

مبانی روانشناسی عقیده و اخلاق

حمید پویا

چاپ دوم : نوامبر ۲۰۱۵

کلن - آلمان

فهرست:

۵	پیشگفتار
۷	۱- شخصیت
۳۱	۲- چگونگی شکل‌گیری عقیده و اخلاق
۳۱	الف- تعیین‌یابی عقیده و اخلاق توسط جایگاه اجتماعی
۵۳	ب- تقویت رفتار و تبدیل آن به خصیصهٔ شخصیتی
۶۵	۳- برخی ملاحظات دیگر
۶۵	انسانیت و انسانی بودن
۷۱	رابطه عقیده با اخلاق
۸۸	رابطه عقیده و اخلاق با عمل

پیشگفتار

روانشناسی بعنوان یک رشته علمی، بعنوان یک علم، متمایز از تصورات کاذب و واهی باصطلاح روانشناختی مبتنی بر مذهب یا تفکرات ایده‌آلیستی، سابقه تاریخی بسیار طولانی داشته و، در تاریخ کشورهای اروپائی، به سده‌ها قبل از میلاد در یونان باستان بازمیگردد که سپس در عصر قرون وسطی به زیر سلطهٔ مذهب درآمد و از تکاپو بازمیایستد و در دوران معاصر از اواخر سده هفدهم به بعد و بخصوص از نیمه دوم سده نوزدهم است که تدریجاً دوباره احیاء و شکوفا گردیده و رو به تکامل میگذارد؛ و آنگاه بویژه در سده بیستم نظریه‌ها یا باصطلاح مکاتب مختلف دارای رویکرد علمی و متکی بر روشهای علمی در زمینه روانشناسی پایه‌عرصه وجود میگذارند. امروزه مکتب‌ها و نظریه‌های متعددی در عرصه روانشناسی بطوراعم و درباره شخصیت بطورخاص وجود دارد که بیش و کم متفاوت از یکدیگر هستند. و بهرحال وجود اینهمه نظریه‌های مختلف حاکی از آنست که این رشته علمی هنوز در مراحل نسبتاً ابتدائی از فرایند تکامل خود قرارداشته و شاید هنوز راهی طولانی درپیش دارد تا اینکه- اگر بتوان چنین گفت- به یک نظریه واحد دست یابد که درحالیکه درستی علمی‌اش بطورقطعی ثابت شده و مورد توافق و تأیید عموم صاحب‌نظران روانشناسی قرارگرفته و به پرسش‌های روانشناختی بسیار بیشتری پاسخ میگوید درعین حال حاوی عناصری از نظریه‌های مختلف کنونی باشد و یا شاید نظریه‌ای بکلی جدید و متمایز و متفاوت از همه آنها را تشکیل دهد.

تا آنجاکه برایم مقدور بوده نظریه‌های مختلف روانشناختی درباره شخصیت و مسائل مرتبط با آن را مورد مطالعه قرار داده‌ام و آنهایی را که از نظر خودم بکلی نادرست تشخیص داده‌ام بکلی کنارگذارده‌ام و در بقیه آنها چنانچه عناصری را یافته‌ام

که بنظرم درست آمده است این عناصر بویژه مربوط به یافته های تجربی و آزمایشگاهی را در صورت لزوم در تدوین مطالب اثر حاضر دخالت داده‌ام. معذک باید بگویم که اندیشه‌ورزی خودم مهمترین و تعیین کننده‌ترین نقش (و البته نه تنها نقش مهم و تعیین کننده) را در تدوین این مطالب داشته‌است. لذا مطالب این اثر در کلیت‌اش را میتوان بیانگر نظریه‌ای ویژه و جداگانه در زمینه روانشناسی شخصیت دانست، و طبعاً نظریه‌ای که، مانند هر نظریه مدعی علمی در آغاز، اکنون یک فرضیه محسوب میشود که باید میزان صحت و سقم اجزاء و کلیت آن توسط فاکت‌های تجربی و امکاناً یافته های علمی بطورقطعی و نهائی تعیین گردد.

در آخر خاطرنشان مینمایم اینکه برای این کتاب عنوان «مبانی روانشناسی عقیده و اخلاق» را انتخاب کرده‌ام و نه «درباره مبانی روانشناسی عقیده و اخلاق»، به این معنا نیست که من مدعی هستم که در این اثر- البته از دیدگاه خودم- تمامی جوانب و جنبه‌های مربوط به این مبانی را بررسی و بیان نموده‌ام و قاعدتاً باید مطالبی هم در زمینه این مبانی وجود داشته باشد که در کتاب به آنها پرداخته نشده‌است. فقط برای ایجاز در کلام عنوان نخست را ترجیح داده‌ام.

حمید پویا

۱۵ سپتامبر ۲۰۱۳

باطلاع میرسانم که در ویراست دوم اصلاحات بسیار مختصری در مطالب کتاب صورت گرفته است.

حمید پویا

۳۰ اوت ۲۰۱۴

۱- شخصیت

«شخصیت»، بمفهوم روانشناختی، عبارت از مجموعه ساختار روانی تقریباً تماماً اکتسابی فرد انسان است که از چهار مجموعه عناصر نسبتاً پایدار مشتمل بر عقاید، خصایص اخلاقی، علائق و توانائی‌های ذهنی تشکیل می‌گردد. هر عقیده یا خصیصه اخلاقی یا علاقه یا توانائی ذهنی متعلق به یک شخصیت، یک عنصر از کل عناصر تشکیل دهنده آن شخصیت محسوب می‌شود. در وهله نخست میتوان یا باید به این امر توجه نمود که شخصیت هر فرد، حتی در یک محدوده سنی معین، با شخصیت هر فرد دیگری که در نظرگیریم کمتر یا بیشتر متفاوت و درعین حال بیشتر یا کمتر دارای عناصری مشترک و یکسان میباشد. و میتوان گفت که، در هر سطح معین از تکامل تاریخی و اجتماعی بشر، تیپ‌های شخصیتی مختلف معینی وجودمیابند و هر تیپ درحالیکه امکاناً با هر تیپ دیگر عناصر شخصیتی مشترکی دارد دربردارنده برخی عناصر معین مخصوص بخود است که آن تیپ را بعنوان یک تیپ جداگانه مشخص و از سایر تیپ‌ها متمایز می‌سازند؛ و هر فرد مشخص دارای شخصیتی همانند یا بسیار نزدیک به یکی از آن تیپ‌ها و یا آمیزه‌ای از عناصر ویژه متعلق به دو یا چند تیپ مختلف میباشد.

شخصیت، که درجریان روابط متقابل فرد و محیط پیرامون او در او شکل می‌گیرد و یا امکاناً تغییر و تحول میابد، درعین حال مبتنی بر لاقفل چهار گزینه یا خصیصه «فطری» و وراثتی نوع انسان بدین شرح میباشد: ۱- گزینه یادگیری؛ ۲- گزینه صیانت نفس (یا «بقاء خویش»); ۳- گزینه کمال‌یابی؛ و ۴- گزینه خشنودی‌طلبی یا رسیدن به خشنودی. گزینه اول بر استعداد و توانائی فطری انسان در یادگیری و ازجمله یادگیری و کسب خصائص شخصیتی از محیط طبیعی و اجتماعی پیرامون

دلالت مینماید. غریزه دوم متشکل از غرائزِ مختلفی چون غریزه گرسنگی، غریزه تشنگی، غریزه جنسی، و غریزه حفاظت و دفاع از هستی فیزیکی و بیولوژیکی و هستی روانی و روحی (تفکر و تعقل، احساس‌ها و ادراک‌ها، خاطره‌ها، عواطف هیجانی و خصائص شخصیتی) خویش میباشد و بمثابة غریزه حفظ و دفاع از خصائص شخصیتی خود از وجود این خصائص کسب‌شده حفاظت و دفاع مینماید. غریزه سوم بیانگر استعداد و تمایل فطری بشر به پیشرفت و ترقی در طی زمان در عرصه‌های روابط با طبیعت و زندگی اجتماعی و فردی و مادی و معنوی است و لذا پیش زمینه فطری رشد و تکامل خصائص شخصیتی نیز محسوب میشود. غریزه چهارم، که یک انگیزه و هدف طبیعی و همیشگی انسان را تشکیل میدهد، نشانگر آنست که انسان فطرتاً طالب و خواستار احساس خشنودی، رضایت و شادی- که در اشکال مختلف آسایش و راحتی و لذت جسمی و روحی تجلی میابد- و دافع و گریزان از درد و رنج و ناراحتی در همه موارد و زمینه‌های مربوط به جسم و روح است و براین اساس در شکل‌گیری یا تغییر و تحول شخصیت نقش ایفاء مینماید. شخصیت باینکه تقریباً بطور کامل توسط شرایط محیط اجتماعی و مادی و معنوی فرد تعیین پیدامیکند و با تکامل تاریخی و اجتماعی بشر تغییر و تحول میابد و در هر سطح معین از این تکامل از هر فرد نسبت به هر فرد دیگری تفاوت مینماید معدلک برپایه این غرائز، که پیش زمینه فطری و موروثی بیولوژیکی و روانی آن را تشکیل داده و در همه افراد بشر ثابت و یکسان هستند، شکل میگیرد.

چهار مجموعه عناصر تشکیل دهنده شخصیت را بشرح زیر مورد توجه و بررسی قرار میدهیم:

عقاید : «عقیده» بمعنای اندیشه نسبتاً پایداری است که شناخت فرد در مورد معینی را از زاویه باورمندی او نسبت به این شناخت بیان میدارد. فی‌المثل این عقیده که در جوامع بشری در مناسبات بین انسانها همواره ستمگری و ستمکشی وجود خواهد داشت، بیانگر اندیشه مورد باور قرار گرفته و به باور تبدیل شده‌ایست که حاصل

نوع معینی شناخت از جوامع مزبور میباشد. چنانچه تفکر یا اندیشیدن را بمعنای فرایند ذهنی شناختن (از طریق آموختن، درک کردن و کشف یا ابداع کردن) بدانیم، عقیده بمتابه محصول تفکر تجلی پیدا میکند.

هر ایده یا عقیده کوچک یا بزرگِ زودگذر که در موقعیتی خاص و گذرا و درارتباط با امری مشخص ارائه میشود مستقیماً در زمره عقاید پایدار تشکیل دهنده خصائص شخصیتی به حساب نمی آید بلکه بیانگر چگونگی یک یا چند عقیده بمتابه خصیصه یا خصائص شخصیتی میباشد: بعنوان مثال این عقیده که افراد کمتر از بیست و پنج سال یا افراد متعلق به فلان گروه اجتماعی یا نژادی از خردمندی کافی برخوردار نیستند یا این عقیده که همواره باید صحیح بودن یا نبودن نقطه نظر خود را ملاک حفظ یا دست کشیدن از آن دانست و هیچگاه نباید بخاطر عدم مقبولیت خود نزد افراد یا گروهی و بخاطر جلب رضایت آنان نقطه نظرهای متفاوتِ ناصحیح آنان را پذیرفت یا این عقیده که حکومت در جامعه سرمایه داری حکومت اقشار بورژوازی است یا این اعتقاد که جامعه سرمایه داری قطعاً سرانجام به سوسیالیسم گذار خواهد کرد یا این باور که جهان هستی توسط «خدا» آفریده شده است، همگی در زمره عقاید و عناصر عقیدتی متشکله بخشی از شخصیت قرار دارند؛ ولی فی المثل فلان ایده در مورد رفع نزاعی در خانواده ای مشخص یا فلان نظر در مورد چگونگی تاکتیک سیاسی یک حزب در موقعیتی مشخص یا فلان عقیده درباره پیش بینی چگونگی رفتار افرادی معین در موردی معین در آینده، هر کدام، نه مستقیماً در زمره عناصر عقیدتی متشکله شخصیت بلکه بیانگر چگونگی عنصر یا برخی عناصر عقیدتی تشکیل دهنده آن محسوب میشود و درواقع ویژگی یا جهت گیری خاص عنصر یا عناصر مزبور را بازتاب و بیان مینماید.

هر عقیده که مبتنی بر شناختی از یک واقعیت است درعین حال حاوی یک داوری یعنی ارزیابی مثبت یا منفی و همراه با یک واکنش عاطفی (هیجانی) در مورد آن واقعیت میباشد. مثلاً این عقیده که حکومت در جامعه سرمایه داری حکومت طبقه

بورژوازی است، حاوی ارزیابی معینی از این جامعه و همراه با احساس عاطفی معینی نسبت به این جامعه است. بنابراین عقیده، بمعنای موردنظر در اینجا، درعین حال بیانگر شیوه نگرش و تفکر فرد محسوب میشود درحالیکه صرف شناخت و اطلاع شخص از واقعیت بدون همراهی با چنین ارزیابی و واکنش عاطفی درزمره عقاید قرار نمیگیرند مانند صرف اطلاع از طرزکار کامپیوتر یا ازاینکه کمر بند ایمنی از وقوع پیامدهای ناگوار سوانح رانندگی جلوگیری میکند یا صرف اطلاعات آماری درباره اقتصاد جهان سرمایه‌داری یا جمعیت پیروان ادیان مختلف در جهان کنونی- که هرکدام نوعی شناخت محسوب میشود، درارتباط با عناصر تشکیل دهنده شخصیت، در زمره دانش و معلومات و لذا در بخش توانائی‌های ذهنی- که پائین تر به آن پرداخته خواهد شد- قرار میگیرد. البته این نوع شناخت یا اطلاع ممکن است در تکوین و رشد یا تغییر عقیده و اخلاق در فرد موثر واقع شود.

چگونگی هر عقیده درواقع به چگونگی آن از لحاظ انسانی(انسانی از نظر مرامی) و یا بلحاظ علمی(علمی در یک کلام یعنی منطبق بودن با واقعیت عینی) منتهی یا خلاصه میشود. عقیده در عرصه‌های مربوط به مناسبات انسانها با یکدیگر و با سایر موجودات ذیحیات احساسمند و روابط بین این موجودات، توسط دو مشخصه تعیین میابد: چگونگی آن بلحاظ انسانی و چگونگی آن بلحاظ علمی؛ و درارتباط با موجودات غیرجاندار یا جاندار غیراحساسمند(مانند گیاهان) و روابط بین آنها و بین انسانها و آنها، مستقیماً تنها توسط چگونگی آن از لحاظ علمی یعنی اینکه تا چه میزان صحیح علمی و منطبق با شناخت علمی یا ناصحیح غیرعلمی و یا خرافی است متعین میشود.

چنانچه «نظریه» (تئوری) را بمعنای شناخت مجرد یا عام بدانیم، عقیده بمفهوم همان نظریه است در صورتیکه از زاویه باورمندی به آن مورد توجه باشد. «بینش» یا «نگرش»، که بمعنای «جهان‌بینی» در سطح اندیشه بطور اعم یا درمورد معینی است و بر چگونگی درک و ارزیابی امور دلالت میکند، زمینه فکری متعین سازنده عقیده‌ها یا عقیده موردنظر را تشکیل میدهد. «دیدگاه»، که بمفهوم نظر(شناخت مشخص) یا

نظریه (شناخت مجرد) بوده و لذا بطور غیرمستقیم یا مستقیماً مفهوم عقیده (بویژه در زمینه‌های اجتماعی و فلسفی) را میرساند، اصطلاحی است که تأکید بر تمایز نگرشی فرد دارای عقیده معین از سایر افراد دارد. «شیوه تفکر» بر چگونگی آن روند انجام گیرنده در ذهن دلالت مینماید که حاصل آن بصورت عقیده یا عقاید معینی متجلی میگردد. بنابراین، واژه «عقیده» بنحوی بار مفهومی آن واژه‌های دیگر را نیز دربرداشته و مفهوم این واژه‌ها را نیز میرساند؛ مقوله «عقیده» همهٔ سایر مقولات بیان‌کنندهٔ گرایش و جهت‌گیری فکری را در خود مستتر داشته و منعکس میسازد. و عقاید، بمثابة اولین مجموعه یا بخش از عناصر تشکیل‌دهندهٔ شخصیت، چگونگی گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های فکری آن را بیان و بازگو میکنند.

شخصیت ممکن است دربردارندهٔ عناصر عقیدتی‌ای باشد که، بلحاظ جهت‌گیری انسانی و یا علمی، با یکدیگر متفاوت یا متضاد باشند. هر عقیده معین نیز ممکن است در شخصیت‌های مختلف حاوی آن، از لحاظ میزان رشدیافتگی و استحکام و عمق، متفاوت باشد. شخصیت‌ها، همانطور که در مورد سایر مجموعه‌های خصائص شخصیتی نیز صدق میکند، کمتر یا بیشتر دارای عناصر عقیدتی مختلف و مشترک هستند و دو شخصیت که بلحاظ ساختار عقیدتی بطور مطلق یعنی دقیقاً صد در صد باهم یکسان باشند وجود ندارد ولی بدیهی است که شخصیت‌هایی که از لحاظ عقاید (و البته همچنین از لحاظ سایر خصائص شخصیتی) بسیار به هم نزدیک یا از هم دور یا بسیار بایکدیگر همانند یا متفاوت باشند بسیار زیاد هستند.

هر عقیده در هر مورد معین کنش و یا واکنش معینی را از سوی شخص دارای آن عقیده موجب میشود که نه تنها توانائی‌های ذهنی مربوطه او را درجهتی منطبق با خود بکار می‌اندازد بلکه امکان دارد که برخی خصائص اخلاقی و علائق او که مغایر یا متضاد با آن عقیده هستند را نیز در راستای بروز و پیشروی واقعی خود بنحوی مهار نماید یا بکارگیرد.

عقیده ممکن است، با یا بدون وساطت تعقل و تفکر منطقی، نقش نیروی ذهنی رهبری کننده فرد در اتخاذ تصمیم و اقدام به عمل را ایفاء نماید و عمل و رفتار و برخورد او را از حیث شیوه انجام و یا از حیث جهت گیری انسانی و اجتماعی اشان تعیین بخشد و در این راستا گرایش های اخلاقی و علائق و توانائی های ذهنی و واکنش های عاطفی او را مهار یا هدایت نموده و یا بکار گیرد. بعنوان مثال: این عقیده که قبل از انجام هر کاری باید قدری تأمل نموده و اندیشه کرد امکاناً موجب میشود که شخص پایبند به آن عموماً رفتارها و بویژه واکنش های عاطفی خود را بگونه ای کنترل و هدایت نماید که در هر موردی بطورسنجیده عمل کند. یا اعتقاد فرد به اینکه باید در عرصه زندگی روزمره هرچه بیشتر صرفه جویانه زندگی کرد تا اینکه بتوان پول هرچه بیشتری جهت یاری رساندن به افراد نیازمند و به تحقق رسیدن اهداف اجتماعی انسانی و مترقیانه مطرح در جامعه پس انداز نمود، امکاناً یعنی در صورت بوجود آمدن شرایط مناسب لازم موجب میشود که او در این راستا از برخی علائق شخصی خود چشم پوشی کند و برخی توانائی های ذهنی مانند آموذگی و هوش و ایستادگی و بردباری خود را تا حد اکثر ممکن در این جهت بکارگیرد. یا اعتقاد قوی یک مسلمان بنیادگرا به لزوم مبارزه و مقابله با نفوذ و یا سلطه قدرت های امپریالیستی و اشاعه فرهنگ مدرن و پیشرفته بورژوائی دموکراتیک در «کشورهای اسلامی» ولی در عوض تلاش برای برپائی حکومت اسلامی نظیر «صدر اسلام» و مسلط گرداندن فرهنگ واقعاً اسلامی یعنی صدراسلامی در این کشورها، امکاناً او را به انجام عملیات تروریستی و بدین طریق کشتار مردم عادی می کشاند و در این راستا از بکارافتادن تعقل و تفکر منطقی اش و ابراز وجود خصائص اخلاقی انسانی انصاف و شفقت امکاناً موجود در او ممانعت میکند و نیروی حاصل از فداکاری و از خودگذشتگی بعنوان خصائص اخلاقی انسانی و نیز برخی توانائی های ذهنی مانند شجاعت و پایداری امکاناً موجود در او را در چنین جهت بغایت نانسانی و جنایتکارانه و ارتجاعی هدایت نموده و بکارمیگیرد. یا این عقیده نانسانی و ناصحیح، در اشکال صریح یا پوشیده و ضمنی، که حیوانات

موجوداتی همچون اجسام بیجان در اختیار و در خدمت انسان هستند امکاناً موجب سرکوب یا مهارِ خصیصه های اخلاقی انسانیِ شفقت و انصاف و احساس مسئولیت در قبال دیگران امکاناً موجود در افراد در روابطشان با حیوانات می‌گردد و لذا بی‌اعتنائی آنان نسبت به مصرف و استفاده از محصولات حیوانی یعنی بی‌تفاوتی‌اشان نسبت به ستمگری انسان بر حیوانات را تداوم می‌بخشد.

خصائص اخلاقی : «اخلاق»، که بر خصیصه های اخلاقی بطور اعم دلالت مینماید، مشتمل بر آن خصائص ذهنی یعنی عواطف و عاداتِ بالنسبه پایدار ذهنی فرد است که نحوه رفتار او نسبت به دیگران، شامل انسانهای دیگر و سایر موجودات ذیحیات احساسمند، و نیز امکاناً نسبت به خودش را بطور خلاصه بلحاظ انسانی بودن یا نبودن متعین میسازند. هر خصوصیت نسبتاً پایدار ذهنی فرد در صورتی خصیصه اخلاقی بحساب می‌آید که، بخودی خود و مستقل از تأثیر سایر عوامل ذهنی و یا عینی، رفتارِ بلحاظ انسانی یا نانسانی یکسانی را از سوی او از نظر معین مربوطه نسبت به همه افراد دیگر (که میتواند موجودات ذیحیات احساسمند را نیز شامل شود) و در همه موقعیت‌ها موجب گردد و نه آنکه صرفاً این یا آن فرد خاص و این یا آن موقعیت ویژه را شامل شود. خصیصه‌های اخلاقی انسانی و نانسانی‌ای چون: انصاف، بی‌انصافی، درستکاری، دغلكاری، شفقت، سنگدلی و نامهربانی، احساس مسئولیت، عدم احساس مسئولیت، محبت، بی‌مهری، ملایمت، پرخاشگری، ناخودبینی، خودبینی (بطرزی خودخواهانه فقط خود را دیدن)، قدرشناسی، قدرناشناسی، تعهدمندی، ناتعهدمندی، مهرورزی، کینه‌توزی، قناعت، آزمندی، برابری خواهی، برتری طلبی یا سلطه‌جویی، ، هر کدام ، بمثابة یک خصیصه ذهنی بالنسبه پایدار متعلق به یک فرد، بخودی خود و بسهم خود، رفتار او را در قبال افراد دیگر (انسانها یا موجودات ذیحیات احساسمند دیگر) و در همه موقعیت‌های مشخص جهت (انسانی یا نانسانی) یکسانی می‌بخشد. فی‌المثل شخص اخلاقاً درستکار در قبال هر شخص دیگری و در هر موقعیتی رفتار و

روش درستکارانه‌ای (یعنی بدون نیرنگ و دروغ) نشان می‌دهد.^۱ البته شکل خاص و میزان مشخص بروز هر خصیصه اخلاقی مثلاً درستکاری در هر مورد معین، بسته به میزان رشدیافتگی این خصیصه در فرد و چگونگی سایر خصیصه‌های ذهنی بروز یابنده^۲ او در این مورد و بسته به موقعیت یا عوامل عینی مشخص که چگونگی ویژگی‌ها ی خاص اشخاص یا موجودات ذی‌حیات طرف او را نیز دربرمیگیرد، تفاوت مینماید و حتی میتواند بسیار تفاوت نماید؛ بروز خصیصه اخلاقی در شرایط واقعی معمولاً نامشروط و نامحدود نیست و توسط خصائص ذهنی و عوامل دیگر کمتر یا بیشتر مهار و شکل داده میشود، هراندازه موقعیت مشخص ساده‌تر و دخالت سایر خصیصه‌های ذهنی محدودتر و خصیصه اخلاقی موردنظر رشدیافته‌تر باشد بهمان اندازه این خصیصه بطور صریح‌تر و بمیزان بیشتری بروز پیدا میکند. بعنوان مثال، شخص دارای خصائص اخلاقی راستگویی و انصاف و برابری طلبی و آزادیخواهی و لذا طبعاً برضد حکومت‌های استبدادی، چنانچه اطلاعاتی از مشخصات و وضعیت شخصی یک فرد

۱- لازم میدانم در اینجا به دو نکته به این شرح اشاره کنم: یکی اینکه قلمروی کلی بروز و عملکرد هر خصیصه اخلاقی ممکن است به دو یا چند حوزه وسیع عمومی تقسیم شود و آن خصیصه نه در همه این حوزه‌ها بلکه در بعضی از آنها بروز و تجلی یابد مثلاً صداقت نسبت به گروه یا گروه‌های معین وسیعی از انسانها یا شفقت تنها نسبت به انسانها و نه انسانها و حیوانات با هم؛ بنظر میرسد که علت این امر را، گذشته از درجه رشدیافتگی و عمق و استحکام خصیصه اخلاقی مورد نظر، تأثیرگذاری خصیصه‌های اخلاقی دیگر یا برخی علاقه‌ها یا عقاید یا توانائی‌های ذهنی شخص یا منافع عینی او تشکیل می‌دهد. دیگر اینکه درجه یا میزان رشدیافتگی و استحکام و عمق هر خصیصه اخلاقی در فرد، مانند بهره هوشی بعنوان یک توانائی ذهنی، کمیت معینی را تشکیل می‌دهد که شاید زمانی در آینده برای اندازه‌گیری و تعیین آن در هر فرد و در هر زمان معین بتوان از ارقام و اعداد استفاده کرد؛ این میزان یا کمیت خصائص اخلاقی و امر تعیین آن چیز است که میتوان گفت در مورد عموم عقاید و علائق و عموم توانائی‌های ذهنی صدق میکند.

انقلابی مبارزه‌کننده با حکومتی شدت استبدادی داشته‌باشد و در موقعیتی با افرادی وابسته به آن حاکمان ستمگر مستبد مواجه‌گردد که از او این اطلاعات را بخواهند، واضح است که او هرچقدر هم از درجه بالائی از خصیصه راستگویی برخوردار باشد، بعلت دخالت گرایش‌های اخلاقی و لذا عقیدتی انصاف و برابری‌طلبی و آزادیخواهی‌اش و نیروی احساس همدردی و همبستگی‌اش با فرد مزبور که در تحلیل نهائی بر پایه چنین گرایش‌هایی قرار دارد، صریحاً یا بنحوی دیگر از دادن این اطلاعات به آن افراد خودداری و یا حتی داشتن چنین اطلاعاتی را انکار میکند و میزان مقاومت و ایستادگی او در این خودداری و انکار میتواند تا حدودی هم بستگی به میزان توانائی‌های ذهنی پایداری و بردباری او داشته‌باشد؛ یا یک دانش‌آموز با درجه رشدیافته‌ای از خصیصه اخلاقی درستکاری چنانچه از لحاظ وضع خانوادگی و شخصی و اجتماعی در موقعیتی باشد که درس خواندن و یادگیری مطالبی که به او آموزش می‌دهند برایش بسیار دشوار باشد یا بدلیل اینکه مثلاً معتقد است که کلیت آن سیستم آموزشی نادرست و موید ستمگری است، در امتحان‌هایی که می‌دهد اگر بتواند امکان دارد که در اثر فشار آن موقعیت یا نیروی آن عقیده به تقلب دست بزند؛ یا یک فرد نسبتاً خودبین و سنگدل و دغلكار، در روابطش با افرادی مثلاً از همکاران یا دوستان خود، که از نظر او فاقد ویژگی‌های فوق‌العاده نامطلوب هستند، و در موقعیت‌های نسبتاً عادی و نه وارد آورنده فشار زیاد و تا آنجا که تمایلات اخلاقی و عقیدتی مثبت و انسانی امکاناً موجود در او در بروز خصائص مزبور مانع ایجاد نکنند، آن خصائص خود را بطور کامل و صریح و ساده متجلی می‌سازد و غیره و غیره.

باید توجه داشت که تنها بخشی از آنچه «عواطف» نامیده میشود شامل خصائص اخلاقی- که اکتسابی هستند- میگردد و بخش دیگر شامل خصوصیت‌های اساساً غریزی و ذاتی ارگانیسم میباشد که بصورت واکنش‌های غیرارادی و «هیجانی» یا «عاطفی» فرد در برابر تحریک‌های بیرونی و درونی بروز می‌یابند و «احساسات» یا «عواطف» نامیده میشوند و چگونگی بروزشان و تأثیرشان بر رفتار او بمیزان بسیار

زیادی بستگی به چگونگی خصائص اخلاقی و ویژگی‌های عقیدتی و نیز آزمودگی و تجربه و برخی توانایی‌های ذهنی دیگر او در ارتباط با مهار و کنترل آنها دارد. عواطف یا عاطفه‌ها به دو دسته تقسیم میشوند: عواطف اخلاقی مانند محبت یا شفقت یا صمیمیت یا حسادت و غیره؛ و عواطف باصطلاح هیجانی یا اصطلاحاً احساسات که بیانگر واکنش‌های روانی غیرارادی فرد (که امکاناً موجب تغییراتی روحی و یا واکنش‌های جسمی یعنی فیزیولوژیک نیز در او میگردند) در قبال ادراکات بلاواسطه او از تحریک‌های بیرونی و درونی و تصویرهای ذهنی این ادراکات در او میباشند مانند خشم و برآشفستگی، ترس، نگرانی، اندوه، شادی، احساس نفرت یا علاقه، احساس رنجش و آزرده‌گی، احساس شرم، احساس غرور، احساس خوارشدگی یا سربلندی و غیره.^۲ واکنش‌های عاطفی ممکن است آنی یا تاحدودی بیشتر یا کمتر با دوام باشند. عواطف هیجانی در واقع در نتیجه عدم ارضاء یا ارضاء گرایش‌های اخلاقی یا عقیدتی یا علاقه‌ای یا نیازها و خواست‌های غریزی فرد یا وجود یا فقدان آسیب یا بیماری یا معلولیت جسمی یا روحی در او بروز پیدا میکنند.

میتوان گفت که چگونگی و میزان بروز عاطفه هیجانی چیزی مستقل و قائم‌بالذات نیست بلکه از یکسو وابسته به چگونگی و میزان «تحریک»‌های محیط فرد (رفتارها و برخوردهای افراد دیگر و رویدادهای مرتبط با آنان و کنش و واکنش‌های «طبیعت» بمفهوم هستی بدون انسان و اشیاء غیرجاندار ساخته شده توسط او و بالاخره کنش و واکنش‌های چنین اشیائی) و تحریک‌های جسمی و روحی یعنی درونی خود ارگانیسم میباشد و از سوی دیگر بستگی به چگونگی ویژگی‌های اخلاقی و عقیدتی و نیز علائق

۲- واکنش‌های عاطفی بلحاظ محتوا ممکن است در شکلی پایدار بصورت خصائص اخلاقی نیز در افراد وجود پیداکنند مانند مغرور یا شاد بودن بمثابه عادات رفتاری نسبتاً پایدار یعنی ویژگی‌های اخلاقی که متفاوت از واکنش‌های عاطفی بصورت احساس‌غرور یا شادی لحظه‌ای یا بالنسبه طولانی مدت بمثابه عکس‌العمل هیجانی فرد در قبال رویدادها یا رفتارهای دیگران میباشند.

و توانائی‌های ذهنی فرد دارد. واکنش‌های عاطفی هیجانی بلحاظ ماهوی، بلحاظ مضمون یا جهت‌گیری انسانی یا ناانسانی‌اشان وابسته به چگونگی خواست یا موضع فرد در رویدادهای عینی و یا اجتماعی یا پدیده‌های غریزی ای است که آن عواطف را برمی‌انگیزند- خواست و موضعی که درعین‌حال مبین چگونگی خصائص شخصیتی اوست- و از لحاظ میزان انگیزش‌پذیری (دیر یا زود و کم یا زیاد برانگیخته‌شدن) هم بستگی به چگونگی خصائص شخصیتی فرد و رویدادهای برانگیزنده عواطف و هم بستگی به عواملی چون سن و سال و ساختار و وضع فیزیولوژیک و روانی او دارند که ماحصل این دومی‌ها را عمدتاً میتوان در زمره توانائی‌های ذهنی او قرار داد. و ازاینرو میتوان گفت که عواطف هیجانی بخش جداگانه و خاصی از شخصیت را تشکیل نمیدهند بلکه کم و کیف بروزشان- در رابطه با عناصر شخصیتی- وابسته و تابع کم و کیف چهار مجموعه عقاید، خصائص اخلاقی، علائق و توانائی‌های ذهنی میباشند. اینگونه عواطف، بعنوان ویژگی‌هایی اساساً غریزی، بیانگر نوع معینی از واکنش روانی ارگانیسم انسان درقبال تحریکات وارد بر آن میباشند و ، در رابطه با خصائص شخصیتی، بمتابۀ انتقال‌دهنده واکنش‌های معین گرایشهای عقیدتی و اخلاقی و علاقه‌ای و توانائی‌های ذهنی فرد، در تعیین رفتار او نسبت به دیگران و درقبال رویدادها و پدیده‌ها تأثیر میگذارند و نه بمتابۀ عناصر مستقل و قائم‌بالذاتی از شخصیت. چگونگی بروز عاطفه هیجانی در قبال تحریک بیرونی یا درونی یکسان فقط بسته به خصائص شخصیتی متفاوت افراد تفاوت مینماید.

میزان رشدیافتگی، استحکام و عمق و شدت هر خصیصه اخلاقی میتواند در شخصیت‌های مختلف حاوی آن متفاوت باشد. و شخصیت ممکن است توأماً دربردارنده خصیصه‌های اخلاقی انسانی و ناانسانی(مثلاً انصاف و مهرورزی همراه با دغلكاری و خودبینی)باشد همانطورکه ممکن است دربردارنده عقیده‌های ماهیتاً متضاد یا علاقه‌های متضاد باشد. بعلاوه شخصیت‌های مختلف کمتر یا بیشتر دارای خصیصه‌های اخلاقی مختلف و مشترک هستند و دو شخصیت که از حیث ویژگی‌های

اخلاقی بطور مطلق با هم یکسان و همانند باشند یافت نمیشود اما شخصیت‌های بلحاظ اخلاقی بسیار همانند یا بسیار متفاوت بسیار زیاد وجود دارد؛ و این امر البته در مورد سایر مجموعه‌های عناصر تشکیل‌دهنده شخصیت یعنی عقاید و علائق و توانایی‌های ذهنی نیز صدق میکند.

خصیصه‌های اخلاقی انسان در تفکر او بازتاب یافته و بصورت عقایدی دارای بار اخلاقی و اجتماعی اخلاقی و بصورت ایده‌ها و آرمان‌ها یعنی ایده‌آلهائی در سطح اندیشه که دستیابی به آنها امکاناً در عمل اجتماعی یا فردی شخص دنبال میشود) متجلی میگردد. آن بخش از عناصر عقیدتی تشکیل دهنده شخصیت که به جنبه‌های اخلاقی حال و وضع افراد بشر و سایر موجودات ذی‌حیات احساسمند و مناسبات انسانها با یکدیگر و با طبیعت مربوط میشود در زمره این نوع عقاید قرار دارند. هر آرمان چه در زمینه‌های مناسبات بین انسانها و بین سایر موجودات ذی‌حیات احساسمند و چه در زمینه‌های روابط افراد بشر با طبیعت، بمثابة فکر و عقیده، ریشه و پایه در اخلاق و گرایش‌های اخلاقی داشته که بدینصورت در سطح اندیشه بازتاب یافته است یا به بیان دیگر نمایانگر نفع و صلاح فرد در بُعد اخلاقی است. لذا آرمان‌ها بمثابة آرمانهای فرد معین باید بطور کافی در وجود او پایه اخلاقی داشته باشند و درغیراینصورت، یعنی در صورتیکه بدون پایه اخلاقی کافی بعقل دیگری مثلاً صرفاً آموزش یا تبلیغ یا تلقین و غیره در شخص بوجود آمده باشند، بایستی تا حدی بیشتر یا کمتر صوری یا غیرواقعی و کاذب و یا ناپایدار باشند(البته این بدان معنا نیست که هیچگاه و به هیچ اندازه امکان ندارد که فعالیت و عمل چنین شخصی در راستای واقعی تحقق آرمان یا آرمانهای مورد نظر بکار گرفته یا هدایت شود).

باید توجه داشت که برخی علائق بدون جنبه اخلاقی نیز ممکن است موجب پیدایش ایده‌ها و آرمانهای گردند.

در رابطه با تفاوت و تشابه خصیصه اخلاقی با عقیده در متعین ساختن کنش و رفتار فرد همچنین باید بگویم: عقایدی که موجب کنش‌ها یا واکنش‌هایی میشوند که

چگونگی‌اشان بلحاظ انسانی یا نانسانی بودن یا بعبارت‌دیگر بلحاظ جهت‌گیری انسانی مطرح میگردد درواقع بازتابِ خصائص اخلاقی در سطح اندیشه و شناخت هستند و جهت‌گیری انسانی خصائص اخلاقی‌ای را منعکس یا بازگو میکنند که پایه و بنیان (ازلحاظ روانشناختی) درونی آنها را تشکیل میدهند. اما نحوهٔ تعیین بخشیدن خصیصه اخلاقی به رفتار و برخورد فرد با دیگران بلحاظ جهت‌گیری انسانی، با نحوهٔ عقیده متفاوت است، بدین شرح که خصیصه اخلاقی مستقیماً و بطورخودبخودی موجب رفتاری میشود که خصلت انسانی یا نانسانی دارد درحالیکه عقیده مستقیم است مستقیماً یا ازطریق یا باواسطهٔ عملی که اقدام به آن را برای شخص دارای آن عقیده موجب میگردد چگونگی رفتار او را بلحاظ انسانی یا نانسانی بودن متعین سازد و بهرحال این تعیین‌سازی در هر دو حالت بطورآگاهانه و با قصد انجام‌میگیرد.

همانطور که قبلاً هم بنحوی اشاره شد، بروزیابی خصیصه اخلاقی ممکن است توسط برخی عوامل ذهنی مانند تعقل و تفکرمنطقی یا عواطف‌هیجانی یا عقاید یا خصیصه‌های اخلاقی دیگر یا علائق مهارگردد. فی‌المثل شخص دارای خصیصه‌های اخلاقی رعایت حال دیگران و شفقت، درصورت رنجش یا نفرت از افرادی خاص، امکان دارد که این احساس وی از بروز آن خصائص اخلاقی‌اش نسبت به آنان بکاهد یا حتی بطورکامل ممانعت کند البته معمولاً بدون اینکه ازسوی او رفتاری مبتنی بر پایداری حقوق آنان یا سنگدلی و بیرحمی نسبت به آنان-که بیانگر صفات اخلاقی متضاد با خصائص مذکور بوده و در او وجود ندارند- سربزند؛ و این احساس رنجش یا نفرت شخص مزبور از آن افراد طبعاً عبارت از واکنش عاطفی او است دربرابر رفتار یا برخوردی ازسوی آنان مثلاً دربرابر انتقاد و مبارزه آنان علیه مذهبی که او قویاً به آن اعتقاد دارد. یا فی‌المثل عقیده به لزوم مبارزه و مقابله با ستم و بیدادگری موجب

میشود که شخص دارای این عقیده و نیز خصائص اخلاقی محبت و راستگویی از بروز این خصائص خود نسبت به افراد ستمگر و در صف ستمگران ممانعت بعمل آورد.^۳

علاقه: «علاقه» بر دو نوع است: نوع اول بمفهوم آن نوع تمایل ذهنی فرد نسبت به چیز معینی است که بخودی خود بلحاظ جهت‌گیری انسانی یا علمی خنثی می‌باشد مانند علاقه به داشتن خانواده یا فلان شغل و حرفه یا فلان تفریح و سرگرمی یا فلان ورزش یا فلان نوع از فلان وسیله یا فلان غذا و غیره و غیره، تا آنجا که بیانگر میل یا خواستی باشد که از لحاظ انسانی یا علمی فاقد جهت‌گیری یا خصلت معینی بوده‌باشد. (آنچه که «برون‌گرائی» و «درون‌گرائی» نامیده‌میشود در واقع بر آن خصائص شخصیتی افراد دلالت مینماید که معمولاً در زمره این نوع علاقت و یا توانائی‌های ذهنی قرار می‌گیرند). نوع دوم عبارت از آن علاقت و دلبستگی‌هایی است که در عین حال ماهیت اخلاقی یا عقیدتی دارند و از اخلاق و عقیده برمی‌خیزند و لذا مبین نوعی جهت‌گیری بلحاظ انسانی و یا علمی هستند و از تجلیات خصائص اخلاقی و یا عقاید بحساب می‌آیند و در حوزة اخلاق و یا عقیده قرار می‌گیرند، مانند علاقه به این یا آن موسیقی یا شعر یا اثر ادبی یا علاقه به صاحب ثروت یا قدرت یا مقام بالای حکومتی

۳- در اینجا به چند مقوله اشاره‌کنم: مقولاتی چون «آداب» (ادب)، «رسوم» (رسم)، و «سنن» (سنت) بر اشکالی از تجلی و تبلور عقاید و خصائص اخلاقی و علاقت در حوزه‌هایی از زندگی اجتماعی یا روابط با طبیعت دلالت مینمایند که نهادینه شده و بخشی از میراث تاریخی کلیت جامعه یا گروه‌های معین دیگری از افراد بشر را تشکیل میدهند و لذا، بعنوان ویژگی‌های شخصیت، به حیطه عقاید یا اخلاق یا علاقت تعلق می‌ابند. البته مقولات مزبور در مواردی که بر آموزش حاصل از تجربیات افراد بشر در زمینه‌های حرفه‌ای دلالت دارند به حوزه توانائی‌های ذهنی مانند آموذگی و مهارت تعلق پیدا میکنند مانند «آداب نویسندگی»، و مقوله «ارزش»‌ها، بمثابة خصائص شخصیتی، بمعنای معیارهای اخلاقی و یا عقیدتی و لذا بیانگر گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های اخلاقی و یا عقیدتی هستند و در حیطه خصائص اخلاقی و یا عقاید قرار می‌گیرند.

شدن یا علاقه به مراسم مذهبی یا علاقه به خوردن گوشت- که مستلزم اعمال ستم بر حیوانات و تداوم این ستمگری میباشد یا

توانائی‌های ذهنی : «توانائی ذهنی» عبارت از آن خصیصه ذهنی است که صرفاً بمثابه توانمندی، که بخودی‌خود بلحاظ جهت‌گیری انسانی و یا علمی خنثی است، توان فرد را، از جهت موردنظر، در تشخیص امور و یا انجام کارها، بمفهوم وسیع این کلمات، معین میسازد. توانائی‌های ذهنی، در جریان کنش و واکنش فرد با محیط طبیعی و اجتماعی، ازسوی او در راستای تأمین تمایلات و نیازهای غریزی و جسمی و یا تحقق و پیشبرد خواستها و نیازها و هدفهای اجتماعی و فردی‌اش، که درعین حال بیانگر عقاید و گرایش‌های اخلاقی و علائق او هستند، بکارگرفته‌میشوند. این توانائی‌ها بعضاً در میزان احساس درد و رنج و ناراحتی و میزان تحمل آن ازسوی فرد، در زمینه‌های نامرتبط با خواستها و نیازها و هدفهای مزبور، نیز تأثیر میگذارند. توانائی‌های ذهنی بر چگونگی خصیصه‌های ذهنی نسبتاً پایداری از این قبیل دلالت مینمایند: سلامتی روان، آرمودگی، انرژی و توان فعالیت، هوش، حافظه، دانش و مهارت، شجاعت، بردباری، پایداری، اعتمادبه‌نفس، توانائی دفاع‌ازخود، توانائی ایجاد ارتباط با دیگران، توانائی در انجام حرکت بدنی یا توانائی حرکتی، این خصائص را بطوراختصار بشرح زیر مورد توجه قرارمیدهم(فقط درمورد هوش که من با آن آشنائی بیشتری کسب کرده‌ام قدری بیشتر بررسی بعمل خواهدآمد):

- سلامتی روان بر وضع فرد از لحاظ ابتلاء و عدم ابتلاء به ناهنجاری‌ها و اختلالات و بیماری‌های روانی دلالت دارد که ممکن است ناشی از بیماری‌ها و اختلالات جسمانی مانند آلزایمر و ایدز و پارکینسون یا مصرف زیاد الکل یا موادمخدر باشند یا مستقیماً علل روانی داشته‌باشند مانند انواع مختلف روان نژندی و روان‌پریشی. عدم سلامتی روانی معمولاً موجب برخی ضعف‌های روحی در فرد میگردند، فی‌المثل روان‌نژندی و روان‌پریشی، که عموماً زمینه ژنتیکی و یا ارگانیکی دارند ولی تحت تأثیر عوامل محیطی و اجتماعی بوجود می‌آیند، درصورت مداوا نیز بازهم ممکن است برای شخص

ضعف‌های روحی بیمارگونه‌ای بصورت مثلاً یأس، اضطراب، کم‌حوصلگی، کم‌طاقتی، کم‌کاری و غیره در پی داشته‌باشند.

- آزمودگی بر چگونگی و میزان تجربیات عمومی یا ویژه‌ای که فرد تا کنون داشته و در نتیجه بلوغ و پختگی فکری و دانائی یا مهارتی که از این طریق بدست آورده‌است دلالت میکند. درضمن خاطرنشان‌میشود که میزان بلوغ و پختگی فکری نوجوانان و جوانان بستگی به چگونگی و میزان تجربه‌ها و نیز آموزش‌های مستقیمی دارد که آنان قبلاً و در دوره‌های کودکی داشته‌اند.

- انرژی و توان فعالیت بیانگر میزان استعداد و توانمندی ذهنی فرد در تقبل و انجام کار و فعالیت میباشد.

- هوش حاکی از میزان استعداد انسان در زمینه یادگرفتن، دریافتن (درک کردن)، کشف کردن و ابداع کردن (ابتکار و اختراع و آفرینش) در عرصه‌های مختلف نظری و عملی میباشد؛ هوش در اشکال متمایز از هم و معینی بنام هوش «کلامی/ زبانی»، هوش «منطقی/ ریاضی»، هوش «دیداری/ فضائی» و هوش «موسیقایی/ ریتمیک» وجود میابد- که هر کدام بر حسب مقدارش سهم خود میزان کارایی و موفقیت فرد را در زمینه‌های حرفه‌ای و اجتماعی معینی تعیین مینماید. این چهار نوع هوش را چنانچه باهم در فرد در نظر گیریم در اینصورت ماحصل را میتوان «هوش عمومی» یا «هوش کلی» آن فرد نامید و لذا متوسط میزان این چهار نوع هوش را میزان یا اصطلاحاً بهره هوش عمومی یا کلی او دانست. (بسیاری از روانشناسان توانائی فرد در انجام حرکات ماهرانهٔ بدنی را نیز نوعی هوش بنام «هوش حرکتی» یا هوش «بدنی/ حرکتی» میدانند که اگر این نظر را بپذیریم با پنج نوع هوش مواجه میشویم).

در مورد هوش میتوان گفت که اگر فکر کردن یا تفکر بطور فنی‌نفسه را بمعنای روند فعالیت ذهنی دریافتن و کشف کردن و ابداع کردن و یادگرفتن بدانیم، در اینصورت مقوله هوش بر توان و قدرت فعالیت ذهنی فکر کردن دلالت مینماید که از یکسو نمایانگر سرعت انتقال بمفهوم سرعت در کار یادگیری، درک، کشف و ابداع کردن و

ازسوی‌دیگر بیانگر حداکثر ظرفیت یا بالاترین میزان توان بالقوه فرد در انجام این چهار کار است یعنی اینکه او با صرف بیشترین وقت ممکن و به‌خرج‌دادن بیشترین پیگیری و پشتکار ممکن حداکثر چه چیزی و چه میزان چیزی را میتواند یادبگیرد یا دریابد و درک‌کند یا کشف و یا ابداع نماید.

- حافظه بمعنای توانائی ذهنی فرد در بخاطر سپردن چیزها و رویدادها و آموخته‌ها و در ذهن نگاهداشتن و به‌یاد آوردن آنها میباشد.

- دانش و مهارت بر میزان و چگونگی معلومات عمومی و یا ویژه فرد و مهارت های تخصصی او دلالت مینماید.

- شجاعت بمعنای توانائی روحی فرد در رویارویی با خطر یا دشواری بدون احساس ترس و هراس است.

- بردباری بمفهوم ظرفیت و توانائی روحی فرد در مواجهه و رویارویی با سختی‌ها و رویدادهای ناخوشایند و ناگوار است.

- پایداری بیانگر توانائی روحی فرد بلحاظ ایستادگی و پیگیری در انجام کارهای دشوار است.

- اعتماد به نفس بمفهوم اعتماد و باورداشتن فرد به توانائی و کارائی خود میباشد.
- توانائی دفاع‌ازخود، بعنوان یک توانائی ذهنی جداگانه و نه توانائی حاصل از کارکرد برخی خصائص شخصیتی دیگر، بمفهوم توجه فرد به خواستها و منافع خویش و توانائی‌اش در دفاع از آنها میباشد.

- توانائی ایجاد ارتباط با دیگران، بر استعداد شخص در زمینه شناخت و درک افراد بلحاظ روحیات و ویژگی‌های شخصیتی و وضع و موقعیت ویژه‌اشان و برقراری و داشتن رابطه با آنان دلالت میکند. البته، علاوه بر توانائی مزبور، چگونگی و میزان توانائی شخص در شناخت و درک دیگران و داشتن روابط با آنان تا اندازه زیادی نیز بستگی به سایر ویژگی‌های شخصیتی بویژه برخی خصائص اخلاقی و عقاید او دارد.

- توانائی حرکتی، بمعنای استعداد فرد در زمینه انجام ماهرانه حرکات بدنی و کنترل چنین حرکات و بکاربردن اشیاء بوسیله دستها میباشد. همانطور که فوقاً اشاره شد، بسیاری از روانشناسان این توانائی را نوع ویژه‌ای از هوش میدانند.

همانگونه که قبلاً بیان شد، توانائی‌های ذهنی بخودی خود و بطورفی نفسه خنثی هستند و جنبه انسانی یا نانسانی و علمی یا غیرعلمی ندارند. اما امکاناً در شکل‌گیری و تغییر و تحول عقاید و خصائص اخلاقی و علائق فرد موثرند (مانند تأثیرگذاری دانش و معلومات یا هوش در شکل‌گیری یا تغییر برخی عقائد) و در چگونگی پیشرفت و موفقیت او بیشتر یا کمتر و در مواردی بمیزان عمده و تعیین‌کننده تأثیر می‌گذارند (مانند نقش توان فعالیت و هوش و بردباری و پایداری و شجاعت و دانش و غیره در تعیین جایگاه شخص در جامعه یا در فلان سازمان یا در فلان حرفه یا فلان رشته فعالیت) و میتوان گفت که، مثلاً همچون نیروهای نظامی که در اختیار و در خدمت حکومت بوده و برای پیشبرد سیاستها و مقاصد سیاسی آن بکارگرفته میشوند، در خدمت تحقق و پیشبرد خواستها و اهداف اجتماعی و فردی شخص - که در عین حال منبعث از عقاید و خصائص اخلاقی و علائق او هستند - قرار دارند و غیره.

عقاید و آرمانها و علائق و نیز واکنش‌های عاطفی و همچنین انگیزه‌های مستقیماً غریزی، در موقعیت‌هایی که بطورکافی بروز می‌ابند و بقدرکافی قوی هستند، میتوانند توانائی‌های ذهنی را تا حد اکثر میزان بالقوه‌اشان بکاراندازند درحالی‌که این توانائی‌ها در حالت‌های عادی و بدون چنین انگیزش‌ها و انگیزه‌هایی معمولاً کمتر یا بسیار کمتر از بیشترین حد بالقوه خود نمود و تجلی پیدا میکنند. بعنوان مثال: فلان عقیده یا آرمان اخلاقی یا اجتماعی قوی چه انسانی و چه نانسانی مثلاً کمونیستی یا فاشیستی یا اسلامی امکاناً موجب میشود که بیشترین انرژی و توان فعالیت و بیشترین پایداری و بردباری و شجاعت موجود در وجود شخص دارای آن عقیده یا آرمان در جریان فعالیت و مبارزه او در راه تحقق بخشیدن به آن بکارگرفته و بدینگونه متجلی شوند، یا برآسفتگی و خشم زیاد در موقعیت‌های معینی موجب بکارافتادن فلان توانائی ذهنی

شخص مثلاً شجاعت یا هوش او تا بیشترین میزان خود می‌گردد، یا احساس گرسنگی شدید شخص در موقعیتی که بنظر می‌آید دسترسی به غذا امکان ندارد سبب بکارافتادن حداکثر انرژی و هوش موجود در او برای تلاش جهت رسیدن به غذا می‌شود و غیره.

شکل‌گیری شخصیت فرد از همان زمان تولد او (و در مواردی حتی از قبل از تولد در رحم مادر) آغاز شده و تدریجاً در طی دوره کودکی و بیشتر از همه در سالهای نخستین این دوره انجام می‌گیرد. شخصیت کودک تحت تأثیر امکانات مادی‌ای که از آن برخوردار است (بویژه در زمینه تغذیه و بهداشت و اسباب و لوازمی که با آنها در تماس یا در ارتباط است)، رفتارها و برخوردهائی که از سوی دیگران (والدین و خویشاوندان و همسالان و کسان دیگر مثلاً آموزگاران) با او می‌شود و یا بین خود آنان صورت می‌گیرد و او آنها را مشاهده می‌کند، چیزهائی که مستقیماً به او تلقین یا آموزش داده می‌شود، و رویدادهائی که با آنها مواجه می‌گردد پرورش و تعیین می‌آید. و از اینرو بر حسب چگونگی این امکانات و این رفتارها و برخوردها و این تلقین‌ها و آموزش‌ها و این رویدادها، شخصیت او ویژگی‌های بالنسبه متمایز و مخصوص بخود را پیدا می‌کند. شخصیت فرد، در دوره‌های بعدی زندگی، تحت تأثیر تجربه‌های او از موقعیت اجتماعی و شغلی و حرفه‌ای خود و شرایط خاص اجتماعی‌ای که در آن بسر می‌برد و رویدادهای ویژه‌ای که با آنها مواجه یا درگیر می‌شود و آنچه که مستقیماً می‌آموزد یا به او آموخته یا القاء می‌شود و غیره امکاناً تغییر و تحولاتی را از سر می‌گذرانند.

به این نکته هم بپردازم که وجود میزان بالائی از یک توانائی ذهنی در فرد امکاناً موجب پیدایش علاقه معینی منطبق با آن توانائی نیز در او می‌گردد؛ علاقه‌ای بخودی خود از نوع خنثی که ممکن است در اثر عملکرد گرایش‌های عقیدتی و اخلاقی فرد دارای آن و یا نقش اجتماعی‌ای که حاصل تحقق آن ایفاء می‌کند جهت‌گیری انسانی و یا علمی پیدا کنند. فی‌المثل توانائی حرکت بدنی بمیزان بالا امکاناً باعث علاقه‌مندی فرد به حرفه ورزشکاری یا رقصندگی یا ... می‌شود؛ یا فرد دارای هوش منطقی/ریاضی زیاد امکاناً به کار پژوهش در رشته‌های علوم ریاضی و فیزیک یا برخی حرفه‌های

مهندسی یا ...علاقه پیدامیکند و، چنانچه جهت گیری ماحصلِ تحققِ این علاقه او مطرح‌باشد، این جهت‌گیری بستگی به چگونگی تأثیر اجتماعی و یا جهت اجتماعی کاربرد آن دارد؛ یا شخص دارای بهره هوشی کلامی/ زبانی بالا امکاناً علاقه‌مند به گفتن شعر و یا نوشتن رمان میشود که، در صورت اقدام جدی به این کار، جهت‌گیری اشعاری که می‌سراید و یا رمانهایی که مینویسد توسط گرایشهای عقیدتی و اخلاقی‌اش تعیین میگردد.

بدیهی است که هریک از خصائص شخصیتی دارای یک مبنای ارگانیکی و ژنتیکی میباشد، به‌عبارت دیگر شخصیت یک زمینه ارگانیکی و به‌این‌اعتبار ژنتیکی دارد؛ مغز پایگاه مادی بیولوژیک شکل‌گیری و موجودیت شخصیت را تشکیل‌میدهد و مغز منطبق با پیام‌ها یا دستورالعمل‌های وراثتی موجود در ژنها- که از مادر و پدر به فرزند منتقل میشوند- ساخته‌شده و ویژگی‌هایش تعیین میگردد. اما اینکه چگونگی و کیفیت هریک از عناصر تشکیل‌دهنده شخصیت فرد همچنین توسط ویژگی‌های ژنتیکی یا ارگانیکی مخصوص او تعیین میشود یا به بیان‌دیگر اینکه همه یا عموم تفاوت‌های بین شخصیت‌ها همچنین در نتیجه تفاوت‌های ارگانیکی و ژنتیکی افراد بوجود می‌آید، چیزی است که اولاً هنوز اثبات نشده‌است و ثانیاً در شکل افراطی‌اش مورد تأیید و حمایت نظریه‌های غیرعلمی اکثراً کهنه شده‌ایست که معتقد به «فطری» یا «غریزی» یا «مادرزادی» یا «نژادی» بودن چگونگی شخصیت فرد می‌باشند و تأثیر محیط طبیعی و اجتماعی زندگی بر تکوین و شکل‌گیری شخصیت را بسیار ناچیز یا اصلاً هیچ می‌انگارند و در شکل غیرافراطی‌اش نیز تأثیرات محیط کمتر از میزان واقعی آن تصور میشود. مطالعه صحیح علمی تاریخ جوامع بشری نشان میدهد که ویژگی‌های شخصیتی افراد (شامل معتقدات و اخلاقیات و علاقه‌مندی‌ها و نیز اکثراً عموم توانمندی‌های ذهنی) توسط ویژگی‌های محیط زندگی اجتماعی و مادی و معنوی‌اشان، که منطبق با سطح تکامل تاریخی و اجتماعی آنان هستند، تعیین‌می‌ابند؛ در دورانهای اقتصادی- اجتماعی اساساً و واقعاً مختلف عقاید و خصائص اخلاقی و

علائق انسانها- بدون اینکه تغییر و تحولات ژنتیکی ای مطرح یا صورت گرفته باشد- روی هم رفته آنچنان تفاوت مینماید که از آن بروشنی برمی آید که، حتی اگر فرضاً و بفرض عناصر شخصیت بطور اعم تابع تفاوت‌های ژنتیکی و ارگانیکی بین افراد نیز باشند، باز هم عوامل محیطی یعنی تأثیرات محیط اجتماعی و مادی و معنوی زندگی در تعیین بخشیدن به عناصر مزبور علی العموم در درجه اول اهمیت قرار داشته و کاملاً عمد و تعیین کننده است بگونه‌ایکه تنها استناد و اتکاء به بررسی عوامل محیطی برای تبیین تفاوت‌های بین شخصیت‌ها معمولاً کفایت میکند

البته میتوان قبول کرد که این پیشرفت‌های علمی آتی در زمینه مطالعه و بررسی خصوصیات ژنتیکی و ارگانیکی انسان در رابطه با چگونگی نقش توارث و ویژگی‌های فیزیولوژیک در تعیین ویژگی‌های روانی و ذهنی افراد بشر است که چگونگی و میزان نقش ساختار ژنتیکی و ارگانیکی در تعیین بخشیدن به خصائص شخصیتی را بطور کامل و قطعی تعیین خواهد نمود. ولی در سطح کنونی پیشرفت علمی در این زمینه، چنانچه خواهیم یا لازم باشد که بر یافته‌های علمی تاکنونی استناد گردد، تز کاملاً تعیین کننده بودن عوامل محیطی در تکوین عناصر شخصیت معمولاً و در عموم موارد معتبر و صحیح بنظر میرسد. و بهر صورت آنچه که من در این باره در این اثر (در این مبحث و مباحث بعدی) بیان داشته‌ام در عین حال مبتنی بر چنین تزی، یعنی کاملاً تعیین کننده بودن عوامل محیطی بمثابه یافته علم در سطح کنونی تکامل اش در زمینه تأثیر عوامل ژنتیکی و ارگانیکی در تعیین بخشیدن به عموم خصائص شخصیتی، بعنوان یک مبنای صحیح علمی بطور نسبی کافی، میباشد.

آنطور که من میدانم، فقط چند خصیصه معین شخصیتی هستند که چگونگی اشان در فرد به ویژگی‌های مشخص ژنتیکی و ارگانیکی مربوطه او نیز بستگی داشته و در افراد مختلف همچنین بسته به تفاوت در این ویژگی‌ها تفاوت میکنند. این خصیصه‌ها عبارتند از سلامتی روان در رابطه با بیماری‌های روانی مانند روان نژندی و روان‌پریشی، و توانائی ذهنی هوش. معذک چگونگی این دو توانائی ذهنی در عین حال

مستقیماً یا بطور غیرمستقیم و امکاناً تا حد تعیین کننده‌ای به چگونگی شرایط و عوامل اجتماعی و محیطی بستگی میابد.

در بروز بیماری‌های روانی مذکور، اگرچه غالباً عوامل محیطی تعیین کننده‌تر است، ولی علل ویژه ژنتیکی یا ارگانیکی (ضایعات عضوی) نیز نقش ایفاء مینماید. در مورد هوش: بنابر روایتی در روانشناسی - که بنظر می‌آید درست باشد: عامل ژنتیکی بدینگونه در تکوین این توانائی ذهنی تأثیر میگذارد که دو حد امکان‌پذیر بالائی و پائینی میزان هوش فرد را تعیین میکند و عوامل محیطی - یعنی چگونگی شرایط محیط بویژه محیط خانوادگی که در آن کودک رشد میکند و نیز چگونگی وضع مادر بلحاظ روحی و سلامتی و تغذیه در زمان قبل از تولد - جای مشخص و قطعی میزان هوش یا اصطلاحاً بهره هوشی فرد در فاصله دو حد مزبور یا بعبارت دیگر در دامنه تعیین شده توسط عامل ژنتیکی را معین میسازد و بدینگونه که هرچقدر محیط از جهات مادی و معنوی برای کودک غنی‌تر و خوب‌تر و سالم‌تر و ایمن‌تر و وضع مادر در دوره بارداری خوب‌تر باشد او دارای بهره هوشی بیشتر خواهد شد و بالعکس. در رابطه با بهره‌های هوشی بالا و خیلی بالا عوامل محیطی مساعد بیشتر از دامنه بالقوه ژنتیکی تأثیرگذار بوده و نقش عمده تری ایفاء میکند؛ درحالیکه در مورد هوش‌بهره‌های خیلی پائین، عامل ژنتیکی عمده است و عوامل محیطی مساعد هم تأثیر چندانی ندارند؛ و در مورد هوش‌بهره‌های بین بالا و خیلی پائین، بطور کلی، هم عامل ژنتیکی و هم عوامل محیطی نقش عمده ایفاء میکنند. و آنطور که میگویند، بنظر میرسد که برای هوش ژن‌های خاصی وجود ندارد و هوش حاصل کارکرد قسمت‌هایی از مغز بویژه دو نیمکره مخ و قشر مخ (cortex) میباشد که هزاران ژن در ساختن آن شرکت دارند. پس دامنه بالقوه ژنتیکی و ارگانیکی میزان هوش توسط ویژگی‌های ساختار قسمت‌های مربوطه مغز تعیین شده و از طریق تعیین این ویژگی‌ها به ارث میرسد. بعلاوه پاره‌ای علل ارگانیکی (مانند وجود یک کروموزوم اضافی در سلولهای جنسی مادر یا پدر) در میزان هوش کودک تأثیر میگذارند یعنی موجب تقلیل هوش و

عقب‌ماندگی ذهنی او میشوند. البته اینگونه عقب‌ماندگی ذهنی میتواند از رشد و پرورش بسیاری از خصائصِ شخصیتی کودک نیز ممانعت بعمل آورد.

در مباحث بعدی، با تمرکز بیشتر بر روی عقاید و خصائص اخلاقی، بمثابه دو گروه از چهار گروه عناصرِ تشکیل‌دهندهٔ شخصیت، به بررسی موضوع ادامه خواهیم داد.

۲- چگونگی شکل‌گیری عقیده و اخلاق

الف- تعیین‌یابی عقیده و اخلاق توسط جایگاه اجتماعی

خصائص شخصیتی بطور اعم و عقاید و خصائص اخلاقی- که از این به بعد بر روی آن تمرکز خواهد شد- بطور اخص در تطابق با اقتضاء جایگاه اجتماعی انسان تعیین می‌یابند، چگونگی آنها به چگونگی این جایگاه بستگی می‌یابد. اقتضاء جایگاه عینی اجتماعی انسان است که به عقاید و خصائص اخلاقی و سایر ویژگی‌های شخصیتی او تعیین می‌بخشد؛ اینها بازتاب‌های معینی از جایگاه عینی اجتماعی در ذهن را تشکیل می‌دهند. مقصود از «جایگاه اجتماعی»، در اینجا، عبارت از جایگاه تاریخی معین افراد بشردر قلمروی روابطشان با طبیعت و با یکدیگر است؛ این مقوله در اینجا، قرارداداً، هم بر چگونگی نظام اجتماعی انسانها و موقعیت‌های معین آنان در این نظام و هم بر چگونگی موقعیت آنان در روابط مستقیم‌شان با طبیعت دلالت مینماید، هم بر میزان معین تکامل رابطه افراد بشر با حوزه‌های طبیعت و هم بر سطح معین تکامل مناسبات بین خود آنان دلالت دارد. پس میتوان «جایگاه اجتماعی» را به جایگاه انسانها در هر «نظام اجتماعی» معین، که بطور ضمنی مرحله معین تکامل تاریخی و اجتماعی‌ای که آنان در آن زندگی میکنند را نیز بازگو مینماید، خلاصه نمود.

بطور کلی، هر نوع معین از مناسبات اجتماعی، مناسبات بین انسانها مبتنی و منطبق بر نوع معینی از روابط آنان با طبیعت میباشد؛ معذک روابط مستقیم انسان با طبیعت، مانند روابط با حیوانات یا روابط با محیط طبیعی زیست یا روابط با پدیده‌های آسیب‌رسان طبیعی یعنی فجایع یا بلایای طبیعی یا روابط با منابع و مواد و نیروهای طبیعی جهت بهره‌برداری از آنها، بطور مستقل و جداگانه‌ای مطرح‌گشته و باید در نظر گرفته شوند.

در نگاه کلی، جایگاه اجتماعی افراد بشر در حیطة مناسبات بین آنان یعنی مناسبات اجتماعی، برحسب طبقاتی یا غیرطبقاتی بودن جوامع بدین شرح تفاوت مینماید: جایگاه مزبور در جوامع طبقاتی اساساً و دردرجه نخست بصورت جایگاههای مشترک یا مختلف و متضاد طبقاتی و دردرجه دوم و بطور بالنسبه فرعی بصورت جایگاههای یکسان یا متفاوت از لحاظ سطح تکامل اقتصادی- اجتماعی و سیاسی و میراث تاریخی فرهنگی - که بیانگر وجود جوامع مختلف در مقیاس ملی و کشوری است- وجود پیدا میکند؛ فیالمثل در جوامع طبقاتی سرمایه‌داری جایگاههای افرادبشر در حیطة مناسباتشان با یکدیگر قبل از همه و اساساً بصورت جایگاههای مشترک یا مختلف و متضاد طبقاتی کارگری و بورژوائی و خرده‌بورژوائی و غیره که آنان در هر جامعه معین و در مقیاس مجموع جوامع رویهم دارند مطرح و متجلی میگردد و دردرجه دوم و تاحدودی هم بصورت جایگاههای یکسان یا متفاوت مبتنی بر تعلق به یک جامعه واحد یا جوامع مختلف با سطح تکامل اقتصادی- اجتماعی و سیاسی کاپیتالیستی و میراث تاریخی فرهنگی مختلف. جایگاه مزبور در جوامع غیرطبقاتی یعنی اشتراکی اولیه اساساً بصورت جایگاه کاملاً یکسان و برابر همه افراد درزمینه مناسباتشان با یکدیگر در سطح هر قبیله و آنگاه تا حدودی هم بصورت جایگاههای متفاوت و مختلف آنان بلحاظ تعلق به این یا آن قبیله تجلی میابد؛ و در جامعه غیرطبقاتی کاملاً کمونیستی واحد جهانی آتی- که در آن نه تنها هیچگونه تقسیم‌بندی‌های طبقاتی بلکه هیچ‌نوع تقسیم بندی ملی و قومی نیز وجود نخواهد داشت- جایگاه همه افرادبشر در تمامی عرصه‌های روابط و مناسباتشان با یکدیگر کاملاً یکسان و برابر خواهد بود(سوسیالیسم، که درعین حال مرحله تاریخی گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم را تشکیل میدهد، البته بنحو معینی، هر دو خصوصیات کاپیتالیستی و کمونیستی را با هم درخود خواهد داشت).

جایگاه اجتماعی انسانها در عرصه روابط مستقیم آنان با طبیعت، توسط چند عامل بدین شرح تعیین می‌آید: سطح تکامل علم و تکنیک و امکاناتشان در زمینه بهره‌گیری از منابع و مواد و نیروهای طبیعی جهت تأمین نیازمندیهای خود، در زمینه کنترل و مقابله با پدیده‌ها و نیروهای طبیعی‌ای که از نظر آنان آسیب‌رسان محسوب می‌شوند، در زمینه ایجاد بی‌نیازی آنان از بهره‌برداری و استفاده از سایر موجودات ذی‌حیات احساس‌مند یعنی حیوانات تکامل یافته، و در زمینه تعیین رابطه سالم و غیرمخرب آنان با طبیعت بعنوان محیط زیست نوع انسان و سایر انواع جانداران و غیره.

از آنجاکه انسانها در زمان حاضر تا آینده‌ای نامعلوم در جوامع طبقاتی سرمایه‌داری زندگی میکنند، در اینجا ادامه مطلب در زمینه بررسی رابطه جایگاه اجتماعی با عقاید و خصائص اخلاقی معمولاً در چارچوبی منطبق با چنین جوامعی یعنی در سطح معین تکامل تاریخی و اجتماعی بشر در عصر سرمایه‌داری - که البته ثابت نبوده و تغییر و تحولاتی را نیز طی می‌کند - محدود شده‌است و هر جا که مرحله تاریخی و نظام اجتماعی دیگری مطرح بوده این مرحله یا نظام مشخص گردیده‌است:

جایگاه اجتماعی در عرصه مناسبات بین انسانها، در رابطه با حوزه‌های مختلف اجتماعی، در مرتبه نخست و اساساً بر جایگاههای آنان در حوزه روابط تولیدی و اقتصادی‌اشان بایکدیگر و در مرتبه‌های بعدی در حوزه‌های روابط سیاسی و روابط فرهنگی و سایر روابط چون روابط خویشاوندی دلالت مینماید.

جایگاه اجتماعی، در مقیاس هر جامعه یا کشور معین، صرفنظر از برخی تفاوت‌های امکاناً موجود در نقاط مختلف آن کشور، تنها مبین جایگاههای طبقاتی افراد میباشد اما، در مقیاس‌های بین‌المللی و جهانی و بلحاظ مقایسه موقعیت ساکنان کشورهای مختلف بایکدیگر، اختلافات مربوط به سطح تکامل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و چگونگی میراث تاریخی فرهنگی و خودویژگی‌های جغرافیائی و اقلیمی نیز، تا حدودی کمتر بایشتر ولی رویه‌رفته بطور ثانوی و فرعی، این جایگاه را تعیین می‌بخشد. جایگاه طبقاتی بیانگر موقعیت معین یکسان یا مختلف افراد بشر در مناسبات مالکیت و

ساختار اقتصادی و نظام تقسیم‌کار اجتماعی و نظام‌های سیاسی و فرهنگی بوده و در نتیجه از این طریق تمامی ویژگی‌های مشترک یا متفاوت زندگی مادی و معنوی و اجتماعی و فردی و خصوصی و خانوادگی آنان را متعین می‌سازد. جایگاه اجتماعی در زمینه روابط بین انسانها، که تماماً یا اساساً مشتمل بر جایگاه طبقاتی است، در بر دارنده یا ایجادکننده زیرجایگاهها و نیز موقعیت‌های مختلف و متعدد دائمی یا موقتی در عرصه‌های گوناگون زندگی است که هر یک از آنها موجب پیدایش یا تغییر یا حفظ خصیصه یا خصائص ذهنی بالنسبه پایدار یعنی خصائص شخصیتی یا ویژگی‌های ذهنی نسبتاً موقتی و ناپایدار در افراد بشر میگردد. و البته در اوضاع و احوال واقعی منافع و مصالح و نیازهای طبقاتی در اشکال مشخص و خاصی تجلی میابد و خود ویژگی‌های زمانی و مکانی نیز پیدامیکند ولی بهرحال همواره همین منافع و مصالح و نیازهاست که بطورنهائی عامل اصلی و درجه‌اول تعیین کننده خصائص شخصیتی میباشد و بطورمستقیم یا غیرمستقیم با تمایلات یا حالات ذهنی موقتی و مقطعی در جامعه نیز مرتبط میگردد و موجب پیدایش آنها میشود.

اما «جایگاه اجتماعی» در عرصه مناسبات افراد بشر با طبیعت: امر بهره‌گیری بشر از طبیعت، که در همه اعصار از طریق فعالیت و کار او بر روی مواد یا نیروهای طبیعی جهت تبدیل آنها به محصولات (وسائل و یا خدمات) مورد مصرف یا استفاده مستقیم او انجام میگردد، شامل بهره‌گیری از چنین حوزه‌ها یا منابع طبیعی میشود: اراضی، آبها، معادن، گیاهان (بصورت خودرو یا کشت شده)، حیوانات (بصورت باصطلاح وحشی یا پرورش داده شده)، هوا یا گازهای موجود در جو زمین، انرژی موجود در نور خورشید، جاذبه زمین و کرات دیگر، حرکت آب یا وزش باد، حرارت پدیدآینده از مواد سوختی یا در لایه‌های درونی کره زمین و غیره. در عصر سرمایه‌داری، کار هدایت و جهت‌دهی به بهره‌گیری از چنین منابع طبیعی (یعنی اینکه از آنها استفاده شود یا نشود و چگونه و برای چه و در چه جهتی استفاده شود) توسط بورژوازی بعنوان طبقه حاکم و در تطابق با مقتضیات منافع و مصالح و علائق مادی و معنوی او انجام می‌پذیرد و کار رهبری و

مدیریتِ امورِ مربوط به این بهره‌گیری توسط افرادی از طبقه مزبور و یا نمایندگان و کارگزارانِ بلندمرتبهٔ این طبقه صورت‌میگیرد و ثمره و ماحصلِ این بهره‌گیری، مقدم بر همهٔ سایر اعضای جامعه، در خدمتِ تأمینِ نیازها و خواسته‌های افراد متعلق به این طبقه قرار دارد. درحالی‌که طبقه‌کارگر نقشی در امرِ هدایتِ کم و کیفِ بهره‌گیری از منابع طبیعی و رهبری و مدیریتِ امورِ آن ایفاء نمی‌کند و اعضای این طبقه روپهمرفته کمتر از اعضای دیگر جامعه از ثمراتِ حاصل از این بهره‌گیری بهره‌می‌برند. اقشار اجتماعی میانی در این رابطه، امکاناً ازجهاتی و بدرجاتی متفاوت از یکدیگر، در جایگاهی بین بورژوازی و طبقه‌کارگر قرار دارند. پس دیده میشود که جایگاه طبقاتی افرادبشر، اگر نه تنها عامل، لاقلاً نخستین و اساسی‌ترین عاملِ تعیین‌کنندهٔ موقعیت و جایگاه آنان درقبالِ طبیعت و در روابطشان با آن میباشد.

برای روشن‌ترشدنِ مطلب، میتوان عصر سرمایه‌داری را با عصر آتی کمونیسم (جامعه واحدِ جهانی عاری از هرگونه تقسیم‌بندی طبقاتی و هرگونه تقسیم‌بندی ملی و قومی و هرگونه نانسانیت‌گرایی) مقایسه‌نمود که در آن کار هدایت و جهت‌دهی در امرِ استفاده و بهره‌گیری از طبیعت بطورواقعی و کامل منطبق با خواستها و نیازهای کاملاً انسانی همگان یعنی کلیهٔ افرادبشر درمجموع‌اشان و کار رهبری و مدیریتِ امورِ این بهره‌گیری بطور واقعاً و کاملاً برابر توسط همهٔ آنان انجام خواهدگرفت و ثمرات این بهره‌گیری بطورکاملاً برابر و آزادانه دراختیار و درخدمتِ همگان خواهدبود. لذا در عصر آتی کمونیسم همه انسانها بدون استثناء جایگاه کاملاً یکسان و برابری در حوزهٔ روابط با طبیعت خواهند داشت، گذشته‌ازاینکه سطح این روابط بلحاظ تکنیکی هم بمراتب تکامل و تعالی‌یافته‌تر از عصر کنونی بورژوائی خواهد بود.

باید توجه داشت که، هم‌طور که قبلاً بیان شد، تفاوت در وضع و موقعیت جغرافیائی و طبیعی و اقلیمیِ جوامع مختلف فقط بصورت تفاوت در برخورداری یا عدم‌برخورداریِ افراد ساکن در مناطق مختلف از برخی شرایط و منابع طبیعی

ازجهاتی مساعد تجلی‌میابد و، از این لحاظِ جانبی و فرعی و نه اصلی و کلی، در تعیین چگونگی جایگاه افرادبشر در روابطشان با طبیعت تأثیرمیگذارد.

بنابراین، در هر مقطعِ معینِ تاریخی در فرایند حیات و تکامل اقتصادی و اجتماعی جوامع سرمایه‌داری که در نظرگیریم، قبل‌ازهمه و اساساً این جایگاه طبقاتی افرادبشر است که تعیین‌کننده جایگاه آنان هم در حیطهٔ مناسباتِ خودشان با یکدیگر و هم در حوزهٔ روابطشان با طبیعت بوده و چگونگی زندگی مادی و معنوی و اجتماعی و فردی آنان را متعین میسازد.

همانگونه که پیشتر اشاره‌شد، عقاید و خصائص اخلاقی، بعنوان دو نوع معینِ خصائص ذهنی نسبتاً پایدارِ انسان، بنابر اقتضاء جایگاه‌اجتماعی او تعیین می‌آیند، چگونگی‌اشان بستگی به چگونگی جایگاه اجتماعی‌ای دارد که از آن برخاسته یا بوجودآمده‌اند. اقتضاء جایگاه‌اجتماعی انسان در سه شکلِ عینیِ بالنسبه پایدار شاملِ نفع و صلاح، نیازمندی، و اجبار(مجبور شدن) او تجلی می‌آید و بدینگونه که جایگاه مزبور موقعیت‌هایِ عینیِ نسبتاً پایدارِ مختلفِ معینی را بطور حتمی یا امکاناً درجریان زندگی برای او ایجاد میکند که زمینه‌هایِ عینیِ بوجودآمدنِ اشکالِ مختلفِ معینی از نفع و صلاح یا نیاز یا اجبار برای او می‌گردد. تکوینِ عقاید و خصائص اخلاقی بنابر اقتضاء جایگاه‌اجتماعی بمعنای آنست که این خصائص ذهنی در تطابق با اشکالِ معینِ نفع و صلاح یا نیازمندی یا اجبار انسان شکل می‌گیرند و تعیین می‌آیند. لذا عقاید و خصائص اخلاقی برحسبِ چگونگیِ منفعت‌ها یا نیازها و یا اجبارهای حاصل از جایگاه‌اجتماعی، چگونگی از لحاظ انسانی بودن یا نبودن، ماهیت انسانی یا نانسانی پیدا می‌کنند؛ و چگونگیِ عقاید از لحاظِ صحیح علمی بودن یا نبودن نیز بستگی به چگونگیِ جایگاه‌اجتماعیِ موجدِ آنها بلحاظِ مرحلهٔ تکامل تاریخی‌اش و یا جهت‌گیری

انسانی‌اش و در نتیجه بستگی به چگونگی منفعت‌ها و نیازها و اجبارهای ناشی از این جایگاه از یک یا دو لحاظ مذکور (مرحله تکامل تاریخی و جهت‌گیری انسانی) دارد.

بعنوان مثال: کارگران، بواسطه جایگاه معین اجتماعی‌اشان در نظام سرمایه داری، باقتضاء این جایگاه، دارای نفع و صلاح یا عبارت‌دیگر منفعتی عادلانه درقبال بورژوازی بوده و نیازمند تحقق هرچه بیشتر عدالت و ملاً یک نظام اجتماعی کاملاً غیرستمگرانه و مبتنی بر برابری و آزادی هستند یعنی دارای یک چنین منفعت و نیاز انسانی میباشند؛ و تحت این جایگاه و بر مبنای در تطابق با این منفعت و نیاز عینی عقاید و خصائص اخلاقی انسانی و انقلابی عدالت‌خواهی و برابری طلبی و آزادیخواهی و مخالفت با ستمگری، بویژه در میان خود آنان، بوجود می‌آید. یا طبقه کارگر، از آنجاکه نه مانند اقدار میانی در یک جایگاه طبقاتی بینابینی و دوسویه بلکه در جایگاهی تماماً رودرروی طبقه بورژوازی قرار دارد، بسیار بیشتر از اقشار مزبور میتواند دارای خصوصیات سازش‌ناپذیری و رادیکال و تندرو بودن، بمشابه خصوصیات اخلاقی و عقیدتی، گردد. و این خصوصیات اخیر نیز از آنجاکه در انطباق با منفعت و نیاز انسانی کارگران درقبال بورژوازی تکوین می‌یابند خصوصیات از دیدگاه انسانی فی‌نفسه مثبت و پسندیده محسوب میشوند مگر اینکه به دلائل خاصی - مثلاً به دلیل نبود آگاهی طبقاتی کافی در آنان یا به دلیل وجود بعضی عادات و صفات اخلاقی منفی و ناپسند فردی در نزد آنان - در خدمت انگیزه و هدفی (اجتماعی و سیاسی یا خصوصی و شخصی) غیر انسانی قرار گیرند. یا اینکه شرایط کار و زندگی بالنسبه سخت و خشن و فقیرانه و پرفشار کارگران (یعنی نسبت به شرایط اعضاء طبقات فوقانی و میانی در جامعه بورژوائی)، شرایطی که حاصل جایگاه اجتماعی معین آنان بوده و بر نوعی اجبار و مجبور بودن آنان دلالت مینماید، موجب تکوین خصائص اخلاقی از دیدگاه انسانی مثبت و پسندیده‌ای مانند صراحت (در مقابل خودداری و ظاهر سازی مثلاً در زمینه آشکار نمودن تمایلات یا واکنش‌های عاطفی خود) و تلاش‌گرایی و توانائی ذهنی جسارت و بی‌پروائی (در مقابل محافظه کاری و بزدلی) در آنان می‌گردد.

ویژگی‌های اخلاقی و عقیدتی بلحاظ انسانی مثبت و پسندیده‌ای که ذکر گردید، در اشکال نسبتاً رشد یافته‌اشان، در زمرهٔ خصائص ذهنی تکوین‌یابنده در جایگاه اجتماعی طبقه کارگر قرار دارند که طبعاً در درجه نخست در بین خود کارگران ظاهر میشوند و تاحدودی هم امکاناً به به اعضاء سایر طبقات انتقال یافته و در میان اینان ظاهر میگردند.

البته در محیط طبقاتی کارگران نیز ممکن است برخی خصائص اخلاقی و عقاید منفی و ناپسند تکوین و پرورش یابند و بدین طریق که جایگاه اجتماعی آنان امکاناً بعضی شرایط یا موقعیت‌های ویژه نامطلوب بالنسبه پایداری را در زندگی‌اشان بوجود می‌آورد که تحت آنها چنین خصائص و عقاید در آنان و اعضاء خانواده‌اشان ایجاد و رشد داده میشوند. مثلاً فقر و ناداری، که اجباراً رویهٔ حتی الامکان کم و حسابگرانه خرج کردن را ایجاب میکند، بویژه در نزد گروه‌های کم‌درآمدتر کارگران امکاناً موجب پیدایش و رشد خصیصه اخلاقی خست میگردد (باید توجه داشت که موقعیت‌های عینی بالنسبه پایدار دیگر در نزد اعضاء طبقات دیگر مثلاً نیاز عینی سرمایه‌داران به انباشت سرمایه و ثروت‌اندوزی نیز موجب تکوین چنین ویژگی اخلاقی میشود؛ بطور کلی یک خصیصه اخلاقی یا عقیده واحد ممکن است از چند منبع بکلی مختلف یعنی در موقعیت‌های عینی نسبتاً پایدار بکلی متفاوت از هم بوجود آید). یا همین فقر و ناداری و به همین طریق امکاناً باعث رشد بی‌توجهی، بمثابه یک ویژگی اخلاقی، در نزد کارگران نسبت به خواسته‌های کودکانشان و هر خواست دیگر از سوی هر کس دیگری میشود که تأمین آن مستلزم خرج کردن پول میباشد؛ و حتی ممکن است چنین خصیصه اخلاقی بی‌توجهی، در صورت رشد و تعمیق بسیار زیاد، تاحد بی‌اعتنائی به هر نوع خواستی و از سوی هر کسی در نزد آنان تعمیم و گسترش یابد. یا اینکه بیکاری و فقر ممکن است بعضی (تعداد اندکی) از کارگران را به درپیش گرفتن کارها و حرفه‌های بلحاظ هنجارهای موجه اجتماعی نامشروع مانند قاچاق مواد مخدر یا دزدی و سرقت بکشاند که ماندن نسبتاً طولانی مدت این افراد در

چنین حرفه‌هایی امکاناً موجبِ تکوینِ برخی صفات اخلاقی و گرایش‌های فکری یعنی عقیدتی منفی و مخرب نزد آنان می‌گردد مثلاً جامعه‌ستیزی و بی‌اعتنائی به ضوابط بالنسبه موجه و معقول اجتماعی یا خشونت‌طلبی و بی‌اعتنائی و عدم حساسیت نسبت به اعمال خشونت. یاینکه نیازمالي نسبتاً مداومِ ناشی از ناداری و فقر کارگران ممکن‌است موجبِ رشدِ خصیصه اخلاقی عدم درستکاری و استفادهٔ متقلبانه در میان آنان در رابطه با برخی دست‌آوردهای اجتماعی‌ای گردد که درچارچوبِ جامعه بورژوائی نسبتاً مترقی و محصول مبارزات اجتماعی علیه سرمایه محسوب میشوند و غیره.

عقاید و خصائص اخلاقی از دیدگاه انسانی و عقلانی (یعنی علمی) نادرست و منفی و ناپسند نزد طبقه‌کارگر و کارگران بطورکلی از سه طریق پدیدار می‌گردند: ۱- تأثیرگرفتن از عناصر منفی و نانسانی و خرافی فرهنگ عمومی جامعه یعنی باصطلاح فرهنگ ملی؛ ۲- تأثیرپذیری از برخی گرایش‌های فکری و اخلاقی و ایده‌ها و تمایلاتی که تحت جایگاه اجتماعی اقشار و طبقات میانی و فوقانی جامعه بورژوائی بوجود می‌آیند و دراصل مختص و متعلق به این اقشار و طبقات هستند؛ ۳- تکوین و پرورشِ چنین خصیصه‌ها و افکار یا عقاید در بعضی از شرایط زندگی خصوصی و اجتماعی و مادی و معنوی خودشان، که فوقاً مورد توجه قرار گرفت

اما به ادامهٔ بحث بازگردیم: بورژوازی، بنابر اقتضاء جایگاه اجتماعی‌اش، دارای منفعت و نیازی استثمارگریانه و سلطه‌جویانه و لذا ناعادلانه و نانسانی درقبال طبقه‌کارگر میباشد و از چنین منفعت و نیاز گرایش‌های اخلاقی و عقیدتی به استثمار و بهره‌کشی از دیگران و به انقیادکشاندن و اعمال سلطه و برتری بر آنان بوجود می‌آید که بویژه در نزد بورژواها و اعضاء خانواده‌هایشان و وابستگان ایدئولوژیک و سیاسی‌اشان ظاهر می‌گردند؛ اخلاق و عقایدی که بکلی متضاد با موازین انسانی و عقلانی و از این دیدگاه منفی و زبان‌آور محسوب میشوند. یاینکه سرمایه‌داران بخاطر تأمین این منفعت و نیاز بکلی نانسانی خویش همچین مجبور به افزایش حتی الامکان هرچه

بیشتر میزان بهره‌کشی از کارگران و سخت‌گیری بر آنان می‌گردند که چنین اجباری موجب می‌شود که در نزد صاحبان سرمایه و وابستگان و نمایندگان و عوامل آنان خصیصه اخلاقی و عقیده نانسانی موبد و متمایل به برخورد سخت‌گیرانه و خشن نسبت به کارگران و زحمتکشان در عموم عرصه‌های اجتماعی تکوین و رشد یابد. یالینکه جایگاه اقتصادی و اجتماعی استثمارگرانه و سلطه‌جویانه بورژوازی (بمفهوم طبقه متشکل از سرمایه‌داران خصوصی و بورژوا بوروکرات‌ها) طبعاً منجر به تکوین خواست و نیاز عینی اعضا این طبقه به انباشت بیشتر و بیشتر ثروت مادی و توسعه بیشتر و بیشتر قدرت اجتماعی خویش می‌گردد که در تطابق با این خواست و نیاز خصائص اخلاقی نانسانی فزونی خواهی و آز و ولع و اقتدارگرایی و توسعه‌طلبی و عقاید نانسانی بازتاب‌کننده این اخلاقیات در نزد این افراد بوجود آمده و روبه‌رشد می‌گذارد. یالینکه بورژوازی، بمنظور بهره‌کشی از طبقه کارگر و حفظ و افزایش ثروت مادی و قدرت اجتماعی خود، نه تنها نیازمند دستگاه پلیسی و نظامی و غیره جهت کنترل و سرکوب اعتراضات و مبارزات امکاناً وقوع‌یابنده طبقه کارگر و اقشار زحمتکش (و نیز جهت مقابله با اقدامات بعضی نیروهای بورژوائی دیگر) علیه خویش می‌شود بلکه و حتی مهمتر نیاز به انقیاد و مهار فکری و ایدئولوژیک این طبقه و اقشار پیدا می‌کند و از این نیازمندی اخیر نیاز او به حفظ و گسترش خرافات و عقاید خرافی و غیرعلمی مانند اعتقادات مذهبی و یا عقاید بیشتریاکمتر غیرعلمی و نانسانی ناسیونالیستی و لیبرالیستی و غیره در میان توده‌های مردم بوجود می‌آید- که این دو نیاز بصورت گرایشهای عقیدتی و اخلاقی در اذهان بورژواها و وابستگان آنان و نیز در سطح جامعه تجلی پیدا می‌کنند؛ از اینرو جایگاه اجتماعی و در نتیجه منفعت و نیاز صاحبان سرمایه و نمایندگان فکری و ایدئولوژیک و سیاسی آنان از یکسو تکوین و گسترش عقیده غیرعلمی و غیرانسانی ضروری و جاودانی بودن اعمال قهر و خشونت در روابط بین انسانها و از سوی دیگر رشد و توسعه اعتقاد به ایده‌ها و اندیشه‌های بیشتر یا کمتر خرافی و غیرعلمی و نانسانی مذهبی و لیبرالیستی و ناسیونالیستی و غیره را اقتضاء و

ایجاب میکند و افراد مزبور را عقیدتاً و اخلاقاً نیز مدافع و پشتیبان وجود چنین عقاید و ایده‌ها در جامعه مینماید و غیره.

البته آنچه درباره بورژوازی گفته شد بدان معنا نیست که تحت جایگاه اجتماعی این طبقه هیچگونه خصائص اخلاقی و فکری انسانی و مثبت بوجود نمی‌آید؛ مثلاً درمیان اعضاء بورژوازی تحت سلطه و ستم ملی یا استعماری امکاناً تاحدودی گرایش‌های عقیدتی و اخلاقی علیه چنین سلطه‌جویی و ستمگری بطور اعم پیدا کند و چنین چیزی اندازه‌ای جنبه ضدیت با سلطه‌جویی و ستمگری بطور اعم پیدا کند و چنین چیزی میتواند در زمینه روابط لایه‌های پائینی طبقه مزبور با لایه فوقانی آن نیز صدق کند؛ یا مثلاً مادران و پدران در خانواده‌های بورژوائی در جایگاه و نقش مادر و پدر نفع و نیازشان در قبال کودکان خردسال محبوب خود ایجاب میکند که نسبت به این کودکان رفتاری مهربانانه و دلسوزانه داشته باشند که از اینجا امکاناً تاحدی خصوصیت اخلاقی شفقت در نزد آنان پدیدار میگردد که ممکن است به سایر اعضاء این خانواده‌ها نیز انتقال یابد و غیره و غیره. بعلاوه، جدا از اخلاقیات و عقایدی که تحت جایگاه اجتماعی طبقه مزبور تکوین می‌یابند، اعضاء طبقه بورژوا امکاناً از برخی عناصر مثبت فرهنگ عمومی جامعه و از برخی گرایشات اخلاقی و عقیدتی مثبت بوجود آمده در جایگاه اجتماعی اقشار و طبقات دیگر نیز تأثیر پذیرفته و آنها را بخود جذب میکنند. به این نکته هم اشاره کنم که اعضاء طبقه بورژوازی، بعلت داشتن فرهنگ‌های ملی متفاوت (چنانچه این طبقه را در مقیاس‌های بین‌المللی و جهانی در نظر گیریم) و تأثیرپذیری امکاناً متفاوتشان از فرهنگ عمومی جامعه و از خصوصیات اخلاقی و عقیدتی طبقات دیگر و بعلت زیرجایگاه‌های امکاناً متفاوتشان نسبت به یکدیگر و غیره، بلحاظ عقیدتی و اخلاقی کاملاً یکسان نبوده و بلکه، معمولاً در چارچوب سرشت اساسی نوانسانی مشترک‌اشان، امکاناً تاحدی بیشتر یا کمتر دیدگاهها و رفتارهای فردی و یا اجتماعی متفاوت از یکدیگر دارند.

افراد متعلق به اقشار اجتماعی میانی (شامل لایه‌های پائینی صاحبان «مشاغل آزاد» که میزان بالنسبه کمی از وسائل تولید و مبادله کالاها بصورت وسائل یا خدمات را در مالکیت خود داشته و تماماً یا عمدتاً با کار شخصی خود با وسائل تحت مالکیت‌اشان امرار معاش میکنند مانند کاسبکاران و پیشه‌وران و دهقانان میانه‌حال و فقیر و نیز شامل رده‌های میانی و تحتانی حقوق‌بگیران شاغل در کارهای فکری و هدایت و رهبری و مدیریت در حیطه‌های اقتصادی) بنابر اقتضاء جایگاه عینی طبقاتی‌اشان که، بیشتر یا کمتر، هم خصوصیتی از جایگاه طبقاتی کارگران و هم ویژگی‌هایی از جایگاه طبقاتی بورژواها را در خود دارد، نفع و صلاح و نیازشان در حوزه روابط اجتماعی بطور کلی از یکسو مبتنی برخواست عدالت و برابری و نفی ستمگری و ازسوی دیگر دربردارنده گرایش به استثمار و اعمال سلطه و برتری بوده و لذا تکوین‌دهنده عقاید و خصائص اخلاقی‌ای با چنین خصلت دوگانه یا دوسویه متضاد انسانی و ناانسانی میباشد و اجبارهایی که اینگونه افراد تحت تأثیرشان قرار میگیرند نیز اکثراً دارای چنین خصلت دوگانگی و دوسویگی بوده و موجب تکوین اینچنین اخلاقیات و اندیشه‌ها و ایده‌های دوسویه درمیان آنان میگردد. (بدیهی‌است که این دوگانگی و دوسویگی فکری و اخلاقی چیزی بکلی متفاوت از همه‌جانبه فکر و بررسی کردن و عدم قاطعیت ناشی از ندانستن و بطورکافی و روشن ندانستن و غیره میباشد). و بنظر میرسد که هر خصیصه اخلاقی و عقیده اینچنین دوسویه درعین حال یک خصیصه ذهنی ویژه و مستقلی است که محصول ترکیب ارگانیک یک عنصر گرایشی کارگری و یک عنصر گرایشی بورژوائی محسوب میشود مانند ملکول آب که ماده خاص و ویژه‌ای است که از ترکیب شیمیایی دو عنصر هیدروژن و اکسیژن حاصل شده‌است و نه صرفاً اتصال ساده دو عنصر کارگری و بورژوائی به یکدیگر.

عقاید اجتماعی و سیاسی بنیاداً دوسویه و درخود متضاد و لذا ناپیگیری یا متزلزل یا سازشگرایانه یا باصلاح میانه‌رو و تمایلات اخلاقی بدینگونه دو سویه در امور زندگی بطوراعم، که معمولاً یا لاقلاً بیشتر از همه در محیط‌های طبقاتی اقشار میانی تکوین

پیدامیکنند، را میتوان به این شرح مورد توجه قرارداد: ایده‌ها و عقاید مذهبی یا ناسیونالیستی یا لیبرالیستی بنیاداً معتدل و یا چپ‌گرا- که بیانگر برابری گرایش‌های عینی این اقشار به طبقه کارگر و به بورژوازی میباشند؛ عقاید و اندیشه‌های التقاطی مارکسیستی و غیرمارکسیستی- که حاصل گرایش ایدئولوژیک این اقشار به طبقه کارگر در شکل تمایل به مارکسیسم و گرایش ایدئولوژیک آنها به بورژوازی در اشکال غیرمذهبی یا مذهبی است. ظاهرسازی و خودداری بمفهوم خصلت‌های ذهنی یعنی بمتابه خصائص اخلاقی (و البته نه آن نوع خودداری و عدم‌صراحتی که مثلاً خصیصه اخلاقی ملاحظه و رعایت یا عوامل و شرایط مشخص عینی آن را ایجاب میکند) در عرصه‌های مختلف زندگی و ارتباط و معاشرت با دیگران- که ناشی از وضعیت عینی اجتماعی این اقشار است که از یک‌طرف متمایل و پایبند به ارزش‌ها و روش‌های بورژواها در امور زندگی میباشند و از طرف‌دیگر تاحدزیادی مانند کارگران فاقد امکانات و یا شرایط لازم برای پیروی از ارزش‌ها و روش‌های مزبور هستند. اشکال بالنسبه سطحی و متزلزل و ضعیف خصائص اخلاقی‌ای چون انصاف و شفقت و مهرورزی و غیره- که تحت جایگاه طبقاتی دوسویه و لذا متزلزل و با گرایش عینی به ناپیگیری و عدم‌پیگیری تا به آخر این اقشار بوجود می‌آیند.

جایگاه اجتماعی زنان درمقایسه با مردان در جوامع طبقاتی (و بویژه در جوامع ماقبل‌سرمایه‌داری و سرمایه‌داری چندان تکامل نیافته) بگونه‌ایست که در زمینه‌هایی موجب تکوین خصائص اخلاقی و گرایش‌ات عقیدتی (و نیز علائق و توانایی‌های ذهنی) کمتر یا بیشتر متفاوتی نسبت به مردان در آنان میگردد؛ فی‌المثل زنان در اینگونه جوامع روی‌پرفته و بطورمتوسط نسبت به مردان اخلاقاً و فکراً بیشتر مستعد وابستگی و عدم‌استقلال شخصی هستند و یا حساس‌تر و دارای رفتار و برخوردی دوستانه‌تر بوده و توجه و دلسوزی بیشتری نسبت به درد و رنج دیگران و برای خشنودی و خوشبختی آنان دارند. بدیهی‌است که مقصود از تفاوت جایگاه اجتماعی زنان نسبت به مردان تفاوتی است که مبتنی بر فرودستی‌اشان در برابر مردان و نابرابری فرودستانه

آنان با مردان میباید، فرودستی و نابرابری‌ای که در ضمن فرایند تاریخی اضمحلال جامعه اشتراکی اولیه و پیدایش و رشد جامعه طبقاتی و بمثابه جزئی اساسی از این فرایند بوجود می‌آید و همچنان در نظام‌های طبقاتی بعدی بیش‌وکم باقی میماند و البته در طی روند تکامل سرمایه‌داری - در نتیجه تغییر و تحولات اقتصادی اجتماعی از یکسو و مبارزات اجتماعی علیه مردسالاری از سوی دیگر - بالاخره تا اندازه زیادی تعدیل پیدا میکند. در این ارتباط، تفاوت‌های بیولوژیکی زنان با مردان بمثابه یک عامل از عوامل ایجادکننده چنین جایگاه اجتماعی متفاوت برای آنان نقش ایفاء نموده است ولی بر اساس و منطبق با این جایگاه است که برخی تفاوت‌هایی در خصائص شخصیتی آنان نسبت به مردان بوجود می‌آید.

جایگاه اجتماعی مردم تحت سلطه و ستم ملی یا امپریالیستی یا نژادپرستانه در مقایسه با مردمی که تحت چنین ستمگری‌هایی نیستند، امکاناً تاحدودی و در زمینه‌هایی موجب تکوین عقاید و خصائص اخلاقی و ویژگی‌های شخصیتی متفاوتی بین آنان میگردد.

جایگاه انسان در قبال طبیعت در عرصه مناسبات او با حیوانات در دورانهایی در گذشته که سطح تکامل تکنیکی و اجتماعی بشر بسیار ابتدائی و پائین بوده است ایجاب و اقتضاء میکرده که برای زیست و ادامه حیات خویش همچنین از محصولات حیوانی (مثلاً گوشت برای تغذیه) استفاده نماید؛ به بیان دیگر نیاز و منفعت مادی او (نیاز و منفعتی اگرچه اجتناب‌ناپذیر ولی بلحاظ معنوی نانسانی و ناپسند) در بهره‌گیری از حیوانات و لذا در ستمگری بر آنها، کشتن و رنج دادن آنها تأمین می‌شده است. و این شیوه برخورد و رفتار بی‌نهایت ستمگرانه و زورگویانه با حیوانات به دورانهایی پیشرفته‌تر بعدی نیز انتقال میابد. اینچنین جایگاه و منفعت مادی افراد بشر در روابطشان با حیوانات موجب تکوین و رشد صفات اخلاقی نانسانی و گرایش‌های عقیدتی نانسانی بازتاب‌کننده آنها چون خویش‌پرستی و قساوت و بی‌تفاوتی و بی‌اعتنائی نسبت به ستمکشی و درد و رنج سایر موجودات ذیحیات احساسمند در نزد

آنان گردیده و میگردد. ولی در نتیجه پیشرفت و تکامل بشر بلحاظ علم و تکنولوژی در زمینه بهره برداری از منابع طبیعی در دوره‌های بعدی بویژه در دوران سرمایه‌داری، نیازمندی او به استفاده از محصولات حیوانی بصورت بالقوه کمتر و کمتر میشود و شرایط پایه‌ای مادی برای پایان دادن به ستم بر حیوانات بیشتر و بیشتر فراهم میگردد، که اما تحقق واقعی و بالفعل این امر بطور تعیین‌کننده منوط و وابسته به رشد و اعتلاء معنوی، اخلاقی و عقیدتی عموم افراد بشر در زمینه همدردی با حیوانات و نفی ستمگری بر آنهاست، چیزی که نیازمند انقلابات و تحولات اجتماعی معینی است که بنظر میرسد قاعدتاً باید همان فرایندهای تاریخی تحقق سوسیالیسم و تکامل آن به کمونیسیم بمفهوم واقعی باشد.

همانگونه که قبلاً بنحوی بیان گردید، در جوامع طبقاتی بطور اعم و در جامعه بورژوائی بطور اخص، سه عامل مشتمل بر جایگاه طبقاتی خود افراد، فرهنگ عمومی جامعه - که مشتمل بر بازتاب و محصول معنوی جایگاههای اجتماعی‌ای متعلق به گذشته‌ها و تا زمان حاضر در این جامعه یا مرتبط با آن میباشد^۴، و نفوذ ایدئولوژیک طبقات دیگر، در شکل‌گیری و تعیین‌یابی عقاید و خصائص اخلاقی و سایر ویژگی‌های شخصیتی افراد نقش ایفاء میکنند. در ضمن باید توجه داشت که گرایش اخلاقی و عقیدتی مقدم‌دانستن خواست و نفع شخصی و خصوصی خود بر خواست و نفع عمومی یعنی اجتماعی - که بازتاب عنصری از فرهنگ عمومی در جامعه بورژوائی بوده و بدرجات مختلفی در تک تک عموم یا اکثریت اعضاء این جامعه وجود پیدا میکند،

۴- با ازبین‌رفتن تاریخی کلیت وجود عینی هر جایگاه اجتماعی، عقاید و خصائص اخلاقی منعکس‌کننده آن نیز تماماً ازبین میروند اما در جامعه طبقاتی جایگاههای طبقاتی جدید در عین حال میتوانند نگاهدارنده اشکالی از بقایای عقیدتی و اخلاقی متعلق به جایگاههای طبقاتی گذشته باشند و بعلاوه عقاید و خصائص اخلاقی فاقد جنبه طبقاتی و یا انسانی با تغییر نظام اجتماعی هم بعلت تداوم موجودیت جایگاههای ایجادکننده‌شان باز هم ممکن است در اشکالی به حیات خود ادامه دهند.

درست است که خاستگاه اصلی آن جایگاه اجتماعی طبقه سرمایه‌داران خصوصی است ولی در عین حال شرایط عینی عمومی این جامعه نیز آن را ایجاب و اقتضاء میکند. پس منطقاً میتوان به این نتیجه رسید که در جامعه کاملاً بی طبقه کمونیستی آتی، که در آن جایگاه اجتماعی همه افراد بلااستثناء کاملاً یکسان و برابر و انسانی بوده و لذا اقشار و طبقات متضاد بایکدیگر و متمایز از هم وجود ندارد و شرایط عینی اجتماعی و فرهنگ عمومی عاری از هرگونه عناصر نانسانی و غیرعقلانی و زاینده نانسایت و ستمگری و ستمکشی و رنج و مشقت اجتماعی میباشد، خواستها و منافع فردی با منافع و مصالح عمومی و اجتماعی بطور کامل منطبق و هم‌آهنگ میگردد و تنها عقاید و خصائص اخلاقی کاملاً انسانی و عقلانی و منطبق با مصالح و منافع انسانی کلیه افراد بشر در مناسباتشان با یکدیگر و با طبیعت شکل گرفته و بوجود می‌آیند.

اینک به بررسی بیشتر سه مطلب به این شرح می‌پردازیم: تأثیرپذیری افراد از فرهنگ عمومی جامعه، تأثیرپذیری اعضای یک طبقه اجتماعی از ایدئولوژی‌های طبقات دیگر، و ویژگی‌های عقیدتی و اخلاقی مشترک و مختلف هر طبقه اجتماعی:

تأثیرپذیری افراد از فرهنگ عمومی جامعه : مقصود از «فرهنگ عمومی» یا اصطلاحاً «فرهنگ ملی» عبارت از میراث تاریخی تاکنونی فرهنگ معنوی (مشمول بر معتقدات فلسفی، اخلاقیات، آداب و سنن، و هنرها و ادبیات) جامعه در سطح کشوری یا ملی میباشد که برای عموم افراد از همه طبقات و اقشار و گروههای اجتماعی موجود در آن جامعه مشترک است. این فرهنگ معمولاً شامل دو دسته عناصر فرهنگی است: دسته اول از عناصری تشکیل میابد که در واقع به طبقات اجتماعی حاکم در گذشته‌ها و تاکنونی تعلق داشته یا به بیان دیگر مورد تأیید و توافق این طبقات بوده‌اند و لذا ماهیتاً نانسایتی و ستمگرانه و توجیه‌گر ستمکاری و مروج خرافات هستند. و دسته دوم بر آن دست‌آوردهای معنوی گذشته‌ها و تاکنونی جامعه دلالت مینماید که نه موید و توجیه‌گر منافع و مصالح و نیازهای طبقات حاکم در روابطشان با طبقات تحت سلطه بلکه فرآورده تاریخی مشترک زندگانی افراد جامعه بعنوان

افراد بشر فارغ از تعلقات طبقاتی‌اشان می‌باشند و لذا به عموم اعضاء جامعه متعلق هستند. بدیهی‌است که فرهنگ عمومی هر جامعه بازتاب و محصول معنوی مراحل تاریخی پیشین و تاکنونی تکامل ابزارهای تولید و روابط تولیدی و مناسبات حقوقی و سیاسی و خودویژگی‌های این ابزارها و روابط و مناسبات در گذشته‌ها و تاکنون- که مبین خودویژگی‌های طبیعی و اقلیمی نیز هستند- در آن جامعه می‌باشد. نکته بدیهی دیگر اینکه نه تنها در عصر کنونی سرمایه‌داری بلکه همچنین در اعصار گذشته، ولی البته بدرجاتی کمتر، فرهنگ‌های عمومی جوامع مختلف در عین حال دارای برخی عناصر مشترک از هر دو دسته مزبور هستند که بصورت فرهنگ‌های معین عمومی بین‌المللی و فرهنگ عمومی جهانی و متعلق به کل جهان تجلی پیدا میکنند.

عقاید و آداب و سنن و اخلاقیات و هنرها و ادبیات مذهبی، عقاید و سنن و گرایش‌های هنری و ادبی قوم‌پرستانه و یا ملیت‌گرایانه، و عقاید و اخلاقیات و آداب و رسوم و ادبیات موید مردسالاری- که هر کدامشان موید و توجیه‌گر و حامی شکل معینی از ستمگری و انقیاد و نابرابری در مناسبات بین انسانها و شکل معینی از خرافه و خرافه‌پرستی در عرصه‌های زندگی معنوی و مادی آنان بوده و هنوز هم کمتر یا بیشتر در همه جوامع رایج می‌باشد- نمونه‌های برجسته‌ای از عناصر دسته اول فرهنگ عمومی محسوب میشوند. گرایش لیبرالی و فردگرایانه مقدم‌دانستن خواست و نفع شخصی و خصوصی خود بر خواست و نفع عمومی یعنی اجتماعی- که برخاسته از جایگاه اجتماعی طبقه سرمایه‌داران (خصوصی) است- نمونه دیگری از عناصر دسته اول در فرهنگ عمومی در جامعه بورژوازی را تشکیل میدهد. بعضی از آداب و رسوم رایج در عموم جوامع مانند اعیاد و جشن‌های مربوط به آغاز سال نو یا آداب معاشرت و برخی از آثار ادبی و هنری- که هیچگونه محتوای نانسانی و ستمگرانه طبقاتی نداشته و فاقد جنبه خرافی بوده و یا فقط بطور سطحی و ناچیزی آغشته به خرافه می‌باشند و در زمره نیازهای معنوی زندگی اجتماعی و از جهاتی سودمند هستند- نمونه‌هایی از عناصر دسته دوم بحساب می‌آیند.

اما در زمینه روابط انسانها با سایر موجودات ذیحیات احساسمند یعنی در واقع حیوانات تکامل یافته، عناصر مبین و موید گرایش به ایجاد مناسبات غیرستمگرانه و انسانی با حیوانات در فرهنگ‌های اکثریت قریب به اتفاق جوامع فوق‌العاده محدود و ناچیز است و در مواردی هم اصلاً وجود ندارد.

افراد بشر، از هر طبقه یا قشر یا گروه اجتماعی که باشند، از فرهنگ عمومی جامعه خود، که تاحدودی بیشتر یا کمتر از فرهنگ‌های عمومی جوامع دیگر متفاوت است، نیز متأثرگشته و عموماً برخی از عقاید و خصائص اخلاقی و علائق هنری و ادبی و ارزش‌های معنوی خود را از این فرهنگ اخذ میکنند. و آنچه که بدین طریق اخذ میکنند ممکن است شامل عناصر عقیدتی و اخلاقی و معنوی‌ای باشد که، در چارچوب روابط انسانها با یکدیگر، غیرانسانی و خرافی و در تحلیل نهائی ناشی از مقتضیات منافع و مصالح مادی و معنوی طبقات ستمگر حاکم در گذشته‌ها و تاکنون - که در عصر کنونی بصورت اقشار مختلف بورژوازی وجود میابند - هستند و یا عناصری که هیچگونه جنبه ستمگرانه طبقاتی و یا نانسانی نداشته و از مقتضیات خود امور مربوط به ارتباط و معاشرت افراد بشر با یکدیگر و از نیازهای عاطفی آنان در چارچوبی انسانی یا نه نانسانی سرچشمه گرفته و اگر هم به خرافاتی آغشته باشند چنین خرافاتی معمولاً چیزی بسیار محدود و ضعیف و ناشی از سطح پائین شناخت علمی بشر در گذشته‌ها میباشد.

تأثیرپذیری اعضاء یک طبقه از ایدئولوژی‌های طبقات دیگر : مقصود از «ایدئولوژی» یا «جهان بینی» عبارت از بازتاب آرمانی مناسبات انسانها با یکدیگر و با طبیعت است که در اذهان و اعمال آنان تجلی پیدا میکند و گرایش‌های آنان بلحاظ فلسفی و اخلاقی و هنری و حقوقی و سیاسی و اقتصادی و لذا عقاید و خصائص اخلاقی آنان را دربرمیگیرد. انتقال و سرایت عناصر ایدئولوژیکی یک طبقه اجتماعی بویژه بصورت گرایش‌های عقیدتی و اخلاقی به طبقه اجتماعی دیگر امریست که بطور کلی در جوامع سرمایه‌داری انجام می‌پذیرد: از بورژوازی به خرده‌بورژوازی و از هر کدام اینها به

طبقه کارگر و از طبقه کارگر یا خرده‌بورژوازی به بورژوازی و غیره. این نقل و انتقال ایدئولوژیکی را بویژه باید در رابطه با تأثیرپذیری طبقه کارگر و کارگران از دیدگاهها و عقاید و خصائص اخلاقی و علائق و ارزش‌های معنوی خاص تکوین‌یابنده در جایگاه اجتماعی اقلشارمیانی و یا بورژوازی یا موردتوافق این طبقه اخیر(مانند بسیاری از اعتقادات و اخلاقیات مذهبی یا ناسیونالیستی یا لیبرالی) موردتوجه و مدنظر قرار داد؛ زیرا بویژه یا مهمتر از همه از این طریق است که بورژوازی و حکومت او قادر به مهار طبقه کارگر و حفظ نظام اجتماعی سرمایه‌داری در برابر اعتراضات و مبارزات کارگران و زحمتکشان می‌گردد. عناصر ایدئولوژیکی خرده‌بورژوازی و بورژوازی یا مورد توافق بورژوازی، گذشته از نقل و انتقالشان بطور خودبخودی از مجرای فرهنگ ملی یا فرهنگ عمومی جامعه یعنی در رابطه با آن عناصری که تاکنون در این فرهنگ جایگیر و نهادینه و تثبیت شده‌اند، همچنین از طریق مدارس و آموزشگاهها و از طریق رسانه‌های گروهی و نشریات و کتابها یا توسط نهادهای مذهبی یا احزاب و گروههای سیاسی و غیره به طبقه کارگر القاء و سرایت داده میشوند. و این جریان انتقال و سرایت عناصر ایدئولوژیکی غیرکارگری به کارگران در جامعه سرمایه‌داری نسبت به جریان اشاعه و ترویج و تبلیغ آگاهانه و غیرخودبخودی ایده‌ها و عقاید و خصائص اخلاقی مترقی و مثبت حقیقتاً کارگری(یعنی تکوین‌یابنده در جایگاه اجتماعی طبقه کارگر) در میان آنان معمولاً بسیار بزرگتر و نیرومندتر است و غالباً برای بورژوازی با موفقیت انجام می‌پذیرد. طرق انتقال و سرایت گرایش‌های عقیدتی و اخلاقی بورژوازی یا مورد توافق بورژوازی به اقلشار اجتماعی میانی و بویژه لایه‌های پائینی این اقلشار- که بخشی از زحمتکشان جامعه و متحد طبقه کارگر علیه سرمایه و نظام بورژوازی محسوب میشوند- نیز بطور کلی همان است که در مورد طبقه کارگر گفته شد.

ویژگی‌های عقیدتی و اخلاقی مشترک و مختلف اعضاء هر طبقه اجتماعی : اعضاء هر طبقه اجتماعی(طبقه کارگر، طبقه بورژوازی و طبقه میانی)، در هر مقطع تاریخی

معین، بر مبنای جایگاه اجتماعی مشترک و یکسان خود همگی مستعد کسب گرایشات عقیدتی و اخلاقی معین یکسان و مشترکی هستند و تا حدودی بیشتر یا کمتر چنین گرایشات را کسب می‌کنند. از سوی دیگر اعضای هر طبقه لاقبل به سه دلیل یا بعبارت دیگر از سه طریق عقاید و خصائص اخلاقی متفاوت از یکدیگر نیز پیدامیکنند: ۱- تقسیم هر طبقه به اقشار و گروههای بالنسبه متمایز از هم که هر کدام- بنابر خودویژگی‌هایش بلحاظ نقش متفاوت معینی که اعضاء آن، در چارچوب جایگاه عمومی طبقاتی خود، در حوزه اقتصاد جامعه ایفاء مینمایند و سهمی که از ثروت تولیدشده بدست می‌آورند- یک «زیرجایگاه» در داخل آن جایگاه عمومی طبقاتی تشکیل میدهد و لذا موجب تکوین ویژگی‌های عقیدتی و اخلاقی بالنسبه خاصی نیز در افراد متعلق به خود میشود. ۲- اعضاء هر طبقه امکاناً نه بطوریکسان بلکه بطور نسبتاً متفاوتی در معرض تأثیرپذیری از ایدئولوژی‌های سایر طبقات و اقشار قرارمیگیرند فی‌المثل افراد مختلف کارگر در هر زمان معین امکاناً گرایشات عقیدتی و ارزش‌های اخلاقی متفاوتی از مجموعه آنچه که بعنوان ایدئولوژی‌های بورژوائی یا موردتوافق بورژوازی به آنان سرایت داده‌میشود بخود جذب مینمایند یا مثلاً کارگرانی ممکن است برخی خصوصیات اخلاقی و عقیدتی برخاسته از قشر اجتماعی غیر کارگری معینی که سابقاً بدان تعلق داشته‌اند را هنوز با خود داشته‌باشند درحالیکه سایر کارگران فاقد این خصوصیات باشند. ۳- انتقال عناصر فرهنگ عمومی جامعه به اعضاء هر طبقه اجتماعی میتواند برحسب تفاوت‌هایی که این اعضاء از جهاتی چون محل جغرافیائی زندگی یا وابستگی ملیتی یا مذهبی یا خودویژگی‌های موقعیت اجتماعی و غیره با یکدیگر دارند متفاوت باشد و لذا بخش‌های مختلف اعضاء طبقه ممکن است عناصر عقیدتی و اخلاقی مختلفی را از این فرهنگ بخود جذب نمایند.

درضمن باید توجه داشت که گرایشات عقیدتی و اخلاقی اعضاء طبقه، بمثابه گرایشات حقیقتاً طبقاتی خودشان، برحسب چگونگی و میزان آموزش‌های مستقیمی که آنان (از طریق تبلیغ و ترویج و تعلیم) می‌بینند و تجربیاتی که کسب میکنند به

سطح آگاهی طبقاتی و ارزش‌های اخلاقی طبقاتی بالفعل و رشدیافته و شفاف اعتلاء و ارتقاء میابد یا نمیابد؛ رشد و اعتلاء و ارتقاء فکری و اخلاقی طبقاتی درمورد اقشار بورژوازی و برای عموم بورژواها، بواسطه موقعیت اجتماعی حاکم و مساعدی که دارند، اساساً بطور آسان و با موفقیت انجام می‌پذیرد و درمورد طبقه کارگر و عموم کارگران معمولاً با موانع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی اساسی و جدی مواجه بوده و معمولاً به سختی انجام میگیرد و درمورد اقشار میانی بطور کلی و رویهمرفته در وضعی بین وضعیت طبقه کارگر و بورژوازی قرار دارد.

بدینسان دیده میشود که اعضاء هر طبقه اجتماعی معین درحالیکه لاقبل بطور رشدنیافته‌ای گرایش‌های عقیدتی و اخلاقی معین مشترک و یکسانی کسب میکنند که مبتنی بر جایگاه اجتماعی خودشان میباشد درعین حال به سه دلیل فوق‌الذکر کمتریابیشتر دارای ویژگیهای اخلاقی و عقیدتی متفاوتی نیز میشوند. بگونه‌ایکه هر عضو طبقه بمیزانی کم یا زیاد با هر عضو دیگر آن طبقه بلحاظ شخصیتی بویژه بلحاظ عقیدتی و اخلاقی- که موردنظر دراینجاست- تفاوتهایی پیدامیکند. و بعلاوه این تفاوتها تاآنجاکه مربوط به تفاوت در انتقال و نفوذ عناصر ایدئولوژیکی طبقات دیگر (مستقیماً یا ازطریق فرهنگ عمومی جامعه) به میان اعضاء طبقه موردنظر میباشدند بر تضادهای مختلفی دلالت مینمایند که بین عقاید و خصائص اخلاقی واقعی خود طبقه با عقاید و خصائص اخلاقی طبقاتی مختلف دیگری که به درون طبقه سرایت و نفوذ کرده‌اند ظاهرگشته و بصورت انحرافات ایدئولوژیکی مختلفی در نزد افراد یا گروهها و جریانهای بیش‌و کم متشکل ایدئولوژیک و سیاسی و صنفی و غیره ظاهراً متعلق به آن طبقه تظاهر پیدامیکنند. اما تفاوتهای عقیدتی و اخلاقی‌ای که بعلت تقسیم طبقه به اقشار و گروههای مختلف بین اعضاء آن طبقه بوجودمیایند بصورت اختلافات و تضادهای معمولاً بمراتب کم عمق‌تر و محدودتر از آنچه که ناشی از سرایت عناصر ایدئولوژیکی طبقاتی غیر به درون طبقه است متجلی میگرددند. وانگهی تفاوتهای عقیدتی و اخلاقی موجود در اعضاء یک طبقه

اجتماعی در سطح بین‌المللی و یا جهانی نیز می‌تواند ناشی از تفاوت‌های موجود در سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی و ویژگی‌های فرهنگ عمومی در جوامع مختلف باشد.

تفاوت‌های عقیدتی و دیدگاهی بین اعضاء طبقه همچنین ممکن است ناشی از برخورد به شیوه علمی و برخورد به شیوه غیرعلمی باشد. نگرش و برخورد به شیوه علمی در شناخت واقعی و صحیح یعنی منطبق با واقعیت عینی تجلی می‌آید؛ نگرش و برخورد به شیوه غیرعلمی بصورت شناخت کاذب و نادرست، نامنطبق با واقعیت عینی متجلی می‌گردد. در واقع اولی نگرش و برخوردی عقلانی و منطقی و دومی غیرعقلانی و غیرمنطقی می‌باشد. وجود شیوه نگرش و برخورد غیرعلمی و در نتیجه انحراف ایدئولوژیکی ناشی از آن در نزد اعضاء طبقه کارگر مبتنی بر لاقبل سه علت بدین شرح می‌باشد: ۱- نفوذ شیوه تفکر غیرماتریالیستی و یا غیردیالکتیکی در اذهان کارگران و پیشروان و فعالین کارگری از طریق فرهنگ عمومی جامعه و از طریق اشاعه آن توسط نهادها و جریانهای مذهبی و احزاب و جریانهای فکری و سیاسی بورژوازی و تاندازه‌ای خرده‌بورژوازی (فرهنگ عمومی بمثابه میراث معنوی دورانهای گذشته هنوز بیشتر یا کمتر حاوی آثار و بقایای چنین تفکرات غیرعلمی است و بورژوازی بمثابه طبقه حاکم، گذشته از محدودیت ذاتی طبقاتی‌اش در کسب نگرش اجتماعی و فلسفی علمی، نیز تا حدود معینی نفع و صلاح‌اش در حفظ و اشاعه اینگونه تفکرات در جامعه می‌باشد و این محدودیت و این نفع و صلاح این طبقه طبعاً در احزاب و گروهها و جریانهای نماینده و مدافع او کاملاً تجلی می‌آید). ۲- تمایل طبیعی بشر به حفظ عادات فرهنگی و اخلاقی و رفتاری خود که امکاناً در اشکال مختلفی از انجماد و دگماتیسم عقیدتی و اخلاقی و عدم تغییر و منطبق‌ساختن خود با زمان متجلی میشود. ۳- کم‌تجربگی و ناپختگی افراد مزبور (کارگران و پیشروان و فعالین کارگری) در تشخیص امور یا نداشتن تجربیات و یا معلومات لازم جهت رد قطعی و نهائی نظریه‌ها و نظرات و ایده‌های از لحاظ علمی نادرست و غیره.

ب- تقویت رفتار و تبدیل آن به خصیصه شخصیتی

«رفتار»، بمفهوم عام، بر هر نوع کنش و واکنش بیرونی موجود زنده، انسان یا حیوان، اطلاق می‌گردد و، بمفهوم خاص، بمعنای کردار (کردار عملی یا گفتاری) است و به هر نوع عمل و برخورد او نسبت به دیگران (انسانها یا حیوانات دیگر) گفته می‌شود که جنبه اخلاقی و یا عقیدتی داشته باشد. فی المثل، انجام یک کار (مثلاً در زمینه تولیدی یا اجتماعی) توسط یک فرد انسان یا ساختن یک آشیانه توسط یک پرنده یا فریاد و شیون غیرارادی یک انسان یا حیوان در برابر وقوع یک حادثه ناگهانی ترسناک یا دردآور، هر کدام، یک رفتار بمفهوم عام محسوب می‌شود و سخت‌گیری یک فرد انسان در موردی معین نسبت به افرادی دیگر یا نسبت به خودش یا آزار یک حیوان از سوی او یا ابراز محبت مثلاً یک سگ نسبت به یک انسان، هر کدام، درحالیکه در مفهوم عام رفتار نیز جای می‌گیرد، یک رفتار بمفهوم خاص بحساب می‌آید. رفتار، بمفهوم عام، یا غریزی، غیراکتسابی است یعنی ارگانیسم آن را بدون هیچگونه یادگیری مقدماتی بطور طبیعی و مادرزاد انجام می‌دهد مانند شنا کردن بسیاری از حیوانات خشکیزی در آب یا مکیدن پستان مادر توسط کودک یا واکنش‌های عاطفی مثل ترسیدن یا خشمگین شدن - که بطورفنیفسه و در اساس خود غریزی هستند؛ و یا اینکه اکتسابی است و ارگانیسم آن را از محیط زندگی‌اش کسب کرده یعنی یادگرفته است مانند عموم کنش‌ها و کردارهای افراد بشر و پاره‌ای از رفتارهای حیوانات تکامل یافته.

«تقویت» در روانشناسی (مکتب رفتارگرائی) بمعنای تأیید مثبت یا منفی رفتار فرد توسط عوامل محیطی است که در اشکال گوناگونی انجام می‌گیرد؛ و «تقویت‌کننده» بمعنای هر چیز موردنیاز یا مطلوب یا خوش‌آیند یا بالعکس نالازم یا نامطلوب یا ناخوشایند برای فرد است که بروز یک رفتار از او را تقویت و پُشتبندی یا تضعیف میکند و در نتیجه این رفتار را در او در اثر تکرار بصورت یک عادت درمی‌آورد یا اینکه در اثر عدم تکرار از بین می‌برد. مثلاً غذا یا تأیید لفظی یا رفتاری دیگران در موقعیت

معین، هر کدام، یک تقویت‌کننده مثبت محسوب میشود که فرد برای دستیابی به آن مجبور به انجام رفتار یا عمل معینی میشود و این خواست به دستیابی موجب تکرار آن رفتار یا عمل در موقعیت‌های مشابه میگردد که- در صورتیکه هنوز برای او یک عادت نشده باشد- بصورت یک عادت رفتاری در او تثبیت میشود؛ یا مثلاً ترس یک تقویت‌کننده منفی به حساب می‌آید که فرد برای احتراز از آن از انجام عمل معینی در موقعیت معین خودداری میکند و این خودداری در اثر تکرار به یک عادت در او تبدیل میگردد. (برای تقویت‌کننده مثبت برخی از روانشناسان اصطلاح «پاداش» را نیز بکار می‌برند و در اینصورت پاداش نقطه‌مقابل «تنبیه» است که رویداد ناخوشایندی برای فرد بحساب می‌آید مانند مجازات راننده‌ای که در رانندگی خلاف میکند یا تنبیه کودکی که بيموقع دربیرون از خانه میماند؛ و در اینجا باید خاطر نشان‌نمایم که بسیاری از روانشناسان معتقدند و برخی آزمایش‌ها و پژوهش‌ها حاکی از آنند که تنبیه شدید بویژه در رابطه با تعلیم و تربیت کودکان، برای از بین بردن عادت‌های رفتاری ناپسند در آنان کاری مثبت و مفید نیست).

بطور کلی، در مورد هر فرد بشر، هر رفتار بر حسب اینکه کراراً بطور مثبت تقویت شود یا نشود بصورت عادت درمیآید یا از بین میرود و دیگر بروز نمیآید؛ و هر رفتار که کراراً بطور منفی تقویت گردد (یعنی بمنظور احتراز از پیامد معین مورد نظر انجام‌نگیرد و در نتیجه این پیامد وقوع نیابد)، خودداری از انجام آن بصورت عادت درمیآید.

اما آنچه که برای انسان مورد نیاز یا مطلوب یا خوشایند است و رسیدن به آن تقویت رفتار محسوب میشود، در واقع یا بر نیازها و خواسته‌های غریزی او دلالت مینماید یا اینکه بیانگر منفعت یا نیاز یا اجباری (که این هم خود بر نوعی نفع و صلاح دلالت میکند) میباشد که از جایگاه و موقعیت اجتماعی او نشأت گرفته است. مثلاً غذا بر یک نیاز بیولوژیک یا به بیان دیگر یک نیاز غریزی افراد بشر، بیمه‌بیکاری بر یک نیاز و منفعت اجتماعی کارگران در جایگاهشان در جامعه بورژوازی، و تحسین رفتار صادقانه و دلسوزانه افراد معینی از سوی عموم مردم بر یک نیاز معنوی آن افراد دلالت مینماید

که از جایگاه اجتماعی‌اشان- که منشأ پدیدآورنده آن رفتار نیز محسوب می‌شود- نشأت گرفته‌است. رفتارهایی که در کودک تقویت و در نتیجه به عادت‌های رفتاری او تبدیل می‌گردند- گذشته از مسئله نیازهای غریزی- همگی منطبق با منفعت یا نیاز یا اجبارهایی هستند که از جایگاه (یا جایگاه‌های) اجتماعی معینی ناشی می‌شوند؛ و تغییر رفتار و کسب رفتار جدید توسط بزرگسالان و نیز کودکان (در رابطه با عادت‌های رفتاری تاکنون تثبیت شده در آنان) بمعنای اینست که افراد ویژگی‌های رفتاری خویش را در انطباق با نفع و صلاح یا نیاز یا اجبارهای برخاسته از جایگاه یا جایگاه‌های اجتماعی معین دیگری تغییر می‌دهند...

اكتساب عادت رفتاری توسط فرد، بلحاظ سازوکار عملی‌اش، از دو طریق صورت می‌گیرد: یکی از طریق تجربه مستقیم خود او، بدینگونه که هر رفتاری را که او فی‌البداهه یا به تقلید از دیگران انجام می‌دهد چنانچه، مطابق با آنچه که فوقاً بیان شد، تقویت شود یعنی به نتیجه مطلوب یا موردخواست او منتهی‌گردد، قاعدتاً در موقعیت‌های معین مربوطه تکرار گشته و آنگاه بصورت عادت رفتاری در او جایگیر و نهادینه می‌شود؛ و دیگری از طریق مستقیماً آموختن و آموزش دیدن- که به صور مختلفی چون توضیح و تشریح شفاهی یا کتبی برای او، پند و اندرز به او، الگو قراردادن رفتار شخص یا گروه مورد اعتماد و علاقه خود از سوی او و غیره انجام می‌گیرد. و تقویت یا عدم تقویت هر رفتاری که او بطور مستقیم می‌آموزد بطور کلی به دو شکل انجام می‌گیرد: یکی تأیید یا عدم تأیید آموخته‌هایش توسط آموزش‌دهنده در حین کار آموزش، و دیگری از طریق تجربه و مشاهده خودش در زمانهای بعدی. بهر حال آموخته‌های فرد، چه از طریق تجربه شخصی‌اش و چه از طریق آموزش مستقیم، بعدها در جریان زندگی امکاناً توسط تجربه و مشاهده یا آموزش مستقیم بازهم تقویت یا تضعیف شده و در نتیجه یا بهمان صورت قبلی و یا با تغییرات کم و بیش اندکی در او باقی‌مماند یا بطور عمده‌ای تغییر می‌یابد و یا اینکه بکلی کنار گذاشته شده و از بین می‌رود.

باید توجه داشت که یادگیری رفتار از طریق تجربه مستقیم یا آموزش مستقیم، بلحاظ فعل و انفعالات روانی فرد، لزوماً بمفهوم یادگیری ساده و بلاواسطه آن رفتار توسط او نیست بلکه ممکن است شامل یک حلقه میانی (بین انجام‌گیری تجربه یا آموزش و امر تقویت) باشد که مستلزم بکارافتادن تعقل و تفکر منطقی یا توانائی‌های ذهنی مثلاً هوش یا حافظه او نیز هست، فی‌المثل مانند بسیاری از موارد یادگیری در جریان آموزش مستقیم.

رفتارهایی که برای فرد عادت میشوند یعنی او آنها را کسب میکند و لذا بصورت کنش‌های عینی و برونی معینی از سوی او انجام می‌پذیرند، به چهار شکل مختلف در ذهن او هستی درونی پیدامیکنند: عقاید، خصائص اخلاقی، علائق، و توانائی‌های ذهنی- که در مبحث پیش (مبحث یک) مورد بررسی قرار گرفتند. و همانطور که معلوم است، مجموعه این چهار شکل از هستی درونی و ذهنی رفتارها در فرد، «شخصیت» او را تشکیل میدهند. رفتارها تجلی عینی و برونی ذهنیتی هستند که شخصیت نامیده میشود. پس بجای امر اکتساب عادات رفتاری یا رفتارها میتوان بطور کامل و دقیق از اکتساب خصائص شخصیتی سخن گفت.^۵

۵- شاید لازم باشد که در اینجا به دو نکته بدین شرح توجه نمود: ۱- عادات رفتاری و لذا عقاید و خصیصه‌های اخلاقی و علائق و توانائی‌های ذهنی بر ویژگی‌های ذهنی نسبتاً پایدار فرد دلالت مینمایند که در اثر عملکرد عامل تقویت در او ایجاد شده‌اند درحالیکه هرگونه رفتاری که در نتیجه نوعی پاداش یا تنبیه از فرد سربزند که بروز آن محدود به لحظه و زمان بالنسبه کوتاه وجود پاداش یا تنبیه مربوطه باشد اگرچه بازهم در عین حال برخی ویژگی‌های شخصیتی او را منعکس و متجلی مینماید ولی رفتاری موقتی ناشی از تشویق یا اجبار بیرونی محسوب میشود. ۲- هر خصیصه اخلاقی یا عقیده معین از طریق معینی از کارکرد عامل تقویت بوجود می‌آید که ممکن است با طریق ظاهراً مشابه آن تفاوت داشته باشد: فی‌المثل کودک در صورتی فردی سخاوتمند بارمی‌آید که که بقدر کافی بخاطر رفتار سخاوت‌آمیز و دست‌ودل‌بازانه‌اش نسبت به دیگران و عموم افراد دیگر مورد تشویق قرارگیرد یا چنین چیزی مستقیماً

درمورد چگونگی نقش‌های جایگاه‌اجتماعی و عامل تقویت در شکل‌گیری شخصیت اشاره‌کنم که اولی نوع و کیفیت عقاید و خصیصه‌های اخلاقی و کم‌وکیفِ عموم سایر خصائص شخصیتی را تعیین‌میکند و دومی بر مکانیسم ایجاد این خصائص در فرد دلالت مینماید؛ «جایگاه‌اجتماعی» بر محیط مادی و اجتماعی متعین‌سازنده خصائص شخصیتی و «تقویت» بر سازوکار روانشناختی تکوین و جایگیری خصائص مزبور در افراد دلالت میکند.

در اینجا لازم است چند مطلب را بشرح زیر مورد توجه و بررسی قرار داد:

انگیزه و هدف فطری و موروثی و همیشگی بشر که در طبیعت و سرشت طبیعی او بعنوان انسان نهفته است، که در مبحث قبلی نیز بنحوی مورد توجه قرار گرفت، مشتمل بر دو قسمت است: حفظ موجودیت و هستی جسمی و روحی خویش، و برخورداری از احساس خشنودی یعنی رضایت و شادی. قسمت نخست، که معطوف به بقاء هستی مادی و معنوی فرد انسان یعنی اصطلاحاً بقاء نفس است، بر اساس غریزی دفاع او از جسم ذیحیات خود و صحت و سلامتی آن و نیز عقاید و خصائص اخلاقی و علائق موجود خود و بر مقاومت او در برابر از دست دادن وجود جسمی خود و صحت و سلامت آن و این خصائص ذهنی (شخصیتی) موجود خود دلالت مینماید. ولی در رابطه با خصائص ذهنی مزبور، لاقلاً چهار عامل شامل: غریزه کمال‌یابی بشر، تغییر در جایگاه اجتماعی فرد و قرار گرفتن او در جایگاهی جدید، پی‌بردن او به کاذب بودن این خصائص ذهنی‌اش یعنی عدم انطباق آنها با جایگاه و نفع و صلاح و نیاز واقعی خودش، و خصیصه اخلاقی حقیقت‌جویی او تغییر این خصائص ذهنی او را امکان‌پذیر

به او آموزش داده‌شود در حالیکه کودکی که صرفاً بخاطر بخشندگی‌اش نسبت به برادر یا خواهر کوچکتر خود از والدین شیرینی دریافت میکند نه بصورت فردی برخوردار از خصیصه اخلاقی سخاوت بعنوان یک خصیصه بخودی‌خود نیکو بلکه امکاناً مانند کسی بارمی‌آید که حسابگرانه در موارد ویژه‌ای که برایش نفع و سودی در پی دارد باصطلاح بخشندگی و دست‌ودل‌بازی میکند.

میسازد. قسمت دوم انگیزه و هدف غریزی مزبور، برخورداری از احساس خشنودی، که کم‌وکیفِ مشخص آن به سطحِ معینِ تکاملِ اجتماعی و مادی و معنویِ انسان بستگی‌میابد، به این شرح تأمین می‌گردد: موفقیت در تأمین نیازهای غریزی‌ای چون نیاز به غذا یا نیاز جنسی و در حفاظت خویش در برابر رویدادهای ناگوار طبیعی و اجتماعی و در برخورداری از سلامت جسمی و روانی، در تأمین آن منافع و نیازهای عینی خود که برخاسته از جایگاه اجتماعی‌اش میباشند، و در تأمین گرایش‌های عقیدتی و اخلاقی و علائق خود که بصورت تأمین خواست‌های ناشی از آنها تجلی میابد. و بعلاوه انگیزه و هدف غریزی برخورداری از خشنودی همچنین در تحقق گزینه کمال‌یابی و تأمین گرایش اخلاقی حقیقت‌جویی و پی‌بردن به حقیقت تأمین میشود. پس میتوان گفت که این گزینه خشنودی‌طلبی و ناخشنودی‌پرهیزی انسان در تحقق و تأمین نیازها و خواستها و امیال و آرزوهای او پاسخ مثبت میگیرد.

در جامعه طبقاتی، آنچه که موجب خشنودی یا ناخشنودی میشود در رابطه با رویدادهای ناگوار طبیعی و مسئله سلامتی اگرچه فی‌نفسه و بخودی‌خود برای همه افراد یکسان است ولی بلحاظ امکانات مادی و مالی آنان برای مقابله با رویدادهای ناگوار طبیعی و عدم سلامتی بسته به جایگاه طبقاتی‌اشان بیشتر یا کمتر تفاوت مینماید، و در رابطه با منافع و نیازهای اجتماعی و نیز عقاید و خصائص اخلاقی و علائق برای اعضاء طبقات مختلف بطور بنیادی و کلی یا بنحوی اساسی تفاوت میکند. مثلاً خشنودی یا ناخشنودی بورژواها در زمینه‌های اجتماعی در تحقق یا عدم تحقق هریک از اموریست که منافع و نیازهای اساساً استثمارگرانه و سلطه‌جویانه آنان را تأمین میکند درحالی‌که در این زمینه‌ها برای کارگران موفقیت یا عدم موفقیت در پیشبرد هریک از منافع و نیازهای اساساً عادلانه و برابری‌طلبانه‌اشان (در برابر بورژوازی) خشنود یا ناخشنودکننده است؛ یا مثلاً افراد خصلتاً یعنی اخلاقاً و معتقدانه آزمنده و خودکامه، افرادی که عمدتاً از طبقه بورژوازی یا متأثر از این اخلاق بورژوائی هستند، خشنودی‌اشان در تأمین این گرایش‌های اخلاقی و عقیدتی‌اشان میباشد درحالی‌که

افراد واقعاً برابری طلب و منصف، که عمدتاً از طبقه کارگر و یا متأثر از این اخلاق کارگری میباشند، خشنودی اشان در تأمین این تمایلات اخلاقی و فکری اشان یعنی در تحقق برابری همگان دربر خورداری از ثروت مادی و قدرت اجتماعی حاصل میگردد.

به این نکته نیز باید توجه داشت که احساس خشنودی یا ناخشنودی، در هر مورد معین از امور گوناگون زندگی، تحت شرایط معین مربوطه که در آن شکل گیری یا تغییر و تحول خصائص شخصیتی صورت میگیرد، بمعنای همان تقویت یا عدم تقویت و رسیدن یا نرسیدن به چیز مورد نیاز یا مطلوب یا خوشایند خود میباشد و امکاناً به نهادینه و تثبیت شدن یا نشدن رفتار بصورت عادت رفتاری در فرد منتهی میگردد- مطلبی که پیش از این مورد بررسی قرار گرفت.

در رابطه با شکل گیری و یا تغییر خصائص شخصیتی از طریق آموزش مستقیم، لازم است که مقوله «القاء» یا «تلقین» (بمعنای همان القاء) را نیز مورد توجه قرار داد: مقصود از القاء یا تلقین عبارتست از باورندان چیزی غیر واقعی و نامنتطب با واقعیت به کسی یا بعبارت دیگر پدید آوردن تصور یا عقیده ای کاذب و در نتیجه رفتار دلخواه مورد نظر در شخص از طریق تکرار در گفتن یا نوشتن یا در عمل نشان دادن. القاء یا تلقین در واقع آموزش کاذب یا اصطلاحاً شبه آموزش محسوب میشود. تفاوت آموزش یعنی آموزش مستقیم با القاء یا تلقین در این است که اولی بمعنای انتقال دانش یا مهارتی به فرد و یا ایجاد عادت رفتاری یعنی عقیده یا خصیصه اخلاقی یا علاقه یا توانائی ذهنی معینی در او، براساس اقتناع و متقاعد شدن آگاهانه او در پذیرفتن آنچه که از طریق توضیح و تشریح نظری یا نشان دادن عملی آن برای او صورت میگیرد؛ لذا در جریان آموزش، فرد بطور آگاهانه نسبت به چیزی- با هر خصلت و کیفیت- قانع میشود و آنرا قبول و در خود جایگیر میکند. در حالیکه در القاء و تلقین روند ایجاد عادت رفتاری یا خصیصه شخصیتی در شخص بدون آگاهی و خواست حقیقی او (که منطبق با ویژگی های شخصیتی واقعی و نفع و صلاح و نیاز خودش میباشد) انجام میگردد و اقتناع او در پذیرش و قبول آنچه که به او القاء میشود صوری بوده و

درواقع چیزی بر او تحمیل می‌شود. بعنوان یک مثال و نمونه بسیار بزرگ: آنچه که رسانه‌ها و نشریات بورژوائی برای کارگران ترویج و تبلیغ و در ذهن آنان وارد و جایگیر میکنند، تاآنجاکه با خصائص شخصیتی واقعی خودشان یعنی خصائص منطبق با جایگاه اجتماعی‌اشان و با نفع و صلاح و نیاز اجتماعی و مادی و معنوی طبقاتی خودشان ناهمخوان و مغایر می‌باشد، شبه‌آموزش و القاء یا تلقین محسوب می‌شود.

و مطلب آخراینکه اکتساب عادت رفتاری یعنی یادگیری رفتار از طریق تجربه مستقیم یا آموزش مستقیم و لذا شکل‌گیری خصیصه شخصیتی به دو شکل صورت‌می‌گیرد: یکی شکل‌گیری نخستین بار عادت رفتاری یا خصیصه شخصیتی و دیگری تغییر عادت یا خصیصه شکل‌گرفته به عادت و خصیصه‌ای جدید. اولی بویژه در دوره کودکی و دومی بخصوص در دوره‌های بزرگسالی انجام‌می‌پذیرد. ذهن کودک تازه متولد شده- صرفنظر از امکان تأثیرگذاری دوره قبل از تولد- مانند لوحه پاک و نانوخته‌ای است که بتدریج، در اثر تجربه و آموزش، عادات رفتاری بصورت خصائص شخصیتی روی آن حک‌میشوند یا بر آن نقش می‌بندند. کودک نسبتاً بطورآسان و سریع آن رفتارهای خود که مورد تأیید والدین و یا دیگر اطرافیانش قرار می‌گیرند و در نتیجه تقویت و پُشتبندی می‌شوند را تکرار کرده و سرانجام بصورت خصائص شخصیتی در خود جایگیر و نهادینه می‌کند؛ درحالیکه بزرگسال معمولاً با سختی و کندی- البته از همان طریق تجربه و آموزش و در اثر همان تقویت یا عدم تقویت- میتواند عادات رفتاری یا خصائص شخصیتی تابحال کسب شده خود را تغییر داده و عادات یا خصائص جدیدی را جایگزین آنها نماید. اشاره‌کنم که در هر دو حالت مزبور شبه‌آموزش یا القاء و تلقین نیز به‌رحال بعنوان نوعی آموزش ملحوظ‌شده‌است

اما شخصیت فرد در دوره کودکی و معمولاً بیشتر از همه در سالهای نخستین این دوره، از طریق یادگیری او از تجربه‌هایش از محیط زندگی خود و نیز از آنچه که به او مستقیماً آموزش‌داده یا القاء می‌شود و در اثر تقویت یا عدم تقویت آموخته‌هایش به طرق مزبور، شکل و قوام‌می‌گیرد. کودک در طول زمان با تأثیرپذیری و تقلید از

رفتارهای مادر و پدر و دیگر کسانِ نزدیکِ به او و تأثیرپذیری از شرایط مادی زندگی‌اش (چگونگی وسائل و لوازمی که در اختیار یا با آنها تماس و ارتباط دارد و خدمات و مراقبت‌های مادی‌ای که از آنها برخوردار است) و رویدادهای ویژه‌ای که برایش وقوع میابد، نه تنها در زمینه‌های اخلاقی و عقیدتی بلکه همچنین در زمینه‌های مربوط به علائق و توانائی‌های ذهنی، ابتدائاً رفتارها یعنی کنش‌ها و کردارها و گفتارهای معینی را پیدامیکند و آنگاه آنها را تکرار نموده و در صورت مواجهه شدن با استقبال و تأیید والدین و دیگران بصورت عادات رفتاری یا به بیان دیگر خصائص شخصیتی در خود نهادینه و تثبیت مینماید و درغیراینصورت (یعنی در صورت مواجه شدن با نکوهش یا شاید تنبیه از سوی افراد مزبور) آنها را ترک میکند. در مورد آن رفتارهایی که از سوئی با تأیید و از سوی دیگر با نکوهش روبرو میشود احتمالاً دچار تناقض رفتاری یا شخصیتی میگردد؛ و آن رفتارهای سرزده از او که نه با تأیید و تشویق و نه با نکوهش و تنبیه دیگران مواجه میگرددند احتمالاً بصورت خصائص شخصیتی رشدنیافته و مبهم در او باقی میمانند و غیره. کودک در طی چنین روندهائی بتدریج گرایش‌های عقیدتی و اخلاقی و علائق و توانائی‌های ذهنی معینی پیدامیکند یعنی از محیط زندگی خود یادمیگیرد. در این ارتباط، آموزش (نظری و یا عملی) مستقیم به کودک شامل آن بخش از یادگیری‌های او میشود که بصورت صرف آموخته‌هایی که حاصل از تجربه‌ها یا مشاهده‌های شخصی‌اش نیستند به او سرایت و انتقال داده میشوند.

خودویژگی‌های ژنتیکی و ارگانیکی برجسته کودک - که بصورت برخی ویژگی‌های جسمانی و یا روانی در او ظاهر میشوند مثلاً کوتاهی بیش از اندازه قد یا معلولیت جسمانی مادرزادی یا عقب‌ماندگی ژنتیکی عقلی و غیره، در مواردیکه با یادگیری رفتاری او مرتبط گشته و بر آن تأثیر میگذارند، میتوان گفت که بصورت کمتر یا بیشتر مساعدنبودن زمینه بیولوژیکی ویژه او جهت کسب بعضی از خصائص شخصیتی متجلی میشوند. در اینگونه موارد - که معمولاً موارد بسیار محدودی هستند - یا بازم

عوامل محیطی نقش کاملاً تعیین‌کننده ایفاء میکنند یا اینکه عوامل ژنتیکی و ارگانیکی تعیین‌کننده میگردند.

فرد بزرگسال، در طی دوره‌های زندگی خویش، از همان طریق تجربه مستقیم یا آموزش مستقیم و القاء و تلقین و تحت تأثیر عامل تقویت و عدم تقویت- که در اشکال گوناگون تأیید یا عدم تأیید از سوی افراد یا توسط نتایج اعمال یا پیامدهای رویدادها و غیره انجام میگیرد- امکاناً یا ویژگی‌ها و خصائص شخصیتی خود را بیش و کم حفظ میکند یا آنها را بمیزان زیادی تغییر میدهد و یا اینکه بکلی طردنموده و بجایشان خصائص جدیدی کسب مینماید. بعلاوه بدیهی است که، بمثابة یک پدیده عمومی، با کهولت سن برخی توانائی‌های ذهنی مانند حافظه یا توان فعالیت امکاناً تضعیف میشوند و برخی دیگر مانند آموذگی تقویت‌میگردند و غیره.

در میان عوامل تأثیر گذار بر شکل‌گیری شخصیت کودک، بنظر می‌آید که خصوصیات اخلاقی و عقیدتی والدین و سایر اطرافیان و شرایط و امکانات مادی خانواده معمولاً نقش بمراتب بزرگتر و تعیین‌کننده تری را ایفاء میکنند. و این خصوصیات و این شرایط و امکانات، در جامعه طبقاتی و در هر سطح از تکامل این جامعه، بطور معمول، قبل از همه و عمدتاً یا حتی تماماً با جایگاه و زیرجایگاه طبقاتی والدین بستگی و پیوند میابند. نه تنها ویژگی‌های اخلاقی و فکری مادر و پدر و سایر نزدیکان کودک و شرایط و امکانات مادی خانواده معمولاً بطور عمده یا تماماً توسط جایگاه و زیرجایگاه طبقاتی والدین تعیین میابند بلکه سایر عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری شخصیت او چون علائق و توانائی‌های ذهنی افراد مزبور یا وقوع رویدادهای ویژه در زندگی او نیز بیشتر یا کمتر ولی بمیزان قابل توجهی بستگی به این جایگاه و زیرجایگاه طبقاتی دارند. والدین بر مبنای جایگاه و زیرجایگاه طبقاتی خاص خودشان، نسبت به اعضاء طبقات دیگر، عقاید و خصائص اخلاقی (و نیز علائق و توانائی‌های ذهنی) بالنسبه متفاوت و متمایز معینی کسب کرده و میکنند، و منطبق با این جایگاه و زیرجایگاه بنحو معینی و بمیزان معینی از فرهنگ عمومی جامعه و

عناصر ایدئولوژیک طبقات دیگر تأثیر پذیرفته و می‌پذیرند، و شرایط و امکانات مادی‌ای که دارند و برای کودک فراهم می‌کنند نیز عمدتاً یا تماماً توسط جایگاه و زیرجایگاه طبقاتی‌اشان یعنی برحسب اینکه آنان به چه طبقه اجتماعی و کدام قشر و گروه از این طبقه سابقاً یا تاکنون تعلق داشته و اکنون تعلق دارند تعیین شده و میشود و غیره.

بنابراین، فی‌المثل، در یک خانواده کارگری در جامعه طبقاتی سرمایه‌داری، که پدر و مادر بتازگی کارگر نشده‌اند و بلکه مدت بالنسبه طولانی است که کارگر هستند و یا یک خانواده گارگری را تشکیل میدهند، کودکان، از طریق تأثیرپذیری تجربی یا مستقیماً آموزشی از والدین و شرایط و امکانات مادی خانواده، درحالیکه بسیاری از خصائص شخصیتی خاص طبقه کارگر یعنی تکوین و پرورش‌یابنده در جایگاه اجتماعی و محیط طبقاتی کارگران مانند گرایش‌های اخلاقی و عقیدتی قوی و پیگیرانه و قاطعانه مخالفت با ستمگری و برابری‌طلبی و عدالت‌خواهی و آزادیخواهی یا صراحت و واقع‌بینی و تلاش‌گرایی و تندروی و توانائی‌های ذهنی‌ای چون بی‌پروائی و جسارت و غیره و غیره را بخود جذب میکنند، درعین حال تاحدودی کمتر یا بیشتر عناصر عقیدتی و اخلاقی‌ای که والدین از فرهنگ عمومی جامعه و ایدئولوژی‌های سایر طبقات کسب کرده‌اند را در خود جذب مینمایند؛ و افراد بزرگسالی هم که از اقشار میانی به صف طبقه کارگر تغییر جایگاه طبقاتی داده و کارگر میشوند با گذشت زمان و تدریجاً ویژگی‌های شخصیتی کارگری را بیشتر یا کمتر کسب میکنند. یا فی‌المثل، کودکان در خانواده‌های اقشار میانی، بهمان نحویکه درمورد کودکان در خانواده‌های کارگری گفته شد، همراه با جذب برخی خصوصیات عقیدتی و اخلاقی و شخصیتی از فرهنگ عمومی و از ایدئولوژی‌های طبقات دیگر، بسیاری از خصائص اخلاقی و عقاید و علائق بیشتر یا کمتر دوسویه و ناپیگیرانه و متزلزلانه‌ای چون اشکال محدودبینانه و کم‌عمق و ناقاطعانه آزادیخواهی و برابری‌طلبی و عدالتخواهی یا صفاتی چون عدم‌صراحت و ظاهرسازی و تمایل به خیالبافی و غیره و غیره، که از اختصاصات شخصیتی این اقشار هستند، را کسب مینمایند؛ افراد بزرگسالی هم که از طبقات و

قشرهای دیگر به اقشار اجتماعی میانی نقل مکان طبقاتی میکنند تدریجاً خصائص شخصیتی پرورش‌یابنده در جایگاه این اقشار اجتماعی را بخودمیگیرند. یا فی‌المثل، کودکانی که در خانواده‌های بورژوازی، متعلق به اعضاء طبقه بورژوازی، بزرگ میشوند، همراه با جذب عناصری از فرهنگ عمومی و امکاناً از جهان‌بینی‌های طبقات دیگر، بسیاری از خصائص اخلاقی و عقاید و علائقی را کسب میکنند که بیش و کم موید و متمایل به سلطه‌گرایی و استثمارگری و سرکوب‌گرایی و خرافه پرستی و نافی برابری و عدالت و آزادی اجتماعی و حاوی خویشتن‌پرستی و خودمحوربینی و بیانگر حرص و ولع و زیاده‌خواهی و غیره و غیره میباشند. یا فی‌المثل، عموم افراد در عموم جوامع، از هر طبقه یا قشر یا گروه اجتماعی، تحت تأثیر رسوم و سنن موجود در فرهنگ عمومی، بمثابه میراث معنوی دورانهای گذشته و تاکنونی، و نیز تحت تأثیر خصائص اخلاقی خویشتن‌پرستی و قساوت و سنگدلی و بی‌اعتنائی نسبت به ستمکشی و درد و رنج سایر موجودات ذیحیات احساسمند- یعنی آن خصائص اخلاقی و عقاید بازتاب‌کننده فکری آنها که بطورپیوسته در بخش‌هایی از جامعه و بیشتر از همه در محیط طبقاتی طبقه ستمگر حاکم یعنی بورژوازی بوجودآمده و به همه اقشار و طبقات تسری‌یافته و بدین نحو در سطح کل جامعه تولید و بازتولید میشوند- به رسم و عادت مصرف و استفاده از محصولات حیوانی و بدست‌آمده با «بهره‌گیری» از حیوانات ادامه میدهند و این اخلاق و شیوه زیست‌بغایت نانسانی و ستمگرانه قبل از همه از طریق خانواده‌ها، بمثابه مکان شکل‌گیری شخصیت کودک، به کودکان انتقال داده میشود.

۳- برخی ملاحظات دیگر

مطالب موردبررسی در این مبحث را به سه قسمت تحت این عناوین تقسیم می‌نمایم: انسانیت و انسانی بودن؛ رابطه عقیده با اخلاق؛ و رابطه عقیده و اخلاق با عمل.

انسانیت و انسانی بودن

بنابر آنچه که تجربیات بشری نشان می‌دهد، چگونگی خصائص اخلاقی و عقاید و علائق، همگی تا آنجا که تعیین‌کننده کیفیت مناسبات بین انسانها و بین آنان و سایر موجودات ذی‌حیات احساسمند و لذا تعیین‌کننده خشنودی یا ناخشنودی افراد بشر و آن موجودات ذی‌حیات در جریان این مناسبات هستند، را میتوان و باید با معیار انسانی بودن یا نبودن، بعنوان یگانه معیار معتبر در تمامی اعصار در تعیین خصوصیت کیفی و ماهوی مناسبات و وضع زندگی انسان و هر ذی‌حیات احساسمند، موردسنجش قرارداد. ازاینرو در اینجا مفهوم انسانیت را مورد توجه و بررسی قرار می‌دهیم: «انسانیت» یا «انسانی بودن» بر آن کیفیت رفتاری دلالت مینماید که نافی هرگونه ستمگری، یعنی بطوراختصار هرگونه اعمال سلطه و هرگونه استثمار و بهره‌کشی و هرگونه ایجاد نابرابری و هرگونه لازمه یا ضمیمه خود هر یک از اینها مانند سرکوب یا کشتار یا زندانی کردن یا آزار دادن و غیره، در مناسبات بین انسانها و بین آنان و سایر موجودات ذی‌حیات احساسمند و بین خود این موجودات و نافی هرگونه وضعیت رنج‌آور و ناخشنودکننده برای همه این زیست‌مندان بوده و مؤید مناسباتی عاری از ستم و وضعیتی عاری از درد و رنج برای افراد بشر و همه موجودات ذی‌حیات احساسمند میباشد. بنابراین از جمله میتوان گفت که هرگونه عقیده یا تفکر خرافی و غیرعلمی که مستقیماً به عرصه‌های روابط بین انسانها و بین آنان و سایر زیست‌مندان

احساسمند مربوط می‌شود نیز در عین حال مشمول صفت «نانسانی» گشته و در حوزه نانسانی بودن قرار می‌گیرد، چونکه بنوعی در ایجاد یا ابقاء ستم و یا وضعیت رنج‌آور برای افراد بشر و سایر زیست‌مندان احساسمند تأثیر گذاشته و نقش ایفاء مینماید. البته این نافی این نظر نیست که در مورد عقاید و در نتیجه شیوه تفکر عموماً باید جهت‌گیری علمی و جهت‌گیری انسانی یا عبارت‌دیگر علمی و انسانی بودن و نبودن را بمثابة دو خصلت متمایز از هم و مشخص‌کننده دو امر مختلف در نظر گرفت. به این نکته هم اشاره کنم که تخریب محیط زیست، که موجب پدید آمدن اوضاعی زیان‌آور و نامساعد و لذا رنج‌آور و ناخشنود کننده برای انسانها و حیوانات می‌گردد، نیز عملی نانسانی و مغایر با انسانیت به‌شمار می‌رود. پس دیده می‌شود که هرگونه تحمیل، از سوی هر فرد و ذیحیات احساس‌مندی بر هر فرد یا ذیحیات احساس‌مند دیگر، اعمال ستم و لذا نانسانی محسوب می‌شود، اما تحمیل بر ستمکار بمنظور رفع یا مقابله با ستمگری او اعمال ستم و نانسانی نیست.

همانگونه که گفته شد، انسانی بودن یا نبودن یگانه معیار بنیادی و عمومی در تمامی اعصار و دورانهای حیات بشر در ارزیابی و ارزش‌گذاری نیکو یا بد، درست یا نادرست، مترقی یا نامترقی، مطلوب یا نامطلوب، سودبخش یا زیانبخش بودن خصائص اخلاقی و عقاید و بطور کلی جهان‌بینی‌ها، کردارهای فردی و جمعی و اجتماعی و مناسبات اجتماعی- «اجتماعی» در وسیع‌ترین مفهوم آن که دربرگیرنده هرگونه روابط بین انسانها و همه موجودات ذیحیات احساس‌مند می‌باشد- محسوب می‌گردد. البته خود انسانیت- یعنی آنچه که بر خصلت حقیقتاً مطلوب و پسندیده مناسبات و زندگانی واقعی افراد بشر و زیست‌مندان احساس‌مند دلالت مینماید- نیز تحول و تکامل‌یابنده است و در هر دوران مشخص حداکثر مضمون مشخصی میتواند داشته‌باشد؛ این مضمون از یک دوران به دوران بعدی تحول و تعالی می‌آید، ولی بهر حال در هر عصر و دورانی چگونگی و کیفیت ماهوی عقیده و اخلاق و جهان‌بینی و هر کردار فردی و جمعی و اجتماعی و هر رابطه اجتماعی با آن سنجیده می‌شود.

انسانیت در جامعه‌ای بطور کامل و جامع تحقق می‌پذیرد و بصورت تنها خصلت‌نمای جهان بینی و عقاید و اخلاق و کردار و مناسبات انسانها درمیآید که در آن علل پایه‌ای مادی و اجتماعی بروز هرگونه نانسانیت در عرصه‌های روابط و مناسبات افراد بشر با یکدیگر و با طبیعت بطور کامل امحاء یافته‌باشد. چنین جامعه‌ای طبعاً باید جامعه جهانی واحد کمونیستی آتی بمفهوم واقعی باشد که در آن دیگر هرگونه تقسیم‌بندی طبقاتی و مناسبات طبقاتی و هرگونه تقسیم‌بندی ملی و قومی و هرگونه ستمگری بشر بر حیوانات و هرگونه تخریب محیط‌زیست توسط انسان و هرگونه آسیب‌پذیری بشر در قبال فجایع طبیعی و غیره با تمامی ضمائم و متعلقات و پیامدهای نانسان‌اشان بطور کامل رخت بر بسته و از تمامی عرصه‌های زندگانی انسانها کاملاً زدوده شده‌است. اما تحت نظام‌های طبقاتی بطور اعم و نظام طبقاتی سرمایه‌داری - که عصر کنونی را دربرمیگیرد - بطور اخص، نظام‌هایی که اساساً همراه با تقسیم بندی بشریت به اقوام و یا ملیت‌های مختلف و همراه با ستمگری افراد بشر نسبت به سایر موجودات ذی‌حیات احساس‌مند و امکاناً تخریب محیط‌زیست از سوی آنان و آسیب‌پذیری آنان در برابر فجایع یا باصطلاح بلایای طبیعی و غیره نیز میباشند، طبعاً در هرزمینه و عرصه‌ای از زندگی اجتماعی و مادی و معنوی بشر نانسانیت و امکاناً درشکلی آمیخته به انسانیت تجلی‌یافته و تولید و بازتولید میشود.

در جامعه طبقاتی، جایگاه اجتماعی طبقه حاکم پایگاه یا منبع تولید و بازتولید بیشترین نانسانیت ممکن و جایگاه اجتماعی طبقه محکوم پایگاه یا منبع تولید و بازتولید بیشترین انسانیت ممکن در چارچوب این جامعه میباشد. بعنوان مثال، در جامعه بورژوائی، همینکه سرمایه‌داری به میزان معینی تکامل پیدانمود، بورژوازی، که، بمثابة گروهی از افراد، ذاتاً یعنی بنابر ذات اجتماعی‌اش خواهان و مدافع مناسبات اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی و اصلی‌ترین مدافع ستمگری بر حیوانات و اصلی‌ترین مانع در امر حفاظت از محیط زیست و پایان‌دادن به آسیب‌پذیری انسان در برابر فجایع طبیعی و غیره است، پس جایگاهی را در این جامعه اشغال مینماید که

رویهمرفته زاینده و پرورش‌دهندهٔ بیشترین نانسایت ممکن و نانسایتی ترین عقاید و خصائص اخلاقی و علائق و ارزشها و دریک کلام جهان‌بینی ممکن درچارچوب این جامعه میباشد؛ درحالیکه طبقه کارگر، که، بمثابة یک طبقه، بنابر جایگاه‌عینی اجتماعی‌اش ذاتاً برضد همهٔ اشکال مختلف مناسبات اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی و بطورنسبی دارای بیشترین همدردی ممکن هرچند بطور نهفته و بالقوه با حیوانات تحت ستم و بیشترین نفع در سالم‌بودن محیط‌زیست و در حفاظت از افرادبشر دربرابر فجایع طبیعی و غیره است، پس در چنان جایگاهی قرارداد دارد که پدیدآورنده و رشددهندهٔ بیشترین نانسایت ممکن و نانسایتی ترین عقاید و خصائص اخلاقی و علائق و بطورخلاصه نانسایتی ترین جهان‌بینی ممکن در چارچوب این جامعه میباشد.

بدیهی است که، با توجه به آنچه در مبحث پیش بررسی و بیان‌گردید، این حقیقت که جایگاه طبقاتی کارگری نسبت به سایر جایگاه‌های طبقاتی در جامعه بورژوائی پایگاه و منبع پیدایش و تکوین و تداوم بیشترین نانسایت ممکن در چارچوب این جامعه هست بدین معنا نیست که لزوماً همهٔ کارگران و تک‌تک آنان و همواره و در همهٔ شرایط بطوربالفعل دارای نانسایتی ترین عقاید و ارزش‌های اخلاقی هستند. چونکه طبقه کارگر و کارگران درعین حال از فرهنگ عمومی جامعه و گرایش‌های عقیدتی و اخلاقی سایر طبقات و اقشار تأثیر می‌پذیرند و بواسطهٔ موقعیت نامساعد اجتماعی‌اشان غالباً امکان و فرصت دستیابی واقعی به اشکال رشد و تکامل یافتهٔ جهان‌بینی طبقاتی خویش و جذب عناصر این جهان‌بینی را نمی‌یابند بگونه‌ایکه کاملاً امکان دارد که بلحاظ ذهنی بطوربالفعل تحت نفوذ و سلطه و سیطرهٔ ایدئولوژی‌ها و عقاید و اخلاقیات و ارزشها و علائق گوناگون غیر کارگری و متعلق به غیر قرارگیرند یا قراردادشته‌باشند. نامناسب نیست در اینجا خاطر نشان نمایم که مقصود از «اخلاق» و «اخلاقی»، وقتی که بمفهوم مثبت و مطلوب در نظر گرفته‌میشوند، تنها اخلاق انسانی و منسوب به اخلاق انسانی است، که درواقع معیار با سایر انواع اخلاقیات میباشد. و همواره براساس

برخورد و داوری اخلاقی به این مفهوم است که ظالمانه یا عادلانه، پلید یا ناپلید، سلطه‌جویانه یا برابری‌گرایانه، خوب یا بد، «زشت» یا «زیبا»، ... بودن و دریک کلام چگونگی ماهوی هر پدیده اجتماعی و هر رفتار فردی یا اجتماعی و هر رابطه انسانها با یکدیگر یا با حوزه‌ای از طبیعت و هر هدف یا خواست یا مصلحت و منفعت یا نیاز افراد بشر تعیین میگردد. بدون یک چنین برخورد و داوری اخلاقی، اصولاً ارزیابی صحیح از کیفیت ماهوی رفتار و اعمال و روابط انسانها و خواستها و منافع و نیازهای آنان موضوعیت نداشته و بیمعنا میشود. البته درعین حال ارزیابی‌های ناصحیح غیرانسانی که براساس برخوردها و داوری‌های مبتنی بر اخلاق‌ها و عقاید گوناگون نانسانی صورت میگیرند نیز در جوامع طبقاتی بسیار رواج دارند و چه بسا مکان عمده و مسلط را اشغال مینمایند و با برخورد و داوری اخلاقی بمفهوم انسانی مقابله میکنند.

مطلب دیگری که لازم است در اینجا مورد توجه قرارگیرد اینست که افراد امکاناً مفاهیم مختلفی به هر واژه معین بیانگر یک خصیصه اخلاقی بویژه در عرصه اجتماعی نسبت میدهند، هریک از واژه‌های دارای بار اخلاقی که به رفتارهای اجتماعی انسانها اطلاق میشود مانند «عدالت» یا «برابری» یا «خودکامگی» یا ... برحسب جایگاه طبقاتی و جهان‌بینی افراد مفاهیم مختلف معینی پیدامیکند؛ مفهوم معینی که شخص برای هریک از اینگونه واژه‌ها در نظر دارد ممکن است با مفهوم مورد نظر شخصی دیگر بیشتر یا کمتر متفاوت باشد. مفهوم واقعی و لذا صحیح هریک از این واژه‌ها - که میتوان آن را مفهوم معمول و متعارف دانست و در اثر حاضر نیز هر خصیصه اخلاقی با چنین مفهومی در مدنظر میباشد - مفهومی است که از دیدگاه و منظر انسانیت برای آن در نظر گرفته میشود؛ و از اینرو در جوامع طبقاتی هر جهان‌بینی طبقاتی معین هرچقدر به انسانیت نزدیکتر و انسانی‌تر باشد، درک و برداشتی واقعی‌تر، حقیقی‌تر از اینگونه واژه‌ها دارد و بالعکس هرچقدر نانسانی‌تر و بیشتر بدور از انسانیت باشد، درک و برداشتی غیرواقعی‌تر و ناصحیح‌تر خواهدداشت. در چارچوب عصر سرمایه‌داری،

درک و برداشت طبقاتی کارگری از هریک از واژه های مزبور از همه سایر درک‌ها و برداشت‌ها (بدرجات مختلف) انسانی‌تر و واقعی‌تر و صحیح‌تر بوده و بطورنسیبی بیانگر تنها مفهوم راستین و کامل آن واژه است و بیشتر از همه درک‌ها و برداشت‌های دیگر محتوای واقعی آن را میرساند.

اما مفاهیم مختلف از هر واژه دارای بار اخلاقی اجتماعی (یعنی اخلاقی در عرصه روابط اجتماعی) در وهله نخست به دو دسته به این شرح تقسیم می‌گردد: ۱- مفاهیم مختلفی که هریک فقط میزان بیش و کم محدود معینی از ژرفا و گستره مفهوم واقعی و صحیح واژه موردنظر را بیان مینماید؛ فی‌المثل در مواردی- که بسیار دیده‌میشود- که مقصود از «عدالت»، عدالتی بسیار سطحی و معطوف به گروه‌های اجتماعی خاص و محدودی است و نه عدالتی رادیکال و عمیق و دربرگیرنده همه افراد جامعه، یا در مواردی که مقصود از «آزادی» و «برابری»، آزادی از قید و بندهای فئودالی و ناشی از حاکمیت استبدادی فئودالی برای اعضاء طبقه سرمایه‌دار نوحاسته و درحال عروج و برابری آنان با فئودال‌ها، یا آزادی بورژوا و بوروکرات‌ها از قید و بند سلطه سرمایه‌داران مالک خصوصی وسائل تولید و برخورداری‌اشان از برابری با اینها یا از موقعیتی همانند اینها در عرصه مدیریت امور اقتصادی و سیاسی جامعه بورژوائی میباشد و نه مثلاً رهایی واقعی طبقه کارگر و تمامی افرادبشر و برابری واقعی و همه‌جانبه تمامی انسانها با یکدیگر. ۲- مفاهیمی که هریک از آنها هیچ اندازه از مفهوم و مضمون حقیقی و صحیح واژه موردنظر را دربرنداشته و صرفاً بیانگر مقصود بی‌ربط معین دیگری در رابطه با برخورد یا رفتار نسبت به گروه یا فرد خاصی هست؛ فی‌المثل در قرآن (در سوره البقره، آیه‌های ۳۵ و ۵۹) «ستمکار» مفهومی بکلی بی‌ربط با مفهوم متعارف و قابل قبول این واژه دارد یا (در سوره الانبیاء، آیه‌های ۴۸ و ۴۹) «پارسا»- که بمعنای خودداری‌کننده از انجام کارهای اخلاقاً ناشایست است- به افرادی اطلاق میشود که از «خدا» و «روز قیامت» هراسناکند!

رابطه عقیده با اخلاق

هر خصیصه اخلاقی معین در تفکر بازتاب میابد، بازتاب فکری پیدامیکند و بصورت شناخت باورمندانۀ معینی، بصورت عقیده معینی متجلی میگردد. عقیده بازتاب خصیصه یا خصائص اخلاقی با تأثیرپذیری از آن خصیصه یا خصائص و معمولاً درعین حال به کمک تفکر و تعقل شکل میگیرد. مثلاً شخص منصف و برخوردار از خصیصه اخلاقی انصاف، که با دیگران بطورمنصفانه برخورد و رفتار میکند، در عقیده و دیدگاه خود نیز بطورواقعی طرفدار و خواهان رعایت انصاف و عدالت در عرصۀ مناسبات بین انسانها، در کنش و واکنش اجتماعی بطوراعم است، درحالیکه شخص فاقد این خصیصه، درواقع در حوزه اندیشه خود یعنی از لحاظ عقیده اش نیز خواهان و مدافع عدالت در مناسبات بین انسانها بطوراعم نیست، اگرچه ممکن است در سخن و اظهارنظر از این عدالت طرفداری نماید چونکه جامعه درعین حال این عقیده را در او ایجاد کرده است که خصائص اخلاقی مثبت و انسانی و رفتارهای اخلاقی، نیکو و پسندیده هستند.

در رابطه با این موضوع اخیر، باید بگوییم که نیکی طلبی و نیکو پسندی («نیکی» و «نیکو» بمفهوم انسانی اشان) در ذات غریزی بشر قرار دارد و جامعه بشری و فرهنگ های موجود در این جامعه درعین حال این تمایل غریزی را بصورت این عقیده به عموم افراد تلقین میکند یا آموزش میدهد که اخلاق و رفتار نیک یا به بیان دیگر خصائص اخلاقی انسانی و مثبت یا رفتارهای اخلاقی، نیکو و ارزشمند و پسندیده هستند. اما این عقیده متعلق به همگان، که مبتنی بر غریزه نیکی طلبی و نیکو پسندی است، بطورواقعی و در عمل، بیش و کم و در مواردی بطور مطلق تحت الشعاع و تابع خصائص اخلاقی و عقاید اکتسابی ای است که بنابر اقتضاء جایگاه اجتماعی در افراد تکوین و پرورش یافته اند و لذا تاحدی بروز واقعی میابد که با این خصائص و عقاید انطباق و وحدت داشته باشد. این پدیده یک علت اساسی و بزرگ و شاید بزرگترین

علت وجود تناقض بین قضاوت فرد و رفتار و عمل واقعیِ او را توضیح می‌دهد. از اینرو مثلاً فرد ممکن است خصائص اخلاقی و عقاید نانسانی و منفی بسیاری داشته باشد ولی بدین علت علی‌الظاهر معتقد به لزوم رفتار انسانی و مثبت باشد یا اینگونه رفتار را مورد تمجید و تأیید قرار دهد که در این صورت این عقیده او بطور واقعی و عملی تحت الشعاع و تحت سلطه آن خصائص و عقاید منفی موجود در او بوده و بر حسب شرایط بیشتر یا کمتر یا بطور کامل جز در حرف و سخن نمودی نخواهد داشت.

عقیده، بمثابه نوعی اندیشه یا شناخت باورمندانه در زمینه مناسبات انسانها با یکدیگر و با سایر زیست‌مندان و چگونگی وضعیت افراد بشر و این زیست‌مندان بلحاظ احساس خشنودی و ناخشنودی، میتواند بطور جدا و مستقل از خصیصه یا خصائص اخلاقی ذیربط یا حتی در تضاد با آن یا آنها در فرد بوجود آید؛ یعنی ممکن است فرد فاقد خصیصه یا خصائص اخلاقی معینی باشد ولی عقیده خواهان رفتار منطبق با این خصیصه یا خصائص را دارا باشد یا معتقد به انجام رفتارهایی باشد که در تضاد با آن خصیصه یا خصائص اخلاقی موجود در او هست که این نوع رفتارها را نفی مینماید. در این صورت فرد مزبور دچار خلاء یا تناقضی در ساختار شخصیتی خود میباشد. بطور کلی وجود یا فقدان هر خصیصه اخلاقی در فرد در حوزه اندیشه او بصورت وجود یا فقدان عقیده منطبق با آن خصیصه متجلی میشود ولی عقیده ممکن است بدون وجود اخلاق ذیربط در فرد و یا در تضاد با اخلاق موجود در او نیز در او بوجود آید؛ و شخصی که عقیده‌ای بدون اخلاق منطبق با آن داشته باشد دچار یک خلاء شخصیتی یا به بیان دقیق‌تر خلاء اخلاقی و فردی که دارای یک عقیده و خصیصه اخلاقی متضاد باهم باشد گرفتار یک تناقض شخصیتی میباشد. بعنوان مثال، شخص ممکن است دارای اعتقاد به ضرورت ایجاد برابری واقعی و همه‌جانبه افراد بشر با یکدیگر باشد ولی در عین حال خصیصه یا خصائص اخلاقی منطبق با آن را نداشته باشد یا حتی دارای تمایل به سلطه جوئی یا برتری‌طلبی در روابطش با دیگران باشد، که در حالت اول تامادامیکه دارای آن عقیده ولی فاقد خصیصه یا خصائص اخلاقی مربوطه باشد دچار

یک خلاء اخلاقی و در حالت دوم تازمانیکه این عقیده را همراه با این تمایل اخلاقی با هم در خود دارد دچار یک تناقض شخصیتی می‌باشد- که اینهارا البته در رفتار و اعمال واقعی و نیز تاحدودی در اظهارنظرهایش نشان میدهد؛ یا فردی ممکن است معتقد به لزوم وجود دموکراسی در همه عرصه‌های اجتماعی باشد ولی خصیصه یا خصائص اخلاقی منطبق با این عقیده را در خود نداشته‌باشد یا حتی بلحاظ اخلاقی خودکامه و دچار خودکامگی باشد، که در حالت اول دچار یک خلاء اخلاقی و در حالت دوم گرفتار یک تناقض و دوگانگی شخصیتی می‌باشد. در عرصه زندگی واقعی، چنین خلاء اخلاقی ممکن است همچنان در فرد باقی بماند و یا با تکوین اخلاق ذیربط یا ازبین رفتن عقیده مربوطه در فرد در او ازمیان برود یعنی در مثال اول او بطور کامل و به تمامی برابری طلب یا مخالف برابری طلبی و در مثال دوم کاملاً و به تمامی دموکراسی خواه یا موافق استبداد گردد؛ و چنین تناقض شخصیتی امکان دارد که سرانجام به نفع یکی از اضداد حل شود و در نتیجه یا خصیصه اخلاقی مربوطه و یا عقیده مغایر با آن خصیصه در شخص بکلی ازمیان برود و او در این ارتباط یکپارچه و خالص شود یعنی در مثال اول شخص به فردی خالصاً برابری طلب یا مخالف برابری طلبی و در مثال دوم به فردی خالصاً دموکراسی خواه یا موافق استبداد تبدیل گردد؛ و امکان هم دارد که تناقض مزبور همچنان تا آخر عمر شخص در او باقی بماند.

از آنچه گفته شد نتیجه می‌شود که عقیده در فرد وقتی بصورت واقعی و کامل وجود یافته و بدین صورت در رفتار او تجلی می‌یابد که توأم با وجود خصیصه یا خصائص اخلاقی منطبق با خود در آن فرد باشد. اگر از نقطه نظر مثبت و انسانی بنگریم، رفتار هر چند ممکن است مستقیماً تجلی بیرونی عقیده بنظر آید اما معمولاً مقدم بر همه توسط «وجدان»- که ماهیت اخلاقی داشته و بمعنای آگاهی شخص نسبت به رفتار از لحاظ اخلاق انسانی روا یا ناروای خویش همراه با احساس سربلندی و خشنودی او نسبت به اولی و احساس شرمندگی و ناخشنودی اش نسبت دومی است- تعیین می‌یابد؛

شخص فاقد چنین آگاهی و احساس درواقع فاقد وجدان و اصطلاحاً «بی وجدان» و رفتار مربوطه او منفی و نانسانی محسوب میشود.

عقیده در فرد بدون وجود تمایل اخلاقی کافی یا به بیان دیگر بدون پشتوانه اخلاقی کافی در او، بیشتر یا کمتر، غیرواقعی بوده و بر پایه ای مطمئن استوار نبوده و برحسب مورد یا حاکی از عقیده‌ای ظاهری و صوری میباشد و یاینکه به تناقض در رفتار و عمل و در نظریه و نظر او می‌انجامد و دراینصورت امکان دارد که سرانجام به نفی کامل خودش و جایگزینی‌اش توسط عقیده‌ای بنیاداً متضاد- که نتیجه‌اش گفتار و رفتار و عملِ بکلی متضاد است- منتهی گردد و البته این امکان هم وجود دارد که، با تحول اخلاقی شخص، پشتوانه اخلاقی کافی پیدا کند و بطور کامل واقعی و استوار و عاری از تناقض گردد. رابطه عقیده با اخلاق بطور کلی میتوان گفت مانند رابطه روبنای سیاسی و حقوقی با زیربنای اقتصادی است؛ بدین معنا که درحالیکه اولی میتواند دومی را مهار یا هدایت نماید درتحلیل نهائی این دومی است که اولی را متعین میسازد و نیز امکان دارد که دومی با اولی نامنطبق و ناسازگار باشد که این عدم انطباق بصورت تضاد و تناقضی در شخصیت تظاهر میابد و حاکی از مرحله ویژه (در عمل امکاناً) ناپایداری است که در آن اولی و دومی باید سرانجام با تغییر یکی از آنها بایکدیگر منطبق گردند و غیره. بعنوان یک مثال و نمونه کلی و بزرگ ذیلاً به شرح اخلاق کمونیستی و رابطه آن با عقیده و رفتار فرد کمونیست می‌پردازیم :

«اخلاق کمونیستی» (در دوران سرمایه داری و تا مرحله‌ای از سوسیالیسم) بمعنای مجموعه خصائص اخلاقی انسانی و مثبتی است که تحت جایگاه اجتماعی طبقه کارگر تکوین میابد. تحت این جایگاه اجتماعی- همانطور که قبلاً گفته شد- ممکن است پاره‌ای خصائص اخلاقی منفی و بلحاظ انسانی ناپسند نیز بوجود آید ولی اخلاق کمونیستی مشتمل بر خصائص انسانی و مثبت تکوین یابنده تحت این جایگاه است مانند اشکال عمیق و استوار و قوی برابری طلبی، عدالت خواهی، آزادی خواهی، صداقت، صراحت، شفقت، از خودگذشتگی، پایبندی به تعهد خود، حقیقت جوئی، واقع بینی،

تلاش‌گرایی، ... علی‌الظاهر آنچه که یک فرد را بعنوان کمونیست متعین‌میسازد یا هویت می‌بخشد اعتقاد و باور او به «کمونیسم» است که در پایبندی و پیرویش از عقاید، نظریه‌ها و نظرات معینی در زمینه‌های مختلف فلسفی و اجتماعی و رابطه با طبیعت تجلی میابد. اما آنچه که محتوای واقعی و جهت‌گیری واقعی این «کمونیسم»، این عقاید و نظریه‌ها و نظرات مورد قبول فرد «کمونیست» را معین‌میسازد، بلحاظ روانشناختی، عبارت از خصائص اخلاقی یا به‌بیان‌دیگر محتوای تمایلات اخلاقی او میباشد.

در دیدی کلی، هرچقدر فرد «کمونیست» از خصائص اخلاقی مثبت و انسانی‌تکوین‌یابنده در جایگاه طبقاتی کارگری بیشتر برخوردار باشد، بهمان اندازه امکان درونی‌راستین و واقعی‌بودن کمونیسم موردنظر او و استوار و پیگیربودن او در قبول و پیرویش از عقاید و نظریه‌ها و نظرات و لذا از خط مشی‌ها و روش‌های واقعاً کمونیستی در شرایط و اوضاع و احوال گوناگون بیشتر خواهد بود. این چگونگی خصائص و گرایش‌های اخلاقی این فرد (که در بخشی از علائق او نیز تجلی میابد) است که معین‌میکند که عقاید و نظریه‌ها و نظرات و روش‌ها یا دریک کلام «کمونیسم» مورد قبول او و «کمونیست» مورد ادعای او چه محتوا و مضمونی دارد و تاچه‌اندازه با کمونیسم بمفهوم واقعی و یا با غیر کمونیسم (که من آن را «شبه‌کمونیسم» مینامم) نزدیکی و تطابق دارد و او تاچه‌اندازه واقعاً کمونیست و یا غیر کمونیست یعنی شبه‌کمونیست میباشد.

خصائص اخلاقی فرد نه تنها در تحلیل‌نهایی تعیین‌کننده محتوای واقعی عقاید او درباره مناسبات بین انسانها و بین آنان و دیگر موجودات ذی‌حیات احساسمند و بین خود این موجودات یعنی درباره مناسبات اجتماعی در وسیع‌ترین معنای این کلمه میباشد بلکه بهمین‌گونه جنبه فلسفی عقاید او یعنی علمی یا به‌بیان‌دیگر ماتریالیستی و دیالکتیکی‌بودن یا نبودن این عقاید را نیز متعین‌میسازد؛ هر شیوه تفکر فلسفی معین نیز در پیوند با و مبتنی و منطبق بر خصائص اخلاقی معینی است.

בלحاظ روانشناختی، این خصیصه‌های اخلاقی ای چون واقع‌بینی و حقیقت‌جویی در اشکال عمیق و رشدیافته‌اشان است که، تحت شرایط عینی و یا ذهنی معینی، موجب میشود تا فرد آشکارا مذهبی به فردی آتئیست (آتئیسم بمثابه بخشی از فلسفه کمونیستی) تغییر یابد و این مجموعه‌ای از خصائص اخلاقی واقعاً کارگری و نزدیک به اخلاق کارگری است که، تحت شرایط معینی، سبب میگردد که شخص آشکارا غیر کمونیست از هر جهت به کمونیست تبدیل شود.

البته عقیده تکوین‌یافته در فرد، چه مستقل از و چه منطبق با خصائص اخلاقی او، ممکن است آنقدر نیرومند باشد که، تحت شرایطی، بر آن گرایش‌های اخلاقی او که مغایر و متضاد با آن هستند غالب آید و آنها را مهار کند و نیز عقل و خرد او را هم کنترل یا منکوب نماید و به یگانه‌انگیزه ذهنی او در انجام رفتار و اقدام به عمل تبدیل گردد؛ یاینکه فرد ممکن است بعزت ناآزمودگی و بی‌تجربگی و نداشتن دانش و معلومات کافی مثلاً در سنین کودکی یا نوجوانی چنان عقیده‌ای را بپذیرد و به آن متعهد و پایبند شود که رویبرفته مغایر با ویژگی‌های اخلاقی و سایر عقایدش و نیز نامنطبق با منفعت و مصلحت و نیاز عینی اش در زندگی باشد و تحت تأثیر این عقیده رفتارهایی انجام دهد و به عمل یا اعمالی دست‌بزند که نادرستی‌اشان برای او بعدها برایش معلوم گردد و از این بابت لطمات و خسارت‌هایی را متحمل شود تا اینکه از آن عقیده دست بکشد و حتی امکان دارد که او تا پایان عمرش عقیده مزبور را کم و بیش حفظ نماید و آن را به فرزندان خود هم انتقال دهد و غیره و غیره. معذک، با وجود امکان همه‌چیزهایی، این خصائص و تمایلات واقعی اخلاقی فرد- که بخشی از علاقه‌مندی‌ها و دلبستگی‌ها و بیزاری‌های او را نیز تعیین می‌بخشد- و تغییر و تحول آنهاست که در تحلیل نهائی محتوا و جهت‌گیری واقعی عقاید او و تغییر و تحول این عقاید را معین می‌سازد. و این امر در همه‌عرصه‌های معنوی زندگی و برای همه‌افراد و درمورد همه مکاتب عقیدتی مثلاً کمونیسم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم و غیره صدق میکند. اخلاق پایه‌روانشناختی عقیده را تشکیل میدهد و مقصود واقعی از

این عقیده را تعیین‌نمینماید. تغییر اخلاق، که بر مبنای تغییر در جایگاه اجتماعی انسان (شامل تغییر و تحول در روابط با طبیعت یا در نظام اجتماعی و یا مرحله معین این نظام یا انتقال از یک جایگاه یا زیرجایگاه طبقاتی به جایگاه یا زیرجایگاه طبقاتی دیگر و یا تغییر و تحول در خود جایگاه یا زیرجایگاه طبقاتی معین یا تغییر در موقعیت در عرصه جهانی) و از طریق تجربه و آموزش افراد و تحت تأثیر عامل تقویت و پشتبندی صورت میگردد، موجب تغییر در عقیده یا در محتوای واقعی عقیده آنان میگردد و بدین نحو این تغییر را بدنبال خود دارد؛ و البته چنین تغییر اخلاق و، منطبق با آن، تغییر عقیده امکاناً توأمأ و بطور همزمان انجام میگردد.

اما ادامه بررسی مقوله «کمونیسم» و مضمون آن: «کمونیسم»، بمثابة مجموعه معینی از عقاید، از نظریه‌ها و نظرات و روشها، در هر مرحله معین از تکامل اجتماعی و فکری در عصر سرمایه‌داری و تا دوره‌هایی از سوسیالیسم، بر حسب نوع پستوانه اخلاقی‌اش یا به بیان دیگر چگونگی خصائص و تمایلات اخلاقی افراد معتقد به آن، میتواند مفاهیم و مضامین کمتر یا بیشتر متفاوتی را در برداشته‌باشد، از کمونیسم (کمونیسم بمعنای واقعی یعنی کاملاً مبتنی بر نگرش و برخورد از دیدگاه انقلابی طبقاتی کارگری^۶ و به شیوه علمی) تا اشکال و درجات مختلفی از آمیزه غیر کمونیسم

۶- نگرش و برخورد از دیدگاه طبقاتی کارگری عبارت از آن نگرش و برخوردی است که منطبق با مقتضیات تماماً مثبت و انسانی جایگاه تاریخی و اجتماعاً معین طبقه کارگر و از نقطه نظر منافع و مصالح و نیازهای تماماً عادلانه و انسانی ایجادشونده در این جایگاه صورت‌گیرد. مجموعه اشکال مختلف این نگرش و برخورد، کلیت جهان‌بینی پرولتاریا را تشکیل میدهد. منافع و مصالح و نیازمندیهای طبقه کارگر، بصورت خواسته‌هایی که این طبقه دارد و امکاناً برای حصول به آنها تلاش و مبارزه میکند، اهداف و آرمانهای او محسوب میشوند. طبقه کارگر در بخش‌های مختلف خود و در کلیت خویش در سطح هر کشور و در سطوح بین‌المللی و در سطح جهانی، شاید بتوان گفت مانند هر طبقه اجتماعی

و کمونیسیم- که بیانگر اشکال و درجات مختلفی از انحراف از جهان‌بینی کمونیستی هستند- و تا اشکال تمام‌عیار غیر کمونیسیم و ضد کمونیسیم؛ و طبعاً همین‌طور است در مورد «کمونیسیت» ها. در شرایط واقعی زندگی اجتماعی افراد ممکن است به شکلی در معرض تأثیر گذاری کمونیسیم قرار گیرند یا به بیان دیگر به نظریه‌ها و نظرات کمونیستی دسترسی یابند و از آنها تأثیر پذیرند ولی بگونه‌ایکه خواسته‌ها و اهداف اجتماعی خود، که تحقق آنها میتواند یک ماحصل ضمنی و فرعی تحقق مراحل یا مواردی از تحقق کمونیسیم باشد یا حتی کمتر یا بیشتر مغایر با مضمون اصلی و اساسی آن یا نسبت به آن بی‌ریط میباشند، را در آن ببینند و بدینسان برداشت‌اشان

دیگر، دارای خواسته‌ها و اهداف و آرمانهای فوری، کوتاه مدت، میان‌مدت، درازمدت و نهائی میباشد. آرمان و هدف نهائی و غائی پرولتاریا، ایجاد جامعه واحد جهانی واقعاً و کاملاً کمونیستی است. لازم به توضیح این نکته است که مقتضیات «تماماً مثبت و انسانی» جایگاه اجتماعی طبقه کارگر و منافع و مصالح و نیازهای «تماماً عادلانه و انسانی» این طبقه- که ذکر شد- از دو جهت در نظر گرفته شده است: یکی از جهت تمایزشان با مقتضیات جایگاه خرده‌بورژوازی و مجموعه اقشارمیاتی و منافع و مصالح و نیازهای این اقشار که، بعلت خصلت اساساً دوگانه‌اشان، در اکثر یا عموم موارد، بنحو معینی نیمه مثبت و انسانی و نیمه عادلانه و انسانی هستند و نه تماماً و بطوریکه پارچه. و دیگری از جهت نفی و ملحوظ‌داشتن آن مقتضیات و منافع و مصالح و نیازهای مادی و یا معنوی منفی و غیر انسانی که ممکن است در پاره‌ای از موقعیت‌ها در نزد برخی از کارگران بوجود آید (فی‌المثل نفع و نیاز معدود کارگرانی که بعلت بیکاری و فقر امکاناً برای مدتی به کار و حرفه قاجاق مواد مخدر یا سرقت روی می‌آورند یا کارگرانی که در واقع بعلت نهائی فقر بطور نادرست و نائسانی نسبت به کودکانشان سخت‌گیری میکنند و غیره) و نیز آن نفع و نیاز عموم کارگران در روابطشان با طبیعت (مانند نیاز به گوشت و سایر محصولات حیوانی) که موید و موجب ستمگری بر حیوانات و تداوم ویا توسعه این ستمگری و یا امکاناً تخریب محیط زیست میگردد.

از کلیت کمونیسم و آنچه را که بعنوان «کمونیسم» می پذیرند در واقع صرفِ چنین خواسته‌ها و اهداف اجتماعیِ خودشان و یا عمدتاً یا تماماً متفاوت و مغایر با کمونیسم (واقعی) باشد. شاید مهمتر از همه بدینگونه‌است که انواع باصطلاح «کمونیسم» پدید می‌آید که بیانگر اشکال و درجات مختلفی از شبه‌کمونیسم هستند. به این هم اشاره کنم که خواسته‌ها و اهداف اجتماعی مزبور عموماً خواسته‌ها و اهدافی هستند که خاستگاه اجتماعی‌اشان را در اصل ا فشار اجتماعی میانی و فوقانی تشکیل می‌دهند اگرچه ممکن‌است در مواردی و مراحل با خواسته‌ها و مطالبات اجتماعی طبقه کارگر در چارچوب نظام بورژوازی مطابقت داشته‌باشند.

البته در دنیای واقعی، در اوضاع و احوال زندگی واقعی در جوامع بورژوازی کمونیست‌ها و پیشروان راستین انقلابی پرولتاریا نیز، از آنجاکه بطرق مختلف در معرض تأثیرپذیری از گرایش‌های عقیدتی و اخلاقی و علائق و ارزشهای معنوی طبقاتی غیرکارگری و از گرایش‌های فکری غیرماتریالیستی و مکانیستی قرار داشته و خواه‌ناخواه از آنها متأثرگشته و آنها را در خود جذب مینمایند، نمیتوانند بطور صددرصد کمونیست باشند و یک کمونیسم صددرصد خالص و راستین ارائه نمایند. این افراد نیز از طریق تأثیرپذیری از فرهنگ عمومی جامعه یا از طبقه یا قشر اجتماعی امکاناً غیرکارگری‌ای که سابقاً به آن تعلق داشته و آنگاه بکلی یا لاقلاً بلحاظ ایدئولوژیک از آن گسسته‌اند یا از جریانهای گوناگون تبلیغی و ترویجی و آموزشی بورژوازی حاکم و یا بطرق مختلف دیگر، بطور طبیعی و اجتناب‌ناپذیری عناصری از گرایش‌های اخلاقی و عقیدتی غیرکارگری و یا خرافی و غیرعلمی را جذب و با خود حمل کرده و در دیدگاهها و نظریه‌ها و نظرات و خطمشی‌ها و روشهای کمونیستی خود منعکس میسازند. اما معذک میتوان و باید قبول نمود که این جذبِ عناصر ایدئولوژیکی غیرکمونیستی توسط کمونیست‌ها و انتقالشان به جهان بینی کمونیستی در صورتیکه از حدود معین نسبتاً محدودی تجاوز نکند بهر حال توجیه‌پذیر و ناچاراً پذیرفتنی بوده و میتوان از پیامدهای نظری و عملی نامطلوب آن صرف‌نظر نمود و یا به آنها تن داد. تجاوز از این

حدود معین نسبتاً محدود، برحسب میزان و چگونگی آن، دلالت بر موجودیت کم‌و بیش قسمی یا کلی غیر کمونیسیم تحت عنوان «کمونیسیم» و غیر کمونیسیت تحت عنوان «کمونیسیت» مینماید و حاکی از وجود درجات و اشکال مختلفی از شبه کمونیسیم و شبه کمونیسیت میباشد. و بدینسان است که افراد و یا جریانهای باصطلاح «کمونیسیت»، که با آنها مواجه میشویم، ممکن است یا کمونیسیت یا معتقد به شکلی و درجه‌ای از آمیزه تفکیک‌ناپذیر از کمونیسیم و غیر کمونیسیم یا بکلی غیر کمونیسیت باشند.

آنچه فوقاً درباره کمونیسیم و غیر کمونیسیم بیان شد- گذشته از مسائل فلسفی- محدود به حوزه اجتماعی بمفهوم مناسبات انسانها یا یکدیگر و وضعیت اجتماعی و مادی و معنوی خود آنان میباشد و روابط افراد بشر با سایر موجودات ذیحیات احساسمند یعنی در واقع حیوانات تکامل یافته (شاخه مهره‌داران) را دربر نمیگیرد. باید بگوییم که کمونیسیم تاکنونی و کنونی از این لحاظ اخیر، باکمال تأسف، نگرش و برخوردی غیر کمونیسیتی، فاقد جوهر کمونیسیتی و بلکه نانسانی و ستمگرانه، محافظه‌کارانه و ارتجاعی داشته و دارد. مارکس و انگلس، بعنوان پایه‌گذاران تئوری کمونیسیم، با چنین نگرش و برخوردی جهان‌بینی کمونیسیتی در سطح تئوری را بنیانگذاری کرده‌اند و این جهان‌بینی، هم بمثابه تئوری و هم بمثابه جهت‌گیری واقعی در رفتار و عمل، تاکنون با حفظ چنین خصوصیت مغایر با جوهر کمونیسیتی خود به کمونیسیت‌های نسل‌های بعدی انتقال یافته و توسعه و تکامل پیدا کرده و مورد قبول و پیروی قرار گرفته است. این کمونیسیم، که خواهان رهائی واقعی انسان و ارتقاء واقعی سطح کمال و سعادت بشریت است، در عین حال دچار گرایش نانسانی و ستمگرانه خویشتن‌پرستی بشری بوده و انسانیت مورد نظرش تنگ‌بینانه و محدود به افراد بشر میباشد، باین معنا که سایر ذیستمدان احساسمند («احساسمند» بطور اختصار بمعنای دارای احساس درد و رنج و متقابلاً احساس رضایتمندی و شادی) را در واقع همچون اشیائی بی‌جان و غیر احساسمند در اختیار و در خدمت انسان میداند تا هرگونه که

بخواهد با آنها رفتار کند و از آنها برای خود بهره برداری نماید و نفع ببرد. جهان‌بینی کمونیستی بایستی خود را در راستای عطف توجه به امر ستمگری بر حیوانات و پیشبرد اعتراض و مبارزه علیه این ستمگری و پایان دادن بنیادی و کامل به اشکال مختلف آن متحول و دگرگون سازد و از این لحاظ نیز نگرش و برخورد انقلابی واقعاً کمونیستی پدیدآید و در نتیجه به این نقیصه بسیار بزرگ و بنیادی خود بطور کامل پایان بخشد.

اما بازگردیم به موضوع کمونیسم و غیر کمونیسم. شبه کمونیسم و هر نظریه یا نظر شبه کمونیستی در هر زمینه‌ای، تاندازه زیادی با همان زبان و اصطلاحات و استنادها و نحوه استدلال کمونیستی ارائه میشود و مورد دفاع قرار میگیرد و در عمل دنبال میگردد. میتوان گفت که این زبان و اصطلاحات و استنادها و نحوه استدلال تاندازه زیادی کمونیستی در مجموع خود بصورت نوعی «قالب» یا «شکل» یا اصطلاحاً «روکش» یا «پوشش» یا «لعاب» یا... ظاهر میگردد که در بردارنده محتوا و جهت‌گیری غیر کمونیستی، محتوا و جهت‌گیری طبقاتی غیر کارگری و یا غیر علمی می‌باشد.

بدینسان، انواع شبه کمونیسم، انواع غیر کمونیسم با ظاهر یا با روکش کمونیستی و با نام و عنوان کمونیسم ممکن است در رابطه با جنبش اجتماعی طبقه کارگر بوجود آید و البته تاکنون بوجود آمده و بعدها نیز بوجود خواهد آمد. لیکن باید توجه داشت که این تز همراه بودن شکل یا قالب از نوعی با محتوا و مضمون از نوعی دیگر نه تنها در مورد کمونیسم بلکه در مورد همه ایدئولوژی‌ها و جنبش‌های اجتماعی و فکری و سیاسی صدق میکند. محتویات عقیدتی و اخلاقی از یک نوع معین و در نتیجه خواست‌ها و مطالبات و اهداف اجتماعی از یک نوع معین ولی در قالب و باشکل یا روکشی از نوع معین دیگر و یا در التقاط با مضمونی از این نوع دیگر میتواند در رابطه با همه جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی تحقق پیدا کند (در ضمن اشاره کنم که چنانکه دیده میشود من در این نوشته «شبه کمونیسم» و «شبه کمونیستی» را هم در مفهومی خاص بمعنای صرف محتوای غیر کمونیستی با روکش و ظاهر کمونیستی و هم در مفهومی وسیع تر بمعنای بکاربردهام که شامل التقاط و آمیزه کمونیسم و

غیرکمونیسیم نیز میشود). این مطلب را که در رابطه با کمونیسیم مورد توجه قرار گرفت بعنوان نمونه ذیلاً در رابطه با اسلام و لیبرالیسم نیز مورد توجه قرار میدهیم:

اسلام، یعنی اسلام واقعی، اسلام راستین، اسلام اصیل، بنابر مضامین آیه‌های قرآن و احادیث مربوط به کردار و گفتار محمد، بلحاظ اجتماعی، بمعنای تأیید و حمایت عمیق و صریح از سلطه و ستم و استثمار طبقاتی، از حکومت بر مردم از طریق ارباب و تهدید و اعمال خشونت و کشتار آنان، از سرکوب و کشتار درست‌اندیشان و دگراندیشان، از مردسالاری و فرودستی و انقیاد زنان در برابر مردان، از ستمگری بر حیوانات و حیوانات را همچون چیزهائی بی‌جان در اختیار و در خدمت انسان دانستن و غیره، و از لحاظ فلسفی بمعنای جهل و خرافه‌پرستی و تاریک‌اندیشی آشکار و حفاظت آشکار از عقب‌ماندگی‌های فاحش فکری و ممانعت آشکار از رشد و پیشرفت تفکر صحیح علمی است.^۷

خصوصیات مزبور رویهم ارکان اساسی اسلام را تشکیل میدهند و همراه با تعلقات جانبی و پیامدهای بزرگ و کوچک نانسانی و ستمگرانه‌اشان بیانگر و مبین جوهر و خصلت بنیادین و ویژه اسلام هستند، جوهر و خصلتی که طبعاً در هر شرایط تاریخی و اجتماعی معین باید در گرایش‌های اسلامی و در احکام و نظرات اسلامی و در رفتار و اعمال اسلامی منطبق با آن شرایط بطور کامل وجود داشته باشد. اسلام، بعنوان یک جهان‌بینی، مانند هر جهان‌بینی دیگر، بایستی، در هر تکاملی که با تحول زمان پیدامیکند و در هر انطباقی که با هر شرایط مشخص می‌پذیرد، جوهر و خصلت بنیادی و ویژه خود را بطور کامل حفظ نماید، در غیر این صورت ماحصل آنچه که از هر

۷- برای کسب شناخت واقعی و صحیح از اسلام بعنوان نمونه میتوان دو کتاب «تاریخ گفته نشده اسلام» نوشته سیامک ستوده و «مقدمه‌ای در اسلام‌شناسی» نوشته علی میرفطروس را مورد مطالعه قرارداد. بخصوص کتاب اول و تاحدی و از بعضی جهات کتاب دوم حقایق زیادی را درباره اسلام و ماهیت آن بویژه بلحاظ اجتماعی بازگو و بیان مینمایند.

تکامل‌یابی یا انطباق‌پذیری آن بوجدومی‌آید چیزی بیشتر یا کمتر غیر از اسلام و غیراسلامی خواهد بود. بنظر من، این اصل راهنما در این زمینه است. پس اخلاق و خصائص اخلاقی اسلامی عبارت از اخلاق و خصائصی هستند که مبنای روانشناختی آن ارکان اساسی اسلام را تشکیل می‌دهند یا به بیان دیگر همخوان و منطبق با این ارکان می‌باشند مانند اشکال قدیمی و کهنه‌شده خصائص اخلاقی نانسانی سلطه‌جوئی و برتری‌طلبی، تمکین و عبودیت در برابر صاحبان موهومی یا واقعی قدرت، اقتدارطلبی، قساوت و بیرحمی، خویش‌پرستی و خودمحوربینی و غیره و غیره. (باید توجه داشت که هرخصیصه اخلاقی معین در جوهر و ماهیت بنیادین خود بر خصیصه ذهنی معین یکسانی دلالت مینماید اما متناسب با پیشرفت زمان امکاناً تغییراتی را هم ازسرمیگذراند و شکل‌های جدیدتری پیدا میکند).

بنابراین، هر باصطلاح «اسلام»- بوجدآمده در سرزمین‌های مختلف در دورانه‌های گذشته یا در دوران کنونی- که تاحدودی بیشتر یا کمتر خصوصیات برشمرده شده درفوق، که بیانگر ماهیت و خصلت بنیادین و ویژه اسلام می‌باشند، را نداشته یا نافی یا مغایر با آن بوده و یا این خصوصیات در آن بنحوی بلحاظ کمیت یا کیفیت تعدیل‌شده‌باشد، بیشتر یا کمتر اسلام واقعی نبوده و چیزی غیر از اسلام و غیراسلامی است، مثلاً تحت تأثیر انسانیت‌گرایی (مانند تأثیرپذیری از خواستها و نیازهای اجتماعی توده‌های زحمتکش و تحت‌سلطه) یا تحت تأثیر جهان بینی‌های دیگری مانند لیبرالیسم یا شبه‌مارکسیسم و غیره قرارگرفته و عناصری از اینها را درخودجذب کرده و بخودگرفته‌است. البته این «اسلام»‌های بیشتر یا کمتر غیراسلامی و غیراسلام نیز خودشان را «اسلام واقعی» و واقعاً «اسلامی» و عناصر و مضامین غیراسلامی خود را اسلامی و متعلق به اسلام میدانند، ولی درست اینست، حقیقت اینست که آنها بمیزانی که با خصوصیات برشمرده شده درفوق درمورد اسلام مغایرت داشته‌باشند، بهمان میزان چیزی غیر از اسلام واقعی بوده و واقعاً غیراسلامی هستند. اما «اسلام»‌های بیشتر یا کمتر غیرواقعی، مغایرتشان با اسلام معمولاً

بیشتر از همه از جهات اجتماعی است تا از لحاظ فلسفی و شیوه تفکر فلسفی؛ آنها غالباً بلحاظ اعتقاد به خدای واحد و با توانائی‌ها و ویژگی‌هایی معین، اعتقاد به چگونگی آفرینش جهان هستی و موجودات زنده و انسان، اعتقاد به باصطلاح روزقیامت و بهشت و جهنم و غیره را بیش و کم حفظ کرده‌اند و بیشتر در جزئیات مربوط به اینگونه اعتقادات ممکن است با اسلام و با هم اختلافات مهمی داشته باشند درحالیکه محتویات اسلامی خود در زمینه‌های اجتماعی را بمیزان بیشتر یا بر مراتب بیشتری از دست‌داده یا تعدیل کرده‌اند.

من از آوردن نمونه و مثال از دورانهای گذشته صرفنظر میکنم و فقط به چند نمونه از عصر حاضر اشاره مینمایم: در دوران کنونی فی‌المثل جریانها و افراد باصطلاح بنیادگرای افراطی مانند گروه القاعده و گروه‌های مشابه آن در کشورهای مختلف یا طالبان در افغانستان و پاکستان یا خمینی و خامنه‌ای یا مصباح یزدی در ایران بیشتر از همه به اسلام نزدیک هستند یا بعبارت دیگر عقاید و اعمالشان- که مبتنی و منطبق بر پایه‌های اخلاقی معینی میباشد- در شرایط و اوضاع و احوال کنونی جهان و کشورها با اسلام واقعی همخوانی و مطابقت داشته و در چارچوب واقعاً اسلامی قرارمیگیرند و مبین اسلام واقعی هستند. درحالیکه مثلاً در ایران روایت دکتر علی شریعتی از اسلام روایتی است که بمیزان زیادی از بعضی جهان‌بینی‌های غیراسلامی مانند لیبرالیسم و نوعی شبه مارکسیسم و غیره- که مغایر با اسلام یا نافی آن هستند- تأثیر پذیرفته و لذا مشتمل بر پاره‌ای از عناصر عقیدتی و اخلاقی چنین جهان‌بینی‌هایی میباشد، که البته او تمامیت این برداشت و روایت خود را اسلامی و یا همخوان با اسلام پنداشته و بعنوان «اسلام» قلمداد میکند یا جامیزند؛ یا مثلاً مهندس مهدی بازرگان از جهات اجتماعی برداشتی تاحدی غیراسلامی لیبرالی و ناسیونالیستی از اسلام دارد. یا بعنوان یک نمونه بسیار بزرگ میتوان گفت، توده‌های مردم مسلمان عموماً درحالیکه تاحدی کمتر یا بیشتر تحت تأثیر اسلام و عقاید و اخلاقیات خرافی و نانسانی و زیانبار اسلامی هستند درعین حال بطورغیرواقعی و

نادرست تصور و برداشتی بیش‌وکم خوب و انسانی از آن داشته و برخی ویژگی‌های عقیدتی و اخلاقی و رفتاری نسبتاً انسانی و انسانیت‌گرایانه را به آن نسبت می‌دهند. این اعتقاد توده‌های مسلمان به نوعی شبه‌اسلام یا التقاطی از اسلام و غیراسلام، این خوش‌باوری و خوش‌پنداری کاذب آنان نسبت به اسلام بگونه‌ایست که در مواردی باعث می‌شود که خواستها و آرزوها یا عواطف بالنسبه انسانی خود را نیز با عقاید و باورها یا شعارهای اسلامی یعنی نانسانی و خرافی و متناقض با آنها تبیین یا بیان و بازگونمایند یا اینکه به تضاد برخی خصائص اخلاقی و ایده‌های انسانی خودشان با اسلام یا به تناقض خرد و تفکر منطقی با تفکر اسلامی و تزها و نظرات اسلامی پی‌نبرند یا لا اقل بطور قاطعانه پی‌نبرند و امکاناً تا آخر عمر خود دچار چنین تناقض شخصیتی باشند و غیره و غیره.

در پایان تصریح مینمایم که هرگونه «اسلام» و عقاید و اخلاقیات و رسوم و سنن «اسلامی» که در نظر گیریم به‌رحال تا اندازه‌ای کمتر یا بیشتر حاوی همان اسلام واقعی و واقعاً اسلامی است و لذا به همین اندازه بنحوی واپس‌گرایانه برضد انسانیت و ارزشهای اخلاقی انسانی و منطبق با خرافه‌پرستی و تاریکاندیشی بوده و طبعاً انواعی از پیامدهای نانسانی و ستمگرانه و فوق‌ارتجاعی در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را دربردارد. و بعلاوه «اسلام» از هر نوع آن تا آن اندازه که حاوی ایدئولوژی‌های غیر اسلامی بیشتر یا کمتر غیر انسانی‌ای چون لیبرالیسم و ناسیونالیسم و شبه‌مارکسیسم میباشد نیز امروزه در اکثر موارد بطور نسبی نامترقی و نانسانی و ستم‌آمیز محسوب میشود، و در صورت داشتن برخی عناصر صحیح انسانی یا علمی هم ، چنین عناصری، تامادامیکه در التقاط با عناصر اسلامی باقی میمانند و آنها را بطور قطعی و کامل نفی و دفع نمیکنند، در عین حال در خدمت توجیه و تبیین نانسانیت و خرافات اسلامی در التقاط با خود قرار میگیرند و قاعدتاً سرانجام توسط اینها مهار و یا تعدیل گشته و- در همان چارچوب معمولاً بالنسبه محدود خود هم- تجلی واقعی و کامل پیدانمی‌کنند و نتیجه مطلوب بدست نمی‌دهند و غیره.

اما در مورد لیبرالیسم: لیبرالیسم، در مفهوم راستین و اصیل‌اش، بیانگر جهان‌بینی بورژوازی در حال عروج و مبارزه با بقایای فئودالیسم بمنظور گسترش و تحکیم سلطه و اقتدار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و فرهنگی خویش می‌باشد. مشخصه‌های پایه‌ای و اساسی این جهان‌بینی، که مبین جوهر و خصلت بنیادین آن هستند، بلحاظ اجتماعی عبارتست از اصالت فرد بمعنای اصل بودن مالکیت خصوصی فردی و منفعت فردی و حقوق فردی در چارچوب آزادی رقابت بین افراد بطور اعم و رقابت آزاد برای سرمایه‌داران خصوصی جهت بهره‌کشی از کارگران مزدی و جهت مبادله کالاهای خود بطور اخص، و بلحاظ فلسفی عبارتست از نفی مذهب و جهان‌بینی مذهبی و خرافی فقط تا آنجا که اعتقاد به وجود یک نیروی مافوق‌طبیعی («خدا») بعنوان خالق و آفریدگار جهان هستی و تعلقات و پیامدهای فکری چنین اعتقاد باقی‌ماند. «آزادی و برابری» بمفهوم لیبرالی- که در اصل بیانگر آرمان بورژوازی در تقابل تاریخی‌اش با موانع و قید و بندهای ناشی از سلطه فئودالیسم در راه رشد و پیشرفت اوست- در بنیاد و اساس خود عبارتست از آزادی مالکین و صاحبان خصوصی کالاها در فروش و خرید اینها و تابعیت آنان در این کار از اراده آزاد خویش، و برابری‌اشان از لحاظ اینکه بعنوان دارنده کالا با حقوق متساوی در برابر یکدیگر قرار گیرند؛ آزادی و برابری لیبرالی در سایر حیطه‌های اجتماعی مبتنی و منطبق بر این بنیاد و اساس است. انقیاد و استثمار کارگر مزدی توسط سرمایه‌دار خصوصی محتوای ضمنی و در عین حال بنیانی این آزادی و برابری را تشکیل می‌دهد. وجه مشترک جهان‌بینی لیبرالی با سایر جهان‌بینی‌های بورژوائی مانند ناسیونالیسم، فاشیسم، راسیسم، ایدئولوژی سرمایه‌داری دولتی و غیره، از جهت اجتماعی، همانا تأیید امر انقیاد و استثمار کارمزدی توسط سرمایه و ملزومات سیاسی و حقوقی و معنوی آن و وجوه اختلاف بین آن و اینها بسته به جهان‌بینی معین مورد نظر تفاوت مینماید و شامل تفاوت‌هایی در چگونگی نگرش و برخورد نسبت به مالکیت خصوصی فردی، آزادی سرمایه‌داران خصوصی در قلمروی تولید و مبادله کالا، آزادی‌های فردی و گروهی در زمینه‌های مختلف

اجتماعی و سیاسی و فرهنگی می‌گردد. بطوریکه اعتقاد کامل به مالکیت خصوصی فردی و آزادی حرکت و گردش سرمایه خصوصی و آزادی‌های فردی منطبق با آنها، مشخصه متمایزکننده لیبرالیسم محسوب می‌شود. و از لحاظ فلسفی، وجوه اشتراک و افتراق لیبرالیسم با سایر جهان‌بینی‌های بورژوازی در چگونگی همانندی و تفاوت آنها بلحاظ دیدگاه و موضع اشان نسبت به ایدئولوژی مذهبی و تفکر غیرعلمی قرار دارد.

مبنای روانشناختی اخلاقی لیبرالیسم را نوعی سطحی و محدود از خصائص اخلاقی آزادیخواهی و برابری طلبی (درمقایسه با اخلاقیات فئودالی) و درعین حال توأم با خصائصی چون نفع‌پرستی فردی، حرص و آز، قدرت‌طلبی فردی، توسعه‌طلبی و غیره تشکیل می‌دهد که بصورت عقاید و نظریه‌ها و نظرات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی معین یعنی لیبرالی منطبق با خود تجلی می‌ابند. بطورکلی میتوان گفت که هر فرد لیبرال و یا متأثر از لیبرالیسم هرچقدر بطور عمیق‌تر و بمیزان بیشتری از چنین خصائص اخلاقی لیبرالی برخوردار باشد بهمان اندازه بطور عمیق‌تر و کاملتر و استوارتر دارای عقاید و گرایشات فکری لیبرالی بوده و در اعمال و رفتار اجتماعی و فردی خود لیبرالی‌تر برخورد خواهد کرد.

در طی فرایند تاریخی تحول و تکامل اقتصاد سرمایه‌داری به سرمایه‌داری انحصاری- که در آن رقابت آزاد بین سرمایه‌داران تحدید و نیز شکل جدیدی می‌ابد- و توسعه بیشتر جمعیت طبقه کارگر و توسعه و تشدید تضادهای توده‌های تهیدست با بورژوازی و غیره، جهان‌بینی لیبرالی نیز- در حدیکه من توجه کرده‌ام و میدانم- تحولاتی پیدانموده و در چند مسیر کلی متفاوت از هم بدین شرح پیش میرود:

پیدایش «تولیبرالیسم»، که جوهر و خصلت بنیادین و متمایزکننده لیبرالیسم را همچنان حفظ نموده و لذا ادامه تکاملی راستین و واقعی این جهان‌بینی در شرایط بعدی و جدید محسوب می‌شود؛ پدیداری اقتصاد کینزی و «دولت رفاه»، که بیانگر انحرافی از لیبرالیسم به سمت چپ بوده و برحسب مورد بدرجاتی کمتر یا بیشتر شبه لیبرالیسم از نوع چپ‌گرا به حساب می‌آید؛ رشد محافظه‌کاری سیاسی و فرهنگی

که مبین انحرافی از لیبرالیسم به سمت راست بوده و بر حسب مورد بمیزانی کمتر یا بیشتر شبه لیبرالیسم از نوع راست گرا محسوب می‌گردد و غیره.

در ضمن میتوان گفت که جریانهای فکری و سیاسی امروزی معتقد به لیبرالیسم سده‌های هیجده و نوزده میلادی معمولاً یا غالباً دچار نوعی عقب‌ماندگی و دگماتیسم فکری بوده و عدم تطابق این لیبرالیسم با سطح تکامل امروزی اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری در مقیاس جهانی در مجموع آن را درک نمیکنند. همچنین باید اشاره کنم که، در سیر تاریخی تحول و تکامل سرمایه‌داری، جهان‌بینی‌های اساساً التقاطی بورژوائی چون ناسیونال لیبرالیسم (آمیزه‌ای از ناسیونالیسم و لیبرالیسم) که یک سوی آنرا لیبرالیسم تشکیل میدهد نیز تکوین یافته‌اند. و نیز باید توجه داشت که امروزه در همه اشکال مختلف «لیبرالیسم» و نیمه لیبرالیسم دست‌آوردهای تاکنونی بالنسبه مترقی اجتماعی و حاصل مبارزات طبقاتی و اجتماعی علیه عملکردهای سرمایه‌مانند حق‌رای برای همگان و برای زنان یا «حقوق بشر» و غیره، معمولاً بصورت عناصری تحمیل شده، تاحدودی بیشتر یا کمتر ادغام و جذب گردیده است. بعلاوه جهان‌بینی شبه کمونیستی، شبه مارکسیستی بورژوائی بوروکراتیک بیانگر سرمایه‌داری دولتی نیز از قرار معلوم هم لیبرالیسم و هم شبه لیبرالیسم از نوع راست‌گرایانه را نفی نموده و علیه آنها موضع‌گیری میکند.

مبانی روانشناختی اخلاقی اشکال مختلف «لیبرالیسم» نیز طبعاً تاحدودی کمتر یا بیشتر بایکدیگر تفاوت دارند، که پرداختن به آن در اینجا برای من مقدور نیست.

رابطه عقیده و اخلاق با عمل

چگونگی عمل هر فرد در هر موردی - میتوان به این شکل بیان نمود که - عبارتست از برآیند نیروی حاصل از اقتضاء موقعیت عینی و نیروی حاصل از اقتضاء خصائص شخصیتی و معمولاً تعیین‌کننده‌تر از همه عقاید و خصائص اخلاقی او. شخص همواره

تحت تأثیر برآیند این دو نیرو عمل میکند، بعبارت دیگر عمل او توسط این برآیند تعیین می‌آید. جهت تأثیرگذاری و کمیت این دو نیرو بستگی به چگونگی و ویژگی خاص موقعیت عینی و چگونگی خصائص ذریبیط شخصیتی فرد دارد. موقعیت عینی یا «موقعیت» دروهله نخست در چهار شکل به این شرح ظاهر می‌گردد: ۱- وضعیت بیانگر بروز نیازهای غریزی جسمی و یا روحی مانند گرسنگی، تشنگی، نیاز جنسی، احساس سرما یا گرما، احساس خستگی جسمی، احساس درد جسمی، ... عدم آرامش و آشفتگی روحی، احساس تشویش و نگرانی، احساس اندوه، احساس خشم، احساس آزرده‌گی خاطر، ... - که اقتضاء هر یک معطوف به برطرف شدن آن مثلاً اقتضاء گرسنگی خوردن غذا و بدین وسیله رفع آن و اقتضاء آشفتگی روحی ایجاد آرامش روحی بجای آن است. ۲- وضعیت دلالت‌کننده بر روابط یا کنش و واکنش فرد با دیگران که میتواند اشکال یا موارد واقعاً بیشمار مختلفی را شامل شود و هر موردی اقتضاء ویژه خود را دارد مانند مثلاً مواجه شدن شخص با بیماری ناگهانی و شدید کودک خود یا حمله ناگهانی فردی مسلح یا رفتار توهین آمیز یا زورگویانه دوست یا همکار یا باصطلاح مافوق خود یا بدرفتاری یا اجحاف یا برعکس خوش رفتاری یا برخورد منصفانه افرادی بیش و کم نا آشنا یا استبداد یا ستمگری بیش از حد حاکمان یا نهادهای حکومتی یا بیرحمی و حرص و ولع شدید و بهره‌کشی وحشیانه کارفرمایان یا... یا... ۳- وضعیت بیانگر رابطه فرد با مصنوعات مادی یا معنوی ساخته بشر مانند ابزار یا وسائل کار یا مواد خام در روند کار یا وسائل مادی معیشت یا محصولات و فرآورده‌های هنری یا خدمات آموزشی در زمینه‌های اخلاقی و عقیدتی و یا اقتصادی و اجتماعی و سیاسی یا خدمات اطلاع رسانی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و غیره که میتواند تعداد واقعاً بیشماری از اشکال و موارد مختلف داشته باشد و هر کدام آنها اقتضاء ویژه خود را اعمال میکند. و ۴- وضعیت دلالت‌کننده بر روابط فرد با طبیعت و عرصه‌ها و عوامل طبیعی مانند حیوانات، گیاهان، و منابع و مواد و عناصر بی‌جان در طبیعت مثلاً هوا، آب، خاک، سنگ، کوه، معدن، اجرام آسمانی و غیره که اشکال مختلف واقعاً بیشماری

را میتواند شامل شود و هرکدام آنها حاکی از اقتضاء معینی برای او میباشد. و «خصائص شخصیتی» البته بر چگونگی و کم و کیف عقاید، خصائص اخلاقی، علائق و توانائی‌های ذهنی فرد دلالت مینماید- که بویژه در مبحث یک مورد بررسی قرار گرفت.

در توضیح آنچه فوقاً بیان شد، ذیلأ مثالهایی در زمینه نقش موقعیت و نقش ویژگی‌های شخصیتی در تعیین چگونگی رفتار و عمل افراد ارائه میشود:

شخصی که احساس گرسنگی میکند برحسب این‌که بلحاظ تمکن مالی در چه وضعی میباشد و فی‌الحال به چه غذائی دسترسی دارد و برحسب علاقه اش بمثابه یک ویژگی شخصیتی و در مواردی برحسب چگونگی برخی ارزش‌ها یا پایبندی‌های اخلاقی و عقیدتی‌اش (مثلاً پایبندی‌اش به گیاهخواری در حمایت از حیوانات یا هم‌غذا نشدن با افراد خاصی که از لحاظ عقیدتی یا اخلاقی با او در تضاد قرار دارند) و غیره، نوع معینی غذا را انتخاب و در محل معینی به تنهایی یا با دیگران صرف میکند.

یا کسی که کودکش در برابر چشمان او بطور ناگهانی دچار بیماری یا آسیب جسمی شدیدی میشود طبعاً برای رساندن فوری و سریع کودک نزد پزشک اقدام میکند که این کار برحسب چگونگی امکاناتش در برخورداری از وسیله نقلیه و دسترسی به پزشک و چگونگی تجربه و آشنائی قبلی‌اش در این ارتباط و جدی یا سهل‌انگار و پرمحبت یا کم‌محبت بودن و غیره تا حدودی تفاوت مینماید. یا کسی که با رفتار یا برخورد یا گفتار توهین‌آمیز ناگهانی همکارش مواجه میشود برحسب موقعیت مشخص آن لحظه و چگونگی حضور ذهن و سرعت انتقال فکری و ویژگی اخلاقی و عقیدتی‌اش در این‌گونه موارد از برخورد به آن شخص در آن لحظه خودداری و او را تحمل میکند یا با برخوردی انتقام‌جویانه با او مقابله مینماید یا بطور منطقی و منصفانه به او تذکره داده و از او انتقاد میکند و غیره. یا افرادی که با استبداد و بیدادگری شدید و مداوم حکومت مواجه هستند برحسب موقعیت اجتماعی و شغلی و مالی و خانوادگی‌اشان و برحسب خصوصیات عقیدتی و اخلاقی و نیز توانائی‌های ذهنی‌اشان و غیره یا سکوت یا سازش یا تسلیم در برابر آن حکومت را انتخاب میکنند یا به

مبارزه علیه آن می‌پردازند که نوع این مبارزه برحسب عوامل عینی و خصائص شخصیتی آنان میتواند بسیار متفاوت باشد. یا کسی که کارگر کارخانه ایست که در آن با ابزار و موادی کار میکند که پرخطر یا بسیار بیماری‌زا هستند و این وضع رهاکردن این کار و یافتن کاری بهتر و مناسب‌تر را برای او لازم‌میسازد، اقدام او در این زمینه برحسب شرایط بازار کار و فراوانی یا کم بودن کار نسبتاً مطلوب و نیز وضع مالی و خانوادگی او و برحسب اینکه آدم بی‌مبالات و بی‌خیالی باشد یا نباشد و از چه میزان تحمل و بردباری و بلوغ و پختگی فکری برخوردار باشد و غیره امکاناً تفاوت میکند. یا کسی که با مسئله ستم بر حیوانات با دیدن صحنه‌ای مشخص (مثلاً صحنه کشتن یک حیوان) مواجه میشود و توجه‌اش به آن جلب‌میگردد، معمولاً تا اندازه‌ای برحسب گرفتاریهای اجتماعی و شغلی و خانوادگی‌اش و بطور عمده برحسب میزان برخورداری‌اش از خصائص اخلاقی شفقت و انصاف و اخلاق و عقاید منع‌کننده ستمکاری و بیدادگری و توانائی ذهنی بردباری و ایستادگی واکنش نشان میدهد و لذا ممکن است بازهم بیش و کم بطور بی‌تفاوت به همان شیوه زیست همه‌چیزخواری سابق خود و عدم انجام کار عملی در حمایت از حیوانات ادامه دهد یا نیمه‌گیاهخوار یا گیاهخوار کامل شود و نیز بنحوی و تا حدودی بیشتر یا کمتر در زمینه مبارزه علیه ستمگری بر حیوانات فعالیت کند یا...

مجموعه عناصر تشکیل‌دهنده هر موقعیت عینی یا اصطلاحاً موقعیت، خواست یا نیاز یا اجباری را برای فرد ایجاد میکند که او را بسوی کنش معینی سوق میدهد و خصائص ذهنی یعنی شخصیتی او که در این ارتباط برانگیخته میشوند این خواست یا نیاز یا اجبار و در نتیجه کنش را در انطباق با خود بیشتر یا کمتر بطور نهائی شکل یا تعیین می‌بخشد. این دو فرایند مختلف و متمایز از هم در عین حال در ترکیب با هم انجام‌می‌پذیرند و خواست یا تصمیم یا رفتار و عمل فرد در کلیت‌اش در مورد معین را متعین‌میسازند. هرگونه رفتار یا عمل فرد بنابر اقتضاء موقعیت معینی که او در آن قرار گرفته از یکسو و اقتضاء خصائص شخصیتی او از سوی دیگر تعیین‌میشود و کنش

هیچگاه تنها تحت تأثیر موقعیت بدون تأثیرپذیری از ویژگی شخصیتی انجام نمی‌گیرد و مسئله فقط میزان تأثیرگذاری هر یک از این دو عامل در شکل یا تعیین‌بخشدن به رفتار، به عمل است، که بسته به مورد مشخص تفاوت‌مینماید. افراد همواره در تطابق با ترکیب عامل موقعیت از یکسو و ویژگی شخصیتی خود از سوی دیگر تصمیم‌میگیرند و رفتار یا عملی انجام میدهند و بدین علت است که در یک موقعیت کاملاً یکسان، امکاناً کنش‌های کمتر یا بیشتر مختلف از سوی افرادِ بلحاظ شخصیتی کمتر یا بیشتر مختلف مشاهده‌میشود. در این ارتباط ذیلاً چند مثال دیگر و در واقع در تکمیل مثالهای قبلی آورده‌میشود:

کسی که در موقعیت معین و مشخصی شدیداً آرامش روحی خود را از دست میدهد و دچار آشفتگی روحی میشود و در نتیجه نیاز به رفع این آشفتگی پیدامیکند طبعاً بنحوی که بستگی به عوامل دخیل در آن موقعیت و ویژگی‌های شخصیتی اش در مجموع دارد برخورد و عمل‌میکند مثلاً اگر فرزندش در سانه‌ای سخت آسیب می‌بیند و او این خبر را میشنود، واکنش و برخورد او برحسب اینکه چقدر به فرزندش علاقه داشته و خودش در آن لحظه در چه موقعیت ویژه‌ای قرار داشته و امکان رفتن فوری به بیمارستانی که فرزندش در آن بستری شده برایش وجود داشته یا نداشته‌باشد و غیره از یکسو و برحسب اینکه او در چنین لحظاتی چقدر میتواند خونسردی خود را حفظ کند و اخلاقاً چقدر فردی یا اجتماعی فکرمیکند و چقدر از تحمل و بردباری و بلوغ فکری برخوردار میباشد و غیره از سوی دیگر تفاوت خواهد نمود و آشفتگی و نگرانی کمتر یا بیشتری به او دست‌خواهد داد و این آشفتگی و نگرانی زودتر یا دیرتر برطرف خواهد شد. یا افراد کارگری که بلحاظ مواجه با ستمکاری کارفرمایان و دولت در شرایط یکسان و از لحاظ امکانات مبارزاتی و وضع مالی و

خانوادگی و غیره نیز در شرایط یکسانی قراردارند، متناسب با سطح آگاهی^۸ و شناخت‌اشان از جایگاه‌اجتماعی خودشان و سرمایه‌داران و دولت-که در تعیین‌بخشیدن به عقیده‌اشان نسبت به هدف و راه مبارزه علیه اینها بسیار نقش ایفاء مینماید- و متناسب با برخی تمایلات اخلاقی و توانائی‌های ذهنی ویژه خود که در متعین‌ساختن عقیده مزبور و نیز تعیین نقش مشخص‌اشان در این مبارزه تأثیرمیگذارد، واکنش نشان میدهند، واکنشی که برحسب میزان تشابه یا تفاوت بین آنان از لحاظ این ویژگی‌های شخصیتی بیشتر یا کمتر مشابه یا متفاوت خواهد بود. یا بهره‌کشی سرمایه‌داران از کارگران و ستمگری‌های گوناگون طبقه سرمایه دار بر طبقه کارگر و اعمال سلطه و حاکمیت ستمگرانه این طبقه بر جامعه تنها و صرفاً توسط موقعیت عینی اجتماعی افراد بورژوا و بورژوازی، در هر مورد مشخص یا بطور کلی، تبیین نمیشود بلکه درعین حال و بطور تفکیک‌ناپذیری منطبق و همخوان با گرایش‌ات اخلاقی و عقیدتی نانسانی بورژواها بوده و چنین محرک و پشتوانه و تأییدکننده معنوی دارد. یا ستمگری‌های افراد بشر نسبت به حیوانات در اکثر دورانهای تاریخی در گذشته و در عصر کنونی، البته بدرجات مختلف، کمتر ناشی از موقعیت عینی آنان در قبال طبیعت

۸- «آگاهی» یا «ناآگاهی» بمفهوم خاص بر تطابق یا عدم تطابق عقاید و شناخت‌های باورمندانه شخص با جایگاه‌اجتماعی عینی او و در مفهومی وسیع‌تر بر مطابقت یا عدم مطابقت هم خصائص اخلاقی و هم عقاید و شناخت‌های باورمندانه او با این جایگاه دلالت مینماید. آگاهی یا ناآگاهی در این حالت دوم ریشه‌های بسیار عمیق‌تری داشته و تغییر و تحول آن در جهت مقابل بر مراتب سخت‌تر میباشد. ناآگاهی حاکی از آن دیدگاه و گرایش جای‌گرفته در ذهن شخص است که نفع و صلاح و نیاز متعلق به جایگاه‌اجتماعی دیگری غیر از جایگاه خودش را بیان میکند و آگاهی حاکی از آن دیدگاه و گرایش ذهنی اوست که با منفعت و مصلحت و نیاز خود او یعنی حاصل از جایگاه‌اجتماعی او منطبق میباشد. بدیهی است که آگاهی یا ناآگاهی میتواند نه بنحوی جامع و کامل بلکه در زمینه یا زمینه‌های معینی یا از جهت یا جهت معینی و به درجات مختلف معینی بوجود آید.

و در جامعه (و در نتیجه نیاز و یا اجبارشان به مصرف و یا استفاده از محصولات حیوانی و کار حیوان و غیره) بلکه بیشتر بعثت بی‌اعتنائی اخلاقی نانسانی‌اشان، بعثت خصیصه‌های اخلاقی نانسانی خویشتن‌پرستی و قساوت و بیرحمی در قبال سایر موجودات ذیحیات احساس‌مند و معتقدات بازتاب‌کننده این خصیصه‌ها بوده و هنوز می‌باشد.

مبانی روانشناسی عقیده و اخلاق

حمید پویا

مبانی روانشناسی عقیده و اخلاق

حمید پویا